**خاندان و یاران رسول الله** ص

**موضع‌گیری اهل سنت و شیعه**

**درباره‌ی عقاید، فضایل، فقه و فقهای خاندان پیامبر،**

 **فقه و اصول فقه شیعه**

**(این بحث چکیده‌ای است از کتاب منهاج السنة نوشته‎ی ابن تیمیه)**

تحقیق و تنظیم از:

**محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم** /

**مترجم:**

**گروه علمی فرهنگی موحدین**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | اهل بیت رسول الله و صحابه ایشان |
| **تالیف:** | محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم |
| **ترجمه:** | گروه علمی فرهنگی موحدین |
| **موضوع:** | بررسی مسائل و روابط میان اهل بیت و صحابه |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری |
| **منبع:**  | کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com |
|  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه 13](#_Toc386967097)

[آل رسول خدا 17](#_Toc386967098)

[عقاید صحابه و نزدیکان پیامبر و موضع‌گیری اهل سنت و شیعه درباره‌ی‏ آن‏ها 23](#_Toc386967099)

[عقاید صحابه 23](#_Toc386967100)

[عقاید ائمه و بزرگان اهل بیت 25](#_Toc386967101)

[توحید و اقسام سه‌گانه‎ی آن 27](#_Toc386967102)

[مذهب سلف صالح درباره‎ی توحید اسماء و صفات و درباره‎ی قرآن و رؤیت خدا در جهان آخرت 29](#_Toc386967103)

[عقیده‎ی سلف صالح درباره‎ی قرآن 29](#_Toc386967104)

[عقیده‎ی سلف صالح درباره‎ی رؤیت خدا در جهان آخرت 31](#_Toc386967105)

[شیعیان در عین اینکه در اکثر اصول مورد اختلاف شان با اهل سنت و جماعت، با اجماع صحابه مخالفت می‌کنند، با اجماع اهل بیت نیز مخالفت می‌کنند 31](#_Toc386967106)

[توحید امامیه 33](#_Toc386967107)

[اختلاف شیعه امامیه در توحیدشان 33](#_Toc386967108)

[چه زمانی این غلو و تعطیل در میان شیعیان پیدا شد؟ 34](#_Toc386967109)

[متأخرین رافضی در شرک همچون مسیحیان‎اند 36](#_Toc386967110)

[برخی از این نوع غلو در میان گرو‏هی از اهل عبادت و زهد دیده می‏شود 39](#_Toc386967111)

[قدر 43](#_Toc386967112)

[ایمان به آن و دیدگاه اهل سنت و اهل بیت درباره‎ی آن 43](#_Toc386967113)

[اختلاف نظر شیعیان درباره‎ی قدر 44](#_Toc386967114)

[زیدیه 47](#_Toc386967115)

[اختلاف قدریه در ظلم و عدل و تحلیل و بررسی آن 47](#_Toc386967116)

[نبوت 51](#_Toc386967117)

[عصمت پیامبران و غلو رافضی‏های امامیه درباره‎ی آن 51](#_Toc386967118)

[پیامبران بر فسق و دروغ اصرار نمی‏ورزند 52](#_Toc386967119)

[امامت 55](#_Toc386967120)

[امام معصوم، خود پیامبر اکرم است 55](#_Toc386967121)

[شیعیان بیشتر از هر کسی از پیروی پیامبر معصوم به دورند 57](#_Toc386967122)

[جز رافضی‏های امامیه کسی معتقد به عصمت ائمه نیست و در این مورد کسی موافق آنان نیست، مگر کسانی که بدتر از آنان باشند 60](#_Toc386967123)

[رافضی‏ها در برتر دانستن ائمه‎ی خود و تسلیم دین به آنان همانند مسیحیان هستند 62](#_Toc386967124)

[اطاعت کردن اهل سنت از حاکمان، مقید است 63](#_Toc386967125)

[شرط عصمت در ائمه مقدور نیست و امت اسلام به ضمانت عصمت ائمه امر نشده است 64](#_Toc386967126)

[به واسطه‎ی شرط عصمت ائمه هیچ منفعتی در دین و دنیا حاصل نمی‌گردد 66](#_Toc386967127)

[ائمه در تعداد معینی محصور نیستند 66](#_Toc386967128)

[حضرت علی قبل از کشته شدن حضرت عثمان نه ادعای امامت کرده و نه ادعای عصمت، و نصی مبنی بر عصمت او وجود ندارد 68](#_Toc386967129)

[هیچ نصی بر تعیین حضرت علی به عنوان جانشین پیامبر وجود ندارد 68](#_Toc386967130)

[حضرت علی با دفن پیامبر از امامت باز نماند 69](#_Toc386967131)

[حضرت ابوبکر اصلاً در سپاه اسامه نبود تا با حضرت علی نزاع و اختلاف نداشته باشد 70](#_Toc386967132)

[مذهب زیدیه راجع به امامت حضرت علی و امامان پس از او 71](#_Toc386967133)

[بر امامت بقیه‎ی دوازده امام نیز نصی وجود ندارد 72](#_Toc386967134)

[حدیث «دوازده امام» بر ائمه‎ی شیعه منطبق نیست 73](#_Toc386967135)

[امام دوازدهم مفقود است، پس نمی‏تواند امام باشد 76](#_Toc386967136)

[امام دوازدهم همان محمد بن حسن عسکری(مهدی منتظر رافضی‏ها) است 76](#_Toc386967137)

[شیعیان درباره‎ی ائمه‎ی خود از جمله امام منتظرشان که مدعی وجود نصّ بر امامت شان هستند، اختلاف نظر دارند 78](#_Toc386967138)

[مقاصد امامت: قدرت و علم 79](#_Toc386967139)

[فضایل صحابه و خویشاوندان پیامبر **ص** و دیدگاه اهل سنت و تشیع درباره‎ی آنها 81](#_Toc386967140)

[اساس ستایش و تمجید در قرآن بر مبنای ایمان و کارهای شایسته است نه بر مبنای نسب و رابطه‌ی خویشاوندی و دامادی 81](#_Toc386967141)

[حق آل حضرت محمد بر امت اسلام، محبت و دوست داشتن بیشتر آنان از دیگران است 84](#_Toc386967142)

[رعایت حقوق نزدیکان پیامبر و حضرت فاطمه ل توسط دو خلیفه: حضرت ابوبکر و حضرت عمر ب 85](#_Toc386967143)

[محبت اهل سنت نسبت به حضرت علی و نکوهش آنان بر کسانی که او را دشنام می‏دادند 86](#_Toc386967144)

[رعایت حقوق حضرت ابوبکر و حضرت عمر ب توسط نزدیکان و خویشاوندان پیامبر 87](#_Toc386967145)

[عزت و اقتدار اسلام در زمان خلفای راشدین تا دوازده خلیفه 89](#_Toc386967146)

[دلالت قرآن بر ایمان حضرت ابوبکر، حضرت عمر و حضرت عثمان و کسانی که در زمان خلافت و قدرت، همراه آنان بودند و زمان فتنه و آشوب را دیدند، به خلاف کسانی چون رافضی‏ها و خوارج که در زمان فتنه سر بر آوردند 91](#_Toc386967147)

[بدگویی رافضی‏ها از حضرت ابوبکر و حضرت عمر و سایر صحابه و امت اسلام به جز هم کیشان خودشان 94](#_Toc386967148)

[رافضی‌ها ادعا می‏کنند که صحابه و پیروان آنها کافر و مرتد شده‏اند 95](#_Toc386967149)

[کسانی که از حضرت ابوبکر و حضرت عمرب عیب و ایراد می‌گیرند 96](#_Toc386967150)

[تمام آن‏چه که به عنوان عیب و ایراد مطرح می‏کنند، بیشترش دروغ است 96](#_Toc386967151)

[رافضی‏ها از سه دسته‎ی مذکور در آیه‎ی زیر خارج‌اند 97](#_Toc386967152)

[تهمت و بدگویی به صحابه نارواتر و زشت‌تر از تهمت و بدگویی به دیگران است 99](#_Toc386967153)

[به شیعیان امر شده که برای صحابه طلب آمرزش کنند اما آنان صحابه را دشنام دادند 102](#_Toc386967154)

[شیعیان، کسانی را که خلافت خلفای سه‏گانه قبول دارند، ناصبی می‏نامند 104](#_Toc386967155)

[شیعیان، علی‌ای را که وجود ندارد دوست می‏دارند و با علی‏ای که متصف به صفات حقیقی‏اش است دشمنی می‎ورزند 105](#_Toc386967156)

[شیعه، اهل بیت (حضرت علی و دو پسرش) را تحقیر و خوار می‏کنند 106](#_Toc386967157)

[شیعیان، زید بن علی و امثال او را که از فرزندان حضرت فاطمهل بودند، نفرین کردند و به کفر و فسق آنان شهادت دادند 108](#_Toc386967158)

[رافضی‌ها برای به قتل رساندن هاشمیان و اسارت زنان و کودکان هاشمی تلاش کردند 108](#_Toc386967159)

[رافضی‌ها بیشتر از همه‎ی مردم به اهل بیت بی‏حرمتی کرده و عیب و ایراد می‏گیرند 109](#_Toc386967160)

[توهین رافضی‌ها به حضرت عایشه در حالی که او از اهل بیت پیامبر است، و توهین آنان به حضرت عباس و مدح و تمجید آنان از ابوطالب که کافر مُرد و مدح و تمجیدشان از آزر، پدر حضرت ابراهیم و پدر و مادر پیامبر و پسر نوح 110](#_Toc386967161)

[تهمت رافضی‌ها به حضرت عایشه ل و همسر نوح 114](#_Toc386967162)

[توهین رافضی‌ها به حضرت فاطمه ل 116](#_Toc386967163)

[رافضی‏ها، دشمنان خداوند از جمله یهود و نصارا و مشرکان و گروه‏های بی‏دین را دوست می‏دارند و به آنان در مبارزه با مسلمانان و آل حضرت محمد کمک و همکاری می‏نمایند 117](#_Toc386967164)

[سرمایه‎ی اصلی رافضی‏ها تقیه است که همان نفاق می‏باشد 121](#_Toc386967165)

[هر آنچه که از اهل بیت در باره‎ی تقیه نقل شده، دروغ است و کسی از آنان به گفتن این حرفها مجبور نشده است 123](#_Toc386967166)

[دروغ بستن رافضی‏ها بر خدا و پیامبر و بر صحابه و نزدیکان پیامبر 124](#_Toc386967167)

[برخی از دروغ‏های رافضی‌ها بر خداوند و تحریف قرآن از جانب آنان 125](#_Toc386967168)

[دروغگویی رافضی‌ها در روایت از رسول خدا 129](#_Toc386967169)

[رافضی‌ها سندهای متصل صحیحی ندارند 131](#_Toc386967170)

[دروغ بستن رافضی‌ها بر صحابه، و اهل بیت و بر ابوذر، و سلمان و عمار 131](#_Toc386967171)

[تعصب و حماقت‏های رافضی‏ها 133](#_Toc386967172)

[هدف شیعیان از برگزاری عزاداری و نوحه‏خوانی برای حضرت حسین 139](#_Toc386967173)

[دروغ‏هایی که درباره‎ی کشته شدن حضرت حسین روایت می‏کنند 140](#_Toc386967174)

[چه کسی دستور قتل حضرت حسین را صادر کرد؟ 141](#_Toc386967175)

[چه کسی با چوبدستی به دندان‏های پیشین حضرت حسین زد؟! 141](#_Toc386967176)

[حضرت حسین مظلومانه کشته شد 142](#_Toc386967177)

[مردم نسبت به کشته شدن حضرت حسین سه دسته‏اند 143](#_Toc386967178)

[شیعه 145](#_Toc386967179)

[پیدایش شیعه و تقسیم آنان به رافضیه و زیدیه 145](#_Toc386967180)

[درمیان علمای حدیث کسی نیست که حضرت علی را بر حضرت ابوبکر و حضرت عمر برتر بداند 147](#_Toc386967181)

[تعداد فرقه‏های شیعه 148](#_Toc386967182)

[زیدیه: 148](#_Toc386967183)

[مذهب زیدی‌ها راجع به برتری دادن میان حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت علی، و راجع به قضیه‎ی خلافت و شورش بر ائمه و راجع به احکام 148](#_Toc386967184)

[خوارج پیشگامان و بزرگان این‏ رافضی‌ها هستند و رافضی‏ها اگر قدرت پیدا کنند از آنان بدترند 151](#_Toc386967185)

[شری که در اثر خروج علیه حاکمان ایجاد می‏شود غالباً از خیر ناشی از آن بیشتر و بزرگ‏تر است 152](#_Toc386967186)

[شیعه اساس هر فتنه و شری است 153](#_Toc386967187)

[درمیان بزرگان و شیوخ رافضیه در هیچ زمینه‏ای از علوم اسلامی و زهد و سخن حق، امام و پیشوایی وجود ندارد 154](#_Toc386967188)

[حجت‏های آنان و نهایت جهل شان 157](#_Toc386967189)

[درمیان پادشاهان و وزرایی که اسلام را یاری دادند، یک رافضی یافت نمی‏شود. رافضی‏ها کجا یافت می‏شوند؟ 157](#_Toc386967190)

[مذهب اثناعشریه بدعت‏ها و منکرات عظیمی را جمع کرده است 159](#_Toc386967191)

[اولین کسی که بدعت رفض را بنا نهاد یک منافق زندیق بود که قصد ایجاد فساد در اسلام را داشت 159](#_Toc386967192)

[امیران آنها نیز هدفشان در حکومت، تباه کردن دین بود 161](#_Toc386967193)

[غلات شیعه اسماعیلیه، نصیریه و قرامطه باطنیه 163](#_Toc386967194)

[اسماعیلیه 163](#_Toc386967195)

[نصیریه 164](#_Toc386967196)

[قرامطه باطنیه 165](#_Toc386967197)

[تعطیل صفات خدا از شرک بزرگتر است 167](#_Toc386967198)

[علم به وجود صانع و حدوث عالم راه‌های زیادی دارد 167](#_Toc386967199)

[فرقه‎ی ناجیه وصف حال اهل سنت و جماعت است نه رافضی‏ها و سایر فِرق 171](#_Toc386967200)

[حکم هفتاد و دو فرقه اگر در کفر و یا شرک واقع نشوند 177](#_Toc386967201)

[اهل بدعت‏ها اهل شبهات هستند 179](#_Toc386967202)

[اصول فقه شیعه 181](#_Toc386967203)

[رافضی‏ها در دین خود عقلیات و شرعیاتی دارند 181](#_Toc386967204)

[تکیه‏گاه شیعیان در تفسیر 181](#_Toc386967205)

[تکیه‏گاه شیعیان در حدیث 182](#_Toc386967206)

[تکیه‏گاه شیعیان در فقه 182](#_Toc386967207)

[کتاب‏های رافضی‌ها درباره‎ی مسائل اختلافی، اصول فقه، شرح حال، زهد و پارسایی، عبادات و دعاها و سایر موارد 185](#_Toc386967208)

[شیعه درباره‎ی هر آنچه که با اهل سنت در آن مخالفت می‏کنند، راه خطا را پیموده‌اند 185](#_Toc386967209)

[اهل سنت همان کسانی هستند که خداوند به واسطه‎ی آنان دینش را حفظ کرده است 186](#_Toc386967210)

[فقه شیعه 189](#_Toc386967211)

[احکام فرعی شیعیان سه دسته‏اند 189](#_Toc386967212)

[برخی از موارد ناپسند رافضی‌ها که در آن شبیه یهود و نصاری عمل کرده‎اند 189](#_Toc386967213)

[شیعیان پاها را نمی‏شویند و خُفَّین را مسح نمی‏کشند 193](#_Toc386967214)

[رافضی‏ها کف و پشت پاهایشان را نمی‏شویند 195](#_Toc386967215)

[یک پنجم(خمس) درآمد و کار مسلمانان از آنان گرفته می‏شود و به جانشین معصوم در نزد رافضی‏ها پرداخت می‏گردد 196](#_Toc386967216)

[رافضی‏ها متعه (ازدواج موقت) را جایز می‏دانند در حالی که متعه حتی در نزد اهل بیت حرام است 198](#_Toc386967217)

[شیعیان عبارت «حی علی خیر العمل» را به اذان افزودند 201](#_Toc386967218)

[ذکر هر عبارتی غیر از شهادتین در اذان از بزرگ‏ترین گمراهی‏هاست 203](#_Toc386967219)

[صلوات فرستادن فقط برای حضرت علی بدون دیگران اشتباه است 203](#_Toc386967220)

[اعلام رضایتِ فقط از حضرت علی و یا دوازده امام و یا کشیدن تصویر آنان بر دیوار و یا تلقین آنان بر میت بدعتِ ناپسند است. قصد آنان از این کار چیست؟ 204](#_Toc386967221)

[آن‏چه که مشروع باشد به صرف انجام آن توسط اهل بدعت اعم از رافضی‏ها و دیگران، رها نمی‏شود 205](#_Toc386967222)

[فقهای اهل بیت 207](#_Toc386967223)

[علمای اهل بیت ائمه‎ی اهل سنت نیز هستند 207](#_Toc386967224)

[علم حضرت علی 207](#_Toc386967225)

[بررسی روایاتی که راجع به علم حضرت علی نقل شده‎اند 208](#_Toc386967226)

[علوم باطلی که به حضرت علی نسبت داده‏اند 209](#_Toc386967227)

[حضرت علی علم غیب نداشت! 210](#_Toc386967228)

[حضرت حسن و حضرت حسین ب، روایت، علم و زهدشان 212](#_Toc386967229)

[محمد بن علی بن ابی طالب (محمد بن حنفيه) 213](#_Toc386967230)

[ابن عباس ب، روایت و فتواهای او 213](#_Toc386967231)

[علی بن حسین، روایت او و آن‏چه که از او روایت شده است، و مناقب این بزرگوار 214](#_Toc386967232)

[جعفر بن محمد (صادق) 216](#_Toc386967233)

[آنچه که به دروغ به او نسبت داده‌اند 217](#_Toc386967234)

[موسی بن جعفر(کاظم) 218](#_Toc386967235)

[علی بن موسی (رضا) 218](#_Toc386967236)

[محمد بن علی (جواد) 219](#_Toc386967237)

[علی بن محمد (هادی) که به او عسکری هم گفته می‏شود 220](#_Toc386967238)

[حسن بن علی (عسکری) 220](#_Toc386967239)

[محمد بن حسن عسکری (مهدی منتظر) 220](#_Toc386967240)

[خلاصه‏ای درباره‎ی فضیلت و علم امامان دوازده‏گانه 221](#_Toc386967241)

[شافعی مطلبی 222](#_Toc386967242)

[بنی‏هاشم در زمان ابن تیمیه / 222](#_Toc386967243)

مقدمه

حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پیامبران به عنوان مژده رسانان و بیم دهندگان فرستاد و همراه آنان کتابی به حق نازل کرد تا میان مردم در آنچه بر سرش اختلاف داشتند، داوری کند، و در آن اختلاف نکردند مگر کسانی که به آنها کتاب داده شده بود، آن هم بعد از رسیدن شواهد روشن، به خاطر افزون طلبی که میان شان بود. پس خدا به خواست خود کسانی را که ایمان آوردند به حقیقتِ چیزی که مورد اختلاف آنها بود، هدایت کرد، و خدا هر که را خواهد به راه راست هدایت می‌کند.

گواهی می‏دهم که هیچ معبود برحقی جز خداوند یکتا و بی شریک نیست، همان گونه که خداوند متعال که همواره نگهبان عدل و درستی است گواهی می‎دهد که معبود بر حقی جز او نیست و فرشتگان و دانشوران نیز گواهی می‏دهند که هیچ معبود بر حقی جز خداوند شکست‏ناپذیر و فرزانه وجود ندارد.

و گواهی می‏دهم که محمد () بنده و فرستاده‎ی اوست که خدا به واسطه‎ی او به فرستادن پیامبرانش پایان داد و به وسیله‎ی او اولیای خود را هدایت نمود و بر اساس این آیه‎ی قرآن او را برانگیخت:

﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١٢٨ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُلۡ حَسۡبِيَ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُۖ وَهُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ١٢٩﴾ [التوبة: 128-129].

«‏به یقین، رسولى از خود شما بسویتان آمد كه رنج‌هاى شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است! اگر آنها (از حق) روى بگردانند، (نگران مباش!) بگو: خداوند مرا كفایت مى‏كند هیچ معبودى جز او نیست بر او توكّل كردم و او صاحب عرش بزرگ است!»

درود و سلام خدا بر او باد!.

این نوشتار، مبحثی است که مباحث اصلی آن را از کتاب (منهاج[[1]](#footnote-1) السنة النبویة في نقض کلام الشیعة والقدریة) اثر شیخ الإسلام ابن تیمیه / گرد آورده‏ام، کتابی که به بیان موضع‌گیری اهل سنت و شیعه درباره‎ی عقاید خاندان و یاران و دوستان رسول‎ خدا و فضایل و فقه و فقهای آنان، و فقه و اصول فقه شیعه می‏پردازد.

هدف و انگیزه‎ی من در این کار، آگاه کردن مردم در خصوص حقیقت عقاید آن بزرگواران و راهنمایی آنان به سالم‏ترین راه که رهروش را رهایی می‏بخشد، است. همچنین علاقمند بودم که جوانان شیعه در این نوشتار چیزی را بیابند که آنان را به حق راهنمایی کرده و باطل را برایشان آشکار کند. تمام آن چه که مرا به این کار وادار کرد، خیرخواهی برای خدا و پیامبر(ص) و پیشوایان اسلامی و عموم مسلمانان می‌باشد، همان‌گونه که رسول خدا ما را به آن راهنمایی کرده است.

کار من در این پژوهش، به ترتیب زیر است:

1. مرتب کردن مسائل بحث.
2. مسائل را با عناوینی که آن‌ها را روشن می‌کند، مشخص نموده‏ام.
3. شماره‎ی آیات و سوره‏ها را قید نموده‏ام.
4. احادیث موجود در آن را استخراج کرده و چاپ «الـمکتبة الإسلامیة» -استانبول- ترکیه را درباره‎ی صحیحین ملاک قرار داده‏ام.
5. به منابعی که از آنها نقل شده،ارجاع داده‌ام.
6. به دو چاپِ کتابِ از «منهاج السنة النبویة» تکیه کرده‏ام: چاپ مکتبة الریاض الحدیثة در دو جزء (جزء اول و جزء دوم) و چاپ مطبعة الأمیریة در بولاق مصر به سال 1322ﻫ. و در جاهای مبهم به چاپ جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامیة، با تحقیق دکتر محمد رشاد سالم مراجعه کرده‏ام.

محمد بن عبدالرحمن بن قاسم

**1407ﻫ**

آل رسول خدا

قول صحیح این است که آل رسول خدا همان اهل بیت او هستند. این قول از شافعی و احمد نقل شده و ابوجعفر و دیگران نیز آن را برگزیده‏اند.

همه‎ی بنی‌هاشم همچون عباس و پسرش و حارث بن عبدالمطلب و همچنین دختران پیامبر نیز در این مجموعه قرار می‏گیرند. همچنین بر اساس یکی از دو قول، پسران مطلب نیز مشمول آل پیامبر هستند.

قول صحیح این است که همسران پیامبر ، آل آن حضرت محسوب می‌شوند، چون در صحیحین به نقل از پیامبر روایت شده که آن حضرت به مسلمانان می‏آموخت که این گونه بر او صلوات بفرستند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَزْوَاجِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ»[[2]](#footnote-2) «پروردگارا، بر محمد و همسران و نسل او درود بفرست»! چون مطابق قرآن همسر ابراهیم آل و اهل بیت او و همسر لوط نیز آل و اهل بیت او هستند[[3]](#footnote-3). پس چگونه می‏شود که همسران پیامبر جزء آل و اهل بیت او قرار نگیرند؟ به علاوه در این آیات آمده است: ﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأۡتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖ يُضَٰعَفۡ لَهَا ٱلۡعَذَابُ ضِعۡفَيۡنِۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٗا ٣٠ ۞وَمَن يَقۡنُتۡ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعۡمَلۡ صَٰلِحٗا نُّؤۡتِهَآ أَجۡرَهَا مَرَّتَيۡنِ وَأَعۡتَدۡنَا لَهَا رِزۡقٗا كَرِيمٗا ٣١ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّۚ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ وَقُلۡنَ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ٣٢ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ [الأحزاب: 30-33]. «‏ای همسران پیغمبر! هر كدام از شما مرتكب گناه آشكاری شود (از آنجا كه مفاسد گناهان شما در محیط تأثیر سوئی دارد و به شخص پیغمبر هم لطمه می‌زند) كیفر او دو برابر (دیگران) خواهد بود، و این برای خدا آسان است.‏‏ و هر كس از شما در برابر خدا و پیغمبرش خضوع و اطاعت كند و كار شایسته انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم داد، و برای او (در قیامت) رزق و نعمت ارزشمندی فراهم ساخته‌ایم.‏‏ ای همسران پیغمبر! شما (در فضل و شرف) مثل هیچ یك از زنان (عادی مردم) نیستید. اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید (به گونه هوس‌انگیز) صدا را نرم و نازك نكنید (و با اداء و اطواری بیان ننمائید) كه بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند. و بلكه به صورت شایسته و برازنده سخن بگوئید. (بدان‌گونه كه مورد رضای خدا و پیغمبر او است). ‏‏ و در خانه‌های خود بمانید (و جز برای كارهائی كه خدا بیرون رفتن برای انجام آنها را اجازه داده است، از خانه‌ها بیرون نروید) و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمائی نكنید (و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید) و نماز را برپا دارید و زكات را بپردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمائید. خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور كند و شما را كاملاً پاک سازد». بنابراین، می‏بینیم که در این آیات همه‎ی روی سخن با همسران پیامبر بوده و امر و نهی و وعده و بیم دادن متوجه آنان است اما از آن جایی که روشن شده که فایده‎ی موجود در این آیات، همسران پیامبر و دیگر اهل بیت آن حضرت را در بر می‌گیرد، تطهیر در آیه با این خطاب مختص همسران پیامبر نیست بلکه شامل همه‎ی اهل بیت می‏شود، و حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین ‡ به این حکم، مستحق ترند و بدین خاطر پیامبر ، فقط برای آنان دعا کرد.

عترت نیز همه‎ی بنی‏هاشم می‌باشند و سرور عترت خود رسول خدا استپ[[4]](#footnote-4).

دوستان و یاران حضرت محمد

درمیان خویشاوندان و نزدیکان پیامبر مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار وجود داشتند، و چنانچه اگر کسی از آنان همچون حضرت علی، جعفر، حسن و حسین صاحب فضل بوده، فضل شان تنها به خاطر ایمان و تقوایشان بود، نه به خاطر رابطه‎ی خویشاوندی! پس آنان به اعتبار داشتن ایمان و تقوا دوستان آن حضرت هستند نه به اعتبار رابطه‎ی خویشاوندی.

دوستان و یاران پیامبر مرتبه و درجه‏ای فراتر از خاندان او دارند. هر چند بعد از پیامبر بر آل او صلوات فرستاده می‏شود اما اقتضایش این نیست که آنان از دوستان و یاران پیامبر که صلوات بر آنان فرستاده نمی‏شود برترند؛ چون پیامبران و فرستادگان جزو دوستان آن حضرت هستند و آنان از اهل بیت پیامبر برترند با این وصف پس از پیامبر بر آنان درود فرستاده نمی‏شود.

بنابراین، گاهی امری به مفضول اختصاص داده می‏شود و لازمه‌اش این نیست که او از فاضل برتر است. دلیلش این است که بر همسران پیامبر نیز صلوات فرستاده می‏شود همان گونه که در صحیحین آمده است[[5]](#footnote-5). و به اتفاق همه‎ی دانشمندان اسلامی، پیامبران از همه‎ی همسران آن حضرت برترند.

اما پرهیزکاران امت پیامبر نیز دوستان و یاران او هستند همان گونه که در صحیحین آمده است: «إِنَّ آلَ بَنِيْ فُلاَنٍ لَيْسُوا لِى بِأَوْلِيَاءَ، إِنَّمَا وَلِيِّىَ اللَّهُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ»[[6]](#footnote-6). «آل بنی فلان اولیاء من نیستند ولی من فقط خدا و مؤمنان صالح هستند».

پیامبر اظهار داشته که دوستان او مؤمنان صالح هستند. همچنین در حدیث دیگری آمده است: «إنَّ أوليائي الـمتقون، حيث كانوا وأين كانوا»[[7]](#footnote-7). «دوستان و یاران من پرهیزکاران و تقواپیشگان هستند از هر جا و هر کجا که باشند».

خداوند متعال می‏فرماید: ﴿وَإِن تَظَٰهَرَا عَلَيۡهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوۡلَىٰهُ وَجِبۡرِيلُ وَصَٰلِحُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [التحریم: 4]. «و اگر بر ضدّ او همدست شوید (و برای آزارش بكوشید، باكی نیست) خدا یاور او است، و علاوه از خدا، جبرئیل، و مؤمنان خوب و شایسته».

در حدیث صحیح به نقل از پیامبر آمده است که می‏فرماید: «وددت أني رأيت إخواني قالوا: أولسنا إخوانك؟! قال: بل أنتم أصحابي، وإخواني قوم يأتون من بعدي يؤمنون بي ولم يروني»[[8]](#footnote-8). «دوست دارم که برادران خود را می‏دیدم. گفتند: مگر ما برادران تو نیستیم؟ فرمود: بلکه شما اصحاب من هستید. برادرانم قومی هستند که بعد از من می‏آیند، به من ایمان می‏آورند در حالی که مرا ندیده‏اند».

حال که چنین است، پس دوستان و یاران پیامبر تقواپیشگان هستند که بین او و آنان قرابت و نزدیکی دینی، ایمانی و تقوایی وجود دارد و این نزدیکی و قرابت دینی از نزدیکی و قرابت نسبی باعظمت‏تر است و نزدیکی بین قلب‏ها و روح‏ها عظیم‌تر از قرابت و نزدیکی بین جسم‏هاست[[9]](#footnote-9).

عقاید صحابه و نزدیکان پیامبر و موضع‌گیری اهل سنت و شیعه درباره‌ی‏ آن‏ها

عقاید صحابه

صحابه در هیچ یک از قواعد و اصول اسلام دچار اختلاف نشدند: نه در توحید، نه در قضا و قدر، نه در امامت و رهبری و نه در مسائل احکام-، آنان در هیچ موردی از این موارد اختلاف لفظی با همدیگر نداشتند چه برسد به این که اختلاف و درگیری فیزیکی با هم داشته باشند. بلکه آنان صفات خداوند را که خود از آن‏ها خبر داده، قبول داشتند و شباهت دادن او با صفات مخلوقات را نفی می‏کردند.

صحابه قضا و قدر را آن گونه که خدا و پیامبر از آن خبر دادند، پذیرفتند. آنان امر و نهی و وعده و وعید را قبول داشتند و حکمت خداوند در خلقت و امر او و همچنین قدرت بنده و توانایی او و عمل او همراه با قضا و قدر را پذیرفتند.

در زمان آنان کسی نبود که برای گناهان به قضا و قدر استدلال کند و قضا و قدر را حجتی برای کسی که سرکشی می‏کرد و یا کفر می‏ورزید، قرار دهد، و کسی علم خداوند و احسان و منّت او بر اهل ایمان و طاعت را تکذیب نمی‏کرد و منکر این نبود که خداوند است که نعمت ایمان و طاعت را بر آنان ارزانی داشته و این نعمت را به آنان اختصاص داده و اهل کفر و معصیت را از آن محروم کرده است.

کسی نبود که منکر نیاز بنده به خداوند در هر چشم بر هم زدنی شود و منکر این باشد که هیچ توان و قدرتی در چیزی نیست مگر به واسطه‎ی او. کسی نبود که معتقد به این باشد که جایز است به کفر و شرک امر کند و از عبادت خداوند یگانه نهی کند و جایز باشد ابلیس و فرعون داخل بهشت و پیامبران داخل جهنم شوند، و امثال این‌گونه عقاید داشته باشد.

درمیان آنان کسی نبود که اعتقاد قدریه و جبریه جهمیه داشته باشد، و کسی نبود که معتقد باشد کسی از اهل قبله تا ابد در آتش دوزخ می‌ماند و یا شفاعت پیامبر را برای اهل گناهان کبیره تکذیب کند و یا بگوید ایمان فاسقان همچون ایمان پیامبران است.

بلکه روایات صحیحی از آنان ثابت شده که معتقد بودند هر کس به اندازه‎ی ذره‏ای ناچیز ایمان در قلبش باشد، با شفاعت پیامبر از آتش دوزخ خارج می‏گردد و بر این باور بودند که ایمان انسان کم و زیاد می‏گردد.

کسی در میان صحابه نبود که بگوید: حضرت ابوبکر و عمر و عثمان امام نبودند و خلافت شان درست نبود[[10]](#footnote-10) و کسی نبود که بگوید: خلافت آنان بر اساس نص ثابت شده است. کسی نبود که معتقد باشد پس از کشته شدن حضرت عثمان فرد دیگری بهتر و برتر از حضزت علی بود و کسی در امامت از او مستحق‏تر بود.

این‏ اصول و قواعدی که پس از صحابه مورد اختلاف نظر واقع شدند، صحابه در گفتار، هیچ اختلافی در این زمینه با هم نداشتند چه برسد به این که با شمشیر با همدیگر درگیر شوند. و کسی از آنان به خاطر قضیه‎ی امامت جنگ نکرده و قبل از حضرت علی هیچ جنگ و درگیری نه به جهت امامت و نه به جهت ولایت وجود نداشت.

هر کس اخبار جهان را با همه‎ی فرقه‌ها و آئین‏های آن، بررسی کند برایش روشن می‏شود که به هیچ وجه گروه یا طائفه‏ای بیشتر از صحابه‎ی پیامبر که بنا به شهادت خداوند بهترین بندگان او بودند، بر هدایت و راهنمایی توافق و اتفاق نظر نداشته و از فتنه و تفرقه و اختلاف به دور نبوده‏اند؛ چون خداوند متعال می‏فرماید: ﴿ُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ﴾ [آل‌عمران: 110]. «بهترین امّتی هستید كه به سود انسانها آفریده شده‌اید (مادام كه) امر به معروف و نهی از منكر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید».

همچنین در میان امت‏ها هیچ امتی بزرگ‌تر از این امت بر هدایت، جمع نشدند و از تفرقه و جدائی و اختلاف دورتر نبودند؛ چون آنان به ریسمان الهی که همان کتابِ نازل شده از سوی خدا و رسالت پیامبر بود، به کامل‌ترین شکل چنگ زدند. و هر کس به چنگ زدن به ریسمان الهی که همان پیروی از کتاب و سنت است، نزدیک‏تر باشد، به هدایت، اجتماع، راهنمایی و صلاح اولی‏تر و از گمراهی، تفرقه و فتنه دورتر است[[11]](#footnote-11).

عقاید ائمه و بزرگان اهل بیت

ائمه و بزرگان اهل بیت همچون علی بن ابی طالب و ابن عباسب و کسانی که بعد از آنان بودند، همگی بر آن چه که سایر صحابه و تابعین راستین آنان درباره‎ی اثبات صفات و قضا و قدر اتفاق نظر داشتند، متفق القول بودند و کتاب‏هایی که مشتمل بر نقل قول‌های صحیح هستند، مملو از این موارد می‏باشند.

در میان بزرگان و ائمه اهل بیت همچون علی بن حسین، ابوجعفر باقر و پسرش جعفر بن محمد کسی نیست که منکر رؤیت خدا در جهان آخرت باشد و کسی نیست که معتقد به خلق قرآن باشد و قدر را انکار کند و یا معتقد به وجود نص درباره‎ی علی و معتقد به عصمت دوازده امام باشد و ابوبکر و عمر را دشنام و ناسزا بگوید.

روایت‏های متواترِ ثابت شده از آنان معروف و شناخته شده هستند که اهل سنت به آن‏ها استناد می‏کنند[[12]](#footnote-12).

 بزرگان رافضی‏ها اعتراف می‏کنند که این اعتقاد درباره‎ی توحید و صفات و قدر را نه از کتاب گرفته و نه از سنت و نه از اهل بیت، بلکه گمان می‏کنند که عقل آنان را به این اعتقاد راهنمایی کرده است. همان گونه که معتزله چنین اعتقادی را دارند. رافضی‏ها معتقدند که این اعتقاد را از ائمه و بزرگان شریعت دریافت کرده‏اند[[13]](#footnote-13).

توحید و اقسام سه‌گانه‎ی آن

توحید بر سه قسم است:

اول- توحید ربوبیت: که همان اقرار به این است که خداوند خالق هر چیزی است. این همان توحیدی است که مشرکان نیز به آن اقرار داشتند؛ مشرکانی که خداوند درباره شان می‏فرماید: ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ﴾ [لقمان: 25]. «‏هرگاه از آنان (كه معتقد به انبازها و شركاء هستند) بپرسی: چه كسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ حتماً می‌گویند: خدا. (چرا كه بتها و سایر انبازها سازنده چیزی نبوده و بلكه خودشان ساخته و مخلوقند)». در جای دیگری می‏فرماید: ﴿قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبۡعِ وَرَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ٨٦ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ﴾ [المؤمنون: 86-87]. «‏بگو: چه كسی صاحب آسمان‌های هفتگانه و صاحب عرش عظیم است؟ (آیا ملك كائنات و فرمانروائی بر آنها از آن كیست؟). ‏خواهند گفت: از آنِ خدا است».

اقرار مشرک به این که خداوند، پروردگار و مالک و خالق هر چیزی است، او را از عذاب خداوند نجات نمی‏دهد و انسان به صرف این اقرار مسلمان نمی‏شود چه برسد به اینکه ولی خدا و یا از بزرگان اولیاء باشد در صورتی که اقرارش با لا إله إلا الله همراه نشود. پس فقط خدا مستحق پرستش است و حضرت محمد فرستاده‎ی خداست.

دوم- توحید اسماء و صفات: این توحید دربردارنده‎ی اثبات صفات کمال برای خداوند از راه اثبات نام‌های نیکوی او و صفات مرتبط با آن است.

سوم- توحید الوهیت: توحید الوهیت دربردارنده‎ی توحید ربوبیت است. توحید الوهیت به این معناست که انسان‌ها فقط خداوند را بپرستند و چیزی را شریک او قرار ندهند، و همه‎ی دین و پرستش برای خدا باشد و جز از خدا نترسند و جز خدا را فرا نخوانند و فقط به او توکل کنند و خدا در نزد بنده از هر چیز دیگری دوست داشتنی‏تر باشد.

همان گونه که خداوند، جنیان و آدمیان را برای عبادت خود آفریده و فرستادگانش را برای این امر فرستاد و کتاب‏هایش را نازل کرد همان‌گونه که قرآن این توحید را در چندین جا بیان کرده است. توحید الوهیت نقطه محوری قرآن است که قرآن حول آن می‏چرخد.

بنابراین دو قسم اول و دوم توحید اعلام برائت و بیزاری از تعطیل، و نوع سوم اعلام برائت و بیزاری از شرک است.

اصل شرک، یا تعطیل است همچون شرک فرعون، و شرک نمرود آن کسی که درباره‎ی پروردگار با ابراهیم بحث و جدل کرد، و شرک دجال؛ آن مسیح گمراهی که دشمن عیسی پسر مریم ؛ مسیح هدایت است. و یا شریک قائل شدن برای خداست که این مورد در میان امت‏ها بیشتر از شرکِ تعطیل دیده می‌شود و اهل آن دشمنان پیامبران هستند. در میان دشمنان حضرت ابراهیم و حضرت محمد افراد اهل تعطیل و اهل شرک قرار داشتند اما کسانی که به تعطیل محض ذات خداوند باور داشته باشند بسیار اندک بودند. ولی آنچه در بین آنها فراوان بود کسانی بودند که صفات کمال خدا را تعطیل می‌کردند که آن هم مستلزم تعطیل ذات خداست[[14]](#footnote-14).

مذهب سلف صالح درباره‎ی توحید اسماء و صفات و درباره‎ی قرآن و رؤیت خدا در جهان آخرت[[15]](#footnote-15)

مذهب سلف امت و امامان و بزرگان آنان این است که خداوند متعال به چیزی توصیف می‌گردد که خود او و رسول او، خدا را به آن توصیف کرده‏اند بدون این که تحریف یا تعطیلی صورت گیرد و بدون این که به آن کیفیت داده شود و به چیزی همانند گردد. آن دسته از صفاتی را که خداوند برای خود اثبات نموده، برایش اثبات می‏کنند و تشبیه کردن او به مخلوقات را نفی می‌کنند. صفات کمال را برایش اثبات و انواع همانندی و تشبیه را از او نفی می‏کنند. او را از نقص و تعطیل و از تشبیه و تمثیل مبرا می‏دانند. و این، اثبات صفات خدا بدون تمثیل و منزّه کردن او از صفات آفریده‌ها بدون تعطیل است: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ﴾ [الشوری: 11]. پاسخ به اهل تمثیل و ﴿وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾ [الشوری: 11]. «و او شنوا و بینا است (و پیوسته بر كارگاه جهان نظارت می‌نماید)». این آیه پاسخ به اهل تعطیل است. و هر کس صفات خالق را همانند صفات مخلوق قرار دهد، دچار یک تشبیه ناپسند و مذموم شده است.

عقیده‎ی سلف صالح درباره‎ی قرآن

بزرگان و پیشوایان دینی همگی بر آن چه که در کتاب و سنت آمده، اتفاق نظر دارند، و سلف امت بر این امر اتفاق نظر دارند که خداوند با حضرت موسی آشکارا سخن گفت، و قرآن کلام خدا و غیرمخلوق است، و مؤمنان در آخرت پروردگار خود را می‏بینند همان‌گونه که احادیث متواتر از پیامبر در این زمینه نقل شده است[[16]](#footnote-16). و همگی معتقدند که خداوند دارای علم و قدرت و امثال آن است و اقوال و اخبار بزرگان در این باره مشهور و متواتر است. به طوری که ابوالقاسم طبری وقتی که در کتاب «شرح أصول السنة»[[17]](#footnote-17) سخنان سلف و ائمه را درباره‎ی اصول عقاید ذکر می‏کند، آورده که اینان می‏گویند: قرآن کلام خداوند و غیرمخلوق است. می‏گوید: این افرادی که چنین می‏گویند غیر از صحابه، در میان تابعین و پیشوایان دینی پانصد و پنجاه نفر یا بیشتر، در زمان‌های مختلف هستند. که در میان‏شان حدود یکصد امام وجود داشت که مردم سخن آنان را می‏پذیرفتند و به مذهب آنان معتقد و پایبند بودند[[18]](#footnote-18).

طبری با اسناد خود از علی بن ابی طالب از دو وجه روایت می‏کند که در جنگ صفین به او گفتند: تو دو مرد را حکم قرار دادی؟! گفت: من هیچ مخلوقی را حکم قرار ندادم. من جز قرآن را حکم قرار ندادم[[19]](#footnote-19).

به نقل از عکرمه روایت شده که ‏گوید: ابن عباس در مراسم تشییع جنازه‏ای حضور داشت، وقتی آن میت در قبرش گذاشته شد، مردی گفت: خداوندا، ای پروردگار قرآن او را بیامرز. ابن عباس ناگهان در مقابلش قرار گرفت و گفت: صبر کن!؟ قرآن از خداست و مخلوق نیست[[20]](#footnote-20).

از جعفر صادق روایت شده که این روایت مشهوری از اوست که از او پرسیدند آیا قرآن خالق است یا مخلوق؟ گفت: نه خالق است و نه مخلوق، اما کلام خداست...[[21]](#footnote-21).

شافعی، حفص فرد را تکفیر کرد وقتی گفت: قرآن مخلوق است[[22]](#footnote-22).

سلیمان بن داود هاشمی می‏گوید: هر کس بگوید قرآن مخلوق است، کافر است.

عقیده‎ی سلف صالح درباره‎ی رؤیت خدا در جهان آخرت

سلف صالح هر کسی را که صفات خداوند را نفی می‌کرد و می‏گفت قرآن مخلوق است و خداوند در روز قیامت دیده نمی‏شود، جهمی می‏نامیدند. چرا که جهم اولین کسی بود که بدعت انکار اسماء و صفات الهی را مطرح کرد و در آن بسیار مبالغه نمود.

پس جهمی‏ها -که گروهی از معتزله هستند- و دیگران نفی صفات را در زیر مجموعه‎ی توحید قرار دادند و این گونه شد که هر کس می‌گفت: خداوند دارای علم یا قدرت است و یا این که او در روز آخرت دیده می‏شود و قرآن کلام نازل شده از سوی خدا و غیر مخلوق است، آنان می‏گفتند که او مُشبِّه است و موحد نیست[[23]](#footnote-23).

شیعیان در عین اینکه در اکثر اصول مورد اختلاف شان با اهل سنت و جماعت، با اجماع صحابه مخالفت می‌کنند، با اجماع اهل بیت نیز مخالفت می‌کنند

ما قبول نداریم که امامیه و دیگر فرق شیعه مذهبشان را از اهل بیت گرفته‏اند بلکه آنان در همه‎ی اصولشان از جمله توحید و عدل و امامت شان که در آنها از اهل سنت و جماعت جدا شده‌اند، مخالف حضرت علی و ائمه‎ی اهل بیت‌اند.

هر آن چه که درباره‎ی صفات خداوند، اثبات قدر و اثبات خلافت خلفای سه‏گانه‎ی پیش از حضرت علی و اثبات فضیلت حضرت ابوبکر و حضرت عمر ب و سایر مسائل از حضرت علی و ائمه‎ی اهل بیت ثابت شده، همگی با مذهب رافضی‏ها تناقض دارد. نقل این مورد در کتاب‏های اهل علم ثابت و مشهور است[[24]](#footnote-24)، به طوری که شناخت آن چه که در این باب از ائمه‎ی اهل بیت نقل شده، علم ضروری به این را موجب می‏شود که رافضی‏ها مخالف آنان هستند و به هیچ وجه موافق آنان نیستند.

بدون شک امامیه علاوه بر مخالفت با اجماع صحابه بر مخالفت با اجماع عترت نبوی نیز متفق هستند، و در عترت نبوی از بنی‏هاشم، در زمان رسول خدا و در زمان خلافت حضرت ابوبکر، حضرت عثمان و حضرت علی کسی نبود که معتقد به امامت دوازده امام باشد و کسی هم معتقد به عصمت احدی بعد از پیامبر نبود و خلفای سه‏گانه را کافر نمی‏دانست، و بلکه کسی نبود که به امامت آنان ایراد بگیرد و کسی نبود که صفات خدا را انکار و قدر را تکذیب نماید[[25]](#footnote-25).

توحید امامیه

اصول دین نزد امامیه چهار تاست:

توحید

عدل

نبوت

امامت[[26]](#footnote-26)0787452206

اختلاف شیعه امامیه در توحیدشان

قدمای امامیه در تشبیه خدا به مخلوقات و جسم قائل شدن برای خدا راه افراط را در پیش گرفتند. تشبیه و تجسیم مخالفِ با عقل و نقل، در نزد هیچ یک از فرق و طوایف به اندازه‎ی گروه‌های شیعه، مشهور و شناخته شده نیست. همه‎ی کتاب‏های‏ مربوطه از بحث‏های مخالف با عقل و نقل در تشبیه و تجسیم از جانب پیشوایان متقدم شیعه خبر می‏دهند به طوری که نظیر این بحث‏ها در نزد هیچ یک از طوایف و گروه‏های دیگر مشهور و مطرح نیست.

در مقابل، متأخرین شیعه در نفی و تعطیل صفات خدا راه افراط را در پیش گرفتند، و نفی صفات خدا و اعتقاد به خلق قرآن و عدم رؤیت خدا در آخرت را در بحث توحید داخل کردند و گمان بردند که این اعتقاد آنان مبرا کردن خداوند است. در حالی که آن چه ذکر کردند مبرا کردن نیست، بلکه فقط تعطیل صفات خدا و نسبت دادن نقص به خداوند است.

توضیح این مطلب بدین صورت است که عقیده‎ی جهمی‏های نفی کننده‎ی صفات، دربردارنده‎ی متصف بودن خداوند به سلب صفات کمال است که در این صورت او به جمادات و معدومات تشبیه می‏شود.

وقتی آنان می‏گویند: هیچ حیات، علم، قدرت، کلام، خواست و مشیت، حب، بغض و کینه، رضایت و خشنودی، و خشم برای خدا وجود ندارد و او دیده نمی‏شود و خودش کاری را انجام نمی‏دهد و نمی‏تواند خودش در امری تصرف کند، در واقع آنان خدا را به جمادات ناقص تشبیه کرده و صفات کمال را از او سلب کرده‌اند؛ و این نسبت دادن نقص به خدا و تعطیل صفات اوست و منزه دانستن او نیست.

منزّه دانستن خدا این است که او از نقایصی که با صفات کمال منافات دارد، منزّه و مبرا دانسته شود. پس خدا از مرگ، چرت زدن و خوابیدن، ناتوانی، جهل و نیاز مبرّا شود همان طور که او در کتابش ، خود را این گونه منزّه می‏داند. به این ترتیب برای او اثبات صفات کمال و نفی نقایصی که با صفات کمال منافات دارد، برای او جمع می‏گردد و در صفات کمال، خدا منزّه می‏شود که در این صفات مثل و مانندی داشته باشد[[27]](#footnote-27).

چه زمانی این غلو و تعطیل در میان شیعیان پیدا شد؟

متکلمان شیعه همچون هشام بن حکم، هشام جوالیقی، یونس بن عبدالرحمن قمی آزاد شده‎ی آل یقطین، زراره بن أعین، ابومالک حضرمی، علی بن میثم و گروه‏های زیادی که قبل از مفید، طوسی و حلّی و موسوی و... امامان و بزرگان امامیه بودند، درباره‎ی اثبات صفات خدا، علاوه بر مذهب اهل سنّت و جماعت، عقاید دیگری در این زمینه بدان می‌افزودند. اینان مخالف این نبودند که قرآن مخلوق نیست و خداوند در آخرت دیده می‏شود و سایر مسائل مورد اعتقاد اهل سنت و حدیث را داشتند، تا جایی که درباره‎ی اثبات صفات خدا، جسم قایل شدن برای خدا، نسبت دادن نقص و همانندی به خدا، دچار بدعت غلو شدند. که در عقاید آنان که علما آن‏ها را ذکر کرده و امور ناپسندی از آنان نقل کرده‌اند، امری مشهور و شناخته شده است...

اما در اواخر قرن سوم عده‏ای از شیعیان همچون ابن نوبختی صاحب کتاب «الآراء والدیانات» و امثال او دچار عقائد معتزله شدند. پس از آنان مفید بن نعمان و پیروانش همچون موسوی ملقب به مرتضی و طوسی آمدند.

بدین صورت می‎بینیم که مصنفین در زمینه عقایدِ (فرقه‌ها) همچون اشعری از کسی از شیعیان نقل نمی‌کنند که در توحید و عدلشان، با معتزله موافق هستند مگر از برخی از متأخرین آنان، و چه بسا که از قدمای شیعه اثبات تجسیم و اثبات قدر و غیره را ذکر می‏کنند.

اولین کسانی که در اسلام معروف است که معتقد بودند خداوند جسمی است که دارای طول و عرض و عمق می‏باشد، هشام بن حکم و هشام بن سالم بودند همان گونه که پیشتر ذکر شد[[28]](#footnote-28).

ابن راوندی و امثال او که به بی دینی و الحاد معروف بودند، کتاب‏هایی درباره‎ی اصول امامیه تصنیف کرده‏اند. پس اگر این عقیده‎ی متأخرین شیعه حق باشد، قدمای آنان همه شان گمراه بوده‏اند و اگر این عقیده‎ی متأخرین شیعه گمراهی است، متأخرین‏شان همگی گمراه‌اند[[29]](#footnote-29).

متأخرین رافضی در شرک همچون مسیحیان‎اند[[30]](#footnote-30)

رافضی‏ها شبیه مسیحیان شدند. خداوند به اطاعت از پیامبران در اوامرشان، و تصدیق آنان درباره‎ی هر چیزی که خبرش را بدهند، دستور داد و مردم را از غلو و شرک ورزیدن به خداوند متعال نهی نمود. اما مسیحیان دین خداوند متعال را تغییر داده و درباره‎ی مسیح دچار غلو شدند و به خدا شرک ورزیده و دین او را تغییر دادند و از فرمان او سرپیچی نمودند. از این رو از دو اصل دین یعنی اقرار به وحدانیت خدا و اقرار به رسالت فرستادگان او خارج شدند.

بنابراین غلو، آنان را از توحید خارج کرد تا جایی که معتقد به تثلیث و اتحاد شدند و این غلو، آنان را از اطاعت پیامبر و تصدیق او نیز خارج کرد؛ چون پیامبر به آنان امر کرد که خداوند، پروردگار او و پروردگار آنان را عبادت کنند اما آنان سخن او را تکذیب کرده و از اوامر او سرپیچی کردند.

رافضی‏ها نیز درباره‎ی پیامبران بلکه درباره‎ی امامان این چنین راه افراط و غلو را در پیش گرفتند تا جایی که آنان را به جای خداوند فرمانروا قرار دادند. پس عبادت خدای یگانه را که پیامبر آنان را بدان امر کرده بود، رها کردند و پیامبر را درباره‎ی این که خبر داد پیامبران توبه و استغفار می‏کردند، تکذیب کردند. بنابراین می‏بینید آنان مساجدی را که خداوند امر فرموده برپا باشند و نام او در آن ذکر شود، تعطیل می‏کنند و در آن‏ها نماز جمعه و جماعت برپا نمی‏کنند و مساجد در نزد آنان احترام زیادی ندارد و اگر هم در آن‏ها نماز بخوانند، به تنهایی نماز می‏خوانند.

رافضی‌ها زیارت‏گاه‏های بنا شده بر روی قبرها را گرامی‏ می‏دارند و همچون مشرکان در آن‏ها اعتکاف می‏کنند، همان گونه که یک حاجی به قصد کعبه حج می‌کند، اینان به سوی این زیارتگاه‌ها حج می‌کنند. و برخی از آنان طواف و زیارت این قبور را بزرگ‏تر و باعظمت‏تر از طواف و زیارت کعبه می‏دانند حتی کسی را که رفتن به سوی این قبرها را به گونه‌ای قرار ندهد که دیگر نیازی به حج خانه‎ی خدا و جمعه و جماعات نیست، دشنام می‏دهند. این عمل از جنس دین و آئین مشرکانی است که عبادت بت‏ها را بر عبادت خداوند رحمن ترجیح می‏دهند. خداوند متعال می‏فرماید: ﴿وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمۡ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسۡرٗا ٢٣ وَقَدۡ أَضَلُّواْ كَثِيرٗا﴾ [نوح: 23-24]. «‏به آنان گفته‌اند: معبودهای خود را وامگذارید، و وَدّ، سُواع، یغوث، یعوق، و نَسر را رها نسازید. ‏و بدین وسیله بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند!».

در صحاح به نقل از پیامبر آمده که فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ يُحذّر ما فعلوا». «خداوند یهود و نصاری را لعنت کند که قبرهای پیامبران خود را به عنوان مسجد قرار دادند. از آنچه انجام دادند اکیداً دوری شود»[[31]](#footnote-31).

پیامبر پنج روز پیش از وفاتش فرمود: «إِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ القُبُورَ مَسَاجِد فَإِنِّي أَنْهَاكُمْ ، عَنْ ذَلِكَ» «یقیناً کسانی قبل از شما قبرها را به عنوان مساجد قرار می‌دادند. آگاه باشید، شما قبرها را به عنوان مساجد قرار ندهید. همانا من شما را از این عمل نهی می‏کنم». [مسلم این را روایت کرده است][[32]](#footnote-32). آن حضرت در جای دیگری می‌فرماید: «إِنَّ مِنْ شِرَارِ النَّاسِ مَنْ تُدْرِكُهُمُ السَّاعَةُ وَهُمٌ أَحْيَاءٌ ، وَمَنْ يَتَّخِذُ الْقُبُورَ مَسَاجِدَ». «بدترین مردم آنانی هستند که روز قیامت در حالی آنان را فرا می‏رسد که زنده هستند و کسانی که قبرها را به عنوان مسجد قرار می‏دهند»[[33]](#footnote-33). همچنین می‏فرماید: «اللَّهُمَّ لاَ تَجْعَلْ قَبْرِى وَثَنًا يُعْبَدُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ» «پروردگارا، قبر من را چون یک بت قرار مده که مورد پرستش واقع شود. خشم شدید خداوند بر قومی که قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار دادند»[[34]](#footnote-34).

شیخ آنان ابن نعمان که در نزدشان به مفید معروف است، و استاد موسوی و طوسی است، کتابی را تحت عنوان «مناسک حج المشاهد» گردآوری نموده که در آن قبرهای مخلوقات را قابل زیارت و طواف می‏داند، درست مثل کعبه بیت الحرام که خداوند آن را برای مردمان برپا داشته، و اولین خانه‏ای است که برای مردم قرار داده شده است، و به جز آن چیز دیگری طواف نمی‌شود، و تنها به سوی آن نماز گزارده می‌شود، و جز به حج آن به حج جای دیگری امر نمی‌گردد.

امام ابن تیمیه احادیثی را آورده تا آنجا که می‏گوید: اسلام بر دو اصل بنا شده است: این که جز خداوند را نپرستیم و او را آن گونه که خودش مقرر نموده عبادت کنیم و او را با بدعت‏ها عبادت نکنیم.

 بنابراین نصاری از این دو اصل خارج شدند و همچنین بدعت‌گرایانِ این امت از جمله رافضی‏ها و سایرین[[35]](#footnote-35) از این دو اصل خارج شدند.

برخی از این نوع غلو در میان گرو‏هی از اهل عبادت و زهد دیده می‏شود

اگر گفته شود: آن غلو و شرک و بدعت‏هایی که رافضی‏ها به آن‏ها متصف هستند، بسیاری از آن‏ها در میان بسیاری از منسوبین به اهل سنت وجود دارد؛ چون بسیاری از آنان درباره‎ی مشایخ و بزرگان خود غلو می‏کنند و آنان را شریک خدا قرار می‌دهند و عبادت‏های غیر مشروعی را ایجاد می‌کنند، و بسیاری از آنان به نزد قبر کسی که نسبت به او حسن ظن دارند حالا یا برای این که خواسته‏ها و حاجات خودشان را از او بخواهند و یا این که به واسطه‎ی او از خداوند متعال بخواهند، می‏روند. و یا این که گمان می‏کنند دعا در کنار قبر فلان شیخ زودتر از دعا در مسجد اجابت می‏گردد. برخی از آنان زیارت قبور مشایخ و بزرگان خود را بر حج ترجیح می‏دهند و از میان آنان برخی هستند که در کنار قبر خشوع و رقت قلبی به آنان دست می‏دهد که در مساجد و منازل به آن دست نمی‏یابند و سایر موارد غلو که در میان شیعیان دیده می‏شود. آنان احادیثی دروغ از جنس دروغ‏های رافضی‏ها را روایت می‏کنند. مثلاً می‌گویند: «اگر کسی به سنگی گمان نیکی داشته باشد، خداوند به وسیله‎ی آن سنگ به او نفع می‌رساند». یا روایت می‌کنند: «اگر از هر جا ناامید شدید به قبرها روی آورید». همچنین می‌گویند:«قبر فلانی پادزهری است که به تجربه ثابت شده است». از یکی از شیوخ آنان روایت شده که به پیرو خود گفته است: اگر حاجتی داشتی نزد قبر من بیا و از من کمک بطلب! و این گونه موارد. برخی از مشایخ آنان بعد از مرگ خود همان کارهایی را انجام می‏دهند که در دوران زندگیشان انجام می‏دادند.

گاهی فردی، از یکی از آنان کمک می‏طلبد و او به شکل شیطان یا به صورت زنده و یا مرده برایش ظاهر می‏گردد و چه بسا که حاجت او یا بخشی از نیازهای او را برآورده می‏کند، همان گونه که این موارد در برخورد مسیحیان با بزرگان و شیوخ خود و برای بت‏پرستان عرب، هندی، ترک و سایرین پیش می‏آید.

 در جواب این سؤال گفته می‏شود: همه‎ی این‏ها چیزهایی هستند که خدا و پیامبر از آن نهی کرده‏اند و هر آن چه که خدا و پیامبر از آن نهی کنند، امری ناپسند و مذموم و نهی شده است، خواه انجام دهنده‎ی آن منتسب به اهل سنت باشد و یا منتسب به اهل تشیع باشد. اما امور مذموم و مخالف با کتاب و سنت در این مورد و موارد دیگر در میان رافضی‏ها بیشتر از اهل سنت است. هر امر شری که در میان اهل سنت وجود داشته باشد در میان رافضی‏ها بیشتر از آن وجود دارد و هر خیری که در میان رافضی‏ها باشد در میان اهل سنت بیشتر از آن وجود دارد.

این وضعیت اهل کتاب با مسلمانان است؛ چون هیچ شری درمیان مسلمانان وجود ندارد مگر این که بیشتر از آن در میان اهل کتاب وجود دارد و هیچ خیری در میان اهل کتاب وجود ندارد مگر این که بیشتر از آن در میان مسلمانان وجود دارد.

به همین خاطر خداوند مناظره‎ی کفار مشرک و اهل کتاب را عادلانه ذکر می‏کند و وقتی آنان عیبی را در میان مسلمانان ذکر کردند خداوند، مسلمانان را از آن مبرا نمی‌کند اما بیان می‏کند که عیوب کفار بیشتر و بزرگ‏ترند. همان‌گونه که می‏فرماید: ﴿يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلشَّهۡرِ ٱلۡحَرَامِ قِتَالٖ فِيهِۖ قُلۡ قِتَالٞ فِيهِ كَبِيرٞۚ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَكُفۡرُۢ بِهِۦ وَٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ وَإِخۡرَاجُ أَهۡلِهِۦ مِنۡهُ أَكۡبَرُ عِندَ ٱللَّهِۚ وَٱلۡفِتۡنَةُ أَكۡبَرُ مِنَ ٱلۡقَتۡلِ﴾ [البقرة: 217]. «از تو درباره جنگ‌كردن در ماه حرام می‌پرسند. بگو: جنگ در آن (گناهی) بزرگ است. ولی جلوگیری از راه خدا (كه اسلام است) و بازداشتن مردم از مسجدالحرام و اخراج ساكنانش از آن و كفر ورزیدن نسبت به خدا، در پیشگاه خداوند بزرگتر از آن است، و برگرداندن مردم از دین (با ایجاد شبهه‌ها در دلهای مسلمانان و شكنجه ایشان و غیره) بدتر از كشتن است». در جای دیگری می‏فرماید: ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ هَلۡ تَنقِمُونَ مِنَّآ إِلَّآ أَنۡ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلُ وَأَنَّ أَكۡثَرَكُمۡ فَٰسِقُونَ ٥٩ قُلۡ هَلۡ أُنَبِّئُكُم بِشَرّٖ مِّن ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِندَ ٱللَّهِۚ مَن لَّعَنَهُ ٱللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيۡهِ وَجَعَلَ مِنۡهُمُ ٱلۡقِرَدَةَ وَٱلۡخَنَازِيرَ وَعَبَدَ ٱلطَّٰغُوتَۚ أُوْلَٰٓئِكَ شَرّٞ مَّكَانٗا وَأَضَلُّ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ ٦٠﴾ [المائدة: 59-60]. «‏(ای پیغمبر!) بگو: ای اهل كتاب! آیا بر ما خُرده می‌گیرید؟ (مگر ما چه كرده‌ایم) جز این كه به خداوند و به چیزی كه بر ما نازل شده و به چیزی كه پیشتر (بر شما) نازل شده است ایمان داریم؟! (این كار شما ناشی از عدم ایمان است و هم بدان خاطر است كه) بیشتر شما فاسق (و خارج از شریعت خدا) هستند. ‏‏ بگو: آیا شما را باخبر كنم از چیزی كه پاداش بدتری از آن (چیزهائی كه بر ما خرده می‌گیرید) در پیشگاه خدا دارد؟ (این كردار شما است، شما) كسانی كه خداوند آنان را نفرین و از رحمت خود به دور كرده است و بر ایشان خشم گرفته و (با مسخ قلوبشان) از آنان میمونها و خوكهائی را ساخته است، و (كسانی را پدیدار نموده است كه) شیطان را پرستیده‌اند. آنان (از هركس دیگری) موقعیت و منزلتشان بدتر و از راستای راه منحرف‌تر و گمراهترند». یعنی کسانی که خداوند لعنتشان کرده و آنان را به صورت حیوانات زشت و بندگان طاغوت در آورده است.

به همین دلیل بیشترین غلو و افراط در میان دو گروه: مسیحیان و رافضی‏ها وجود دارد. همچنین در میان گروه سوم یعنی اهل عبادت و زهد که درباره‎ی شیوخ خود دچار غلو می‏شوند و آنان را شریک خدا قرار می‌دهند، بیشترین غلو و افراط وجود دارد[[36]](#footnote-36)**.**

قدر

ایمان به آن و دیدگاه اهل سنت و اهل بیت درباره‎ی آن

مذهب اهل سنت و جماعت در این مبحث و مباحث دیگر همان چیزی است که کتاب و سنت بر آن دلالت می‏کند، و پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و تابعین واقعی آنان نیز بر آن بوده‏اند. و آن مذهب این است که خداوند، خالق، پروردگار و صاحب هر چیزی است. و قطعاً تمام چیزهای قائم بر خود و صفات قائم بر آن، از جمله افعال بندگان و غیر افعال بندگان، همه داخل این امر قرار می‌گیرند.

خداوند بلندمرتبه هر چه بخواهد می‏شود و هر چه نخواهد نمی‏شود، و در هستی، چیزی وجود ندارد مگر به خواست و قدرت او. اگر چیزی بخواهد، مانعی برایش وجود ندارد، و چیزی را نمی‏خواهد مگر این که بر انجام آن قادر و تواناست.

خداوند متعال به هر چیزی که بوده و می‏شود، علم دارد و چیزی که به وجود نیامده می‏داند که اگر بود، چگونه می‏شد. افعال بندگان و مانند آن در این زیرمجموعه قرار می‏گیرند. خداوند قبلاً آن‏ها را مقرر نموده است و آن چه از سعادت و شقاوت مردم صورت می‏گیرد، آن را نیز ثبت کرده است. پس اهل سنت ایمان دارند که خدا آفریننده‎ی هر چیزی است و بر هر چیزی تواناست و به هر چیزی که به وجود آمده، مشیت و خواست او تعلق می‌گیرد و به اشیاء قبل از این که به وجود آیند، علم دارد و برای آن‏ها اندازه‎ی مشخصی مقرر نموده و پیش از پیدایش شان آنها را مقدر نموده است.

 روایات نقل شده از اهل بیت در اثبات صفات خدا قابل شمارش نیستند. ابن عباس ب می‏گوید: ایمان به قدر نظام توحید است، پس اگر کسی خداوند را یگانه و یکتا بداند و قدر را تکذیب کند، تکذیب او توحیدش را نقض می‏کند[[37]](#footnote-37).

اختلاف نظر شیعیان درباره‎ی قدر

متقدمین شیعه قدر را قبول دارند و متأخرین شان آن را نفی کرده و نفی قدر را جزو عدل می‏دانند، و در این مورد همچون مجوسی‏ها شده‏اند

اغلب شیعیان نخستین قدر را قبول داشتند و انکار قدر فقط در میان متأخرین شیعه مطرح شد و اینان تکذیب قدر را جزو عدل قرار دادند[[38]](#footnote-38).

بنابراین، بر اساس مذهب این امامیه‌ها و شیوخ قدریه‎ی آنان، خداوند متعال بر هر چیزی قادر و توانا نیست.

 از جمله سخنان شان این است که می‏گویند: خداوند نمی‏تواند یک گمراه را هدایت و یک هدایت شده را گمراه سازد،و کسی از انسان‌ها نیازی به این ندارد که خداوند او را هدایت کند بلکه خداوند فقط آنان را با بیان و روشن نمودن حق هدایت کرده است.

همچنین می‏گویند: هدایت خداوند برای مؤمنان و کافران یکسان است، و مؤمنان در دین نعمتی بزرگ تر از نعمت خداوند بر کافران ندارند بلکه خداوند همان گونه که علی بن ابی طالب را هدایت کرده، ابوجهل را نیز هدایت کرد. درست مانند این که کسی به یکی از فرزندانش مقداری درهم بدهد و به فرزند دیگرش نیز همان اندازه عطا کند. اما این یکی آن درهم‏ها را در راه خدا انفاق می‌کند و دیگری در راه معصیت خداوند آن‏ها را خرج می‌کند. پس پدر به این یکی بیشتر از دیگری نداده است.

از جمله عقایدشان این است که می‏گویند: خدا گاهی چیزی می‏خواهد که نمی‏شود و گاهی هم چیزی می‏شود که او نمی‏خواهد. و چنین مقدر نمی‏کند که نشسته‏ای را به اختیار خود برخیزاند و برخاسته‏ای را به اختیار خود بنشاند. و خدا کسی را مسلمان و نمازگزار و روزه‏دار و حاجی و عمره‏گزار نمی‏کند، و انسان را مؤمن و کافر و نیکوکار و یا قرار نمی‏دهد، و او را آزمند و بی‏تاب نمی‌آفریند که هرگاه گزندی به او برسد بی قراری کند و چون خیری به او رسد بخل ورزد.

نهایت عقیده‎ی متأخرینِ شیعه امامیه که در توحید و عدلشان با معتزله موافق هستند، این است که خداوند چیزی از افعال حیوان و یا فرشتگان و پیامبران و دیگران را نیافریده است است بلکه همه‎ی این حوادث بدون قدرت و آفرینش او به وجود می‌آیند.

 بنابراین آنان در این اعتقاد که غیر خدا افعال شر را بدون خواست، قدرت و خلق خداوند ایجاد می‏کند، شبیه مجوسی‏ها هستند.

ابن عباس ب می‏گوید: «ایمان به قدر نظام توحید است، پس هر کس خداوند را یگانه و یکتا بداند و به قدر ایمان داشته باشد، توحید او تکمیل می‏شود و هر کس خداوند را یگانه و یکتا بداند و قدر را تکذیب کند، تکذیب او توحیدش را نقض می‏کند».

پس قول قدریه دربردارنده‎ی شرک ورزیدن به خدا و تعطیل صفات خداست، چون دربردارنده‎ی خارج دانستن برخی از حوادث از این امر است که فاعلی داشته باشند، و دربردارنده‎ی اثبات یک فاعل مستقل غیرخداوند است. و این دو مورد دو شاخه از شاخه‏های کفر هستند.

توضیح آن چنین است که آنان می‏گویند: انسان بعد از این که صاحب اراده و فاعل نبود، با اراده‎ی خود صاحب اراده و فاعل شد بدون اینکه ایجاد کننده‏ای آن را به وجود آورده باشد، و این اصل تعطیل است.

اما اینکه این عقیده، شرک است بدین خاطر است که آنان می‏گویند: انسان در به وجود آوردن این فعل، بدون این که خداوند او را ایجاد کننده‎ی آن کار قرار دهد، مستقل است.

این دو امر یعنی تعطیل صفات خدا و شریک قائل شدن برای خدا در ربوبیت، برای هر کسی که فاعل مستقلی غیر از خدا را قبول داشته باشد، لازم می‏آید.

دلایل یقینی و قطعی نشان می‌دهند که خداوند آفریننده‎ی هر حادثی است و فعل انسان هم از جمله‎ی این حوادث است. و هر ممکنی وجود و عدم را می‏پذیرد، اگر خدا بخواهد به وجود می‏آید و اگر نخواهد به وجود نمی‏آید، و فعل بنده نیز از جمله‎ی این ممکنات است، به این صورت که اگر بنده فعلی را انجام داد ذات این فعل حادث است‏ پس از آن که قبلاً بدون سببی نبوده است. و هرگاه گفته شود: فعل بنده با اراده حادث شده است، باید گفت خود این اراده نیز یک حادث است که به ناچار یک سبب دارد.

پس هر کس بگوید: بخشی از حوادث، افعال فرشتگان و جنّیان و آدمیان هستند که خداوند آنها را خلق نکرده است، او با این گفته‌اش با قرآن، سنت و اجماع سلف و دلایل عقلی مخالفت کرده است.

به همین خاطر برخی از سلف می‏گویند: هر کس بگوید که کلام آدمی یا افعال بندگان غیرمخلوق است، به منزله‎ی این است که بگوید: آسمان و زمین خداوند غیرمخلوق هستند.

خلاصه، این افراد مشیت و خواستِ عام را برای خداوند اثبات نمی‌کنند. و آفرینشی که هر حادثی را در برگیرد، نیز برای او اثبات نمی‌کنند. آنان این اعتقاد را از معتزله گرفته‏اند و معتزله در این مورد پیشوای آنان هستند.

از این رو شیعیان در این باره بر دو قول هستند: برخی از آنان چنین می‏گویند و برخی می‏گویند: این قول مخصوص برخی از آنان است[[39]](#footnote-39).

زیدیه

زیدیه خلافت خلفای سه‏گانه را قبول دارند. زیدیه گروهی از شیعیان هستند که در میان‏شان قدریه و غیرقدریه هستند[[40]](#footnote-40).

اختلاف قدریه در ظلم و عدل و تحلیل و بررسی آن

قدریه[[41]](#footnote-41) و جهمیه‎ی جبریه درباره‎ی ظلم اختلاف نظر دارند:

قدریه می‏گویند: ظلم به نسبت خدا آن است که ما درباره‎ی ظلم مردم به یکدیگر می‏شناسیم. پس اگر گفته شود: او خالق افعال بندگان است، و او اراده کننده‎ی هر چیزی است که واقع می‏شود، و در عین حال گفته شود: او انسان گناهکار را عذاب می‏دهد، این یک ظلم همچون ظلم ماست. آنان خود را عدلیه می‏نامند.

جهمیه می‏گویند: ظلم به نسبت خدا چیزی است که وجود آن ممتنع است. اما هر آن چه که وجودش ممکن باشد ظلم نیست؛ چون ظلم یا مخالفت کردن با امر و فرمان کسی است که اطاعتش واجب است و یا تصرف در ملک دیگری بدون اجازه‎ی اوست، و بالاتر از پروردگار امر کننده‏ای وجود ندارد. غیر از او کسی ملکی ندارد بلکه او فقط در ملک خود دخل و تصرف می‏کند. بنابراین هر آن چه که ممکن است ظلم نیست. بلکه هرگاه خداوند فرعون و ابوجهل و امثال آنان که کفر ورزیدند و در برابر خدا عصیان و سرکشی نمودند، را نعمت ‏دهد و حضرت موسی و حضرت محمد إ که به او ایمان آوردند و از او اطاعت نمودند، را عذاب می‏دهد این مثل عکس است و همه در برابر او یکسان و مساوی هستند.

قدریه معتقدند خداوند مکلفین را در قدرت یکسان قرار داد و مؤمنان را برتر از کفار قرار نداد تا اینکه ایمان آوردند و فرمانبرداران را بر نافرمانان و گردن‌کشان برتری نداد تا اینکه فرمانبرداری کردند. این از سخنان قدریه، معتزله و دیگران است که به این ترتیب با کتاب، سنت و اجماع سلف و عقل صریح مخالفت کرده‏اند.

هرکس معتقد باشد که منت خداوند بر مؤمنان به واسطه‎ی هدایتشان، و هدایت نکردن کافران ظلمی از جانب اوست، این جهل است؛ زیرا این فضیلت و لطف و عنایت از جانب اوست همان طور که می‏فرماید: ﴿بَلِ ٱللَّهُ يَمُنُّ عَلَيۡكُمۡ أَنۡ هَدَىٰكُمۡ لِلۡإِيمَٰنِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ﴾ [الحجرات: 17]. «بلكه خدا بر شما منت می‌گذارد كه شما را به سوی ایمان آوردن رهنمود كرده است، اگر (در ادعای ایمان) راست و درست هستید». بنابراین اختصاص دادن این ایمان همانند اختصاص دادن سلامتی، علم، قدرت، حال و مال زیاد برای افرادی خاص است. خداوند متعال می‏فرماید: ﴿أَهُمۡ يَقۡسِمُونَ رَحۡمَتَ رَبِّكَۚ نَحۡنُ قَسَمۡنَا بَيۡنَهُم مَّعِيشَتَهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۚ وَرَفَعۡنَا بَعۡضَهُمۡ فَوۡقَ بَعۡضٖ دَرَجَٰتٖ لِّيَتَّخِذَ بَعۡضُهُم بَعۡضٗا سُخۡرِيّٗاۗ وَرَحۡمَتُ رَبِّكَ خَيۡرٞ مِّمَّا يَجۡمَعُونَ ٣٢﴾ [الزخرف: 32]. «‏آیا آنان رحمت پروردگار تو را تقسیم می‌كنند (و كلید رسالت را به هر كس كه بخواهند می‌سپارند؟). این مائیم كه معیشت آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم كرده‌ایم. و برخی را بر برخی دیگر برتریهائی داده‌ایم، تا بعضی از آنان بعضی دیگر را به كار گیرند (و به یكدیگر خدمت كنند). و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع‌آوری می‌كنند بهتر است (كه نبوّت است و نبوّت از همه مقامات برتر است)‏». به همین خاطر گفته می‏شود: هر نعمتی از جانب خدا، فضل و هر مصیبتی از جانب او عدل است.

ظلم به معنای واقعی ظلم این است که خدا انسان را به خاطر گناه دیگری عذاب دهد، خداوند متعال می‏فرماید: ﴿وَمَن يَعۡمَلۡ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَا يَخَافُ ظُلۡمٗا وَلَا هَضۡمٗا ١١٢﴾ [طه: 112]. «‏و هر كس كارهای نیكو انجام دهد، در حالی كه مؤمن باشد، نه از ظلم و ستمی می‌ترسد (كه بر او رود، و مثلاً بر گناهانش افزوده شود) و نه از كم و كاستی می‌هراسد (كه گریبانگیر كارهای نیك و پاداشش شود. چرا كه حساب خدا دقیق است)».

مفسران می‏گویند: ظلم این است که خدا بدی‏های کسی دیگر را به حساب انسان بگذارد و هضم این است که از نیکی ‏های انسان بکاهد. پس خداوند متعال مجازات و عذاب انسان به خاطر گناه دیگری، را ظلم قرار داده و خودش را از آن پاک و منزّه دانسته است.

اما مجازات انسان به خاطر اعمال اختیاری‌اش و گرفتن حقّ مظلومان از ظالمان، از کمال عدل خداوند متعال است.

قول جمهور موافقان و مخالفان قدر این است که ظلم برای خداوند مقدور و ممکن است و خداوند به خاطر عدلش ظلم نمی‌کند و او از ظلم پاک و منزه است. به همین خاطر خودش را ستوده وقتی که خبر می‏دهد که او هیچ ظلمی به مردم نمی‏کند. و مدح متوجه ترک کاری است که بر آن توانایی دارد نه ترک چیزی که برایش ممتنع است.

میان مسلمانان اختلافی در این مورد وجود ندارد که خداوند عادل است و ظالم نیست اما هر آن چه که از جانب بنده ظلم باشد، از جانب پروردگار ظلم به حساب نمی‏آید و هر چیزی که از جانب بنده زشت باشد، از جانب پروردگار زشت به حساب نمی‏‏آید، چون چیزی مانند خدا نیست نه در ذات، نه در صفات و نه در افعال‌اش[[42]](#footnote-42).

نبوت

عصمت پیامبران و غلو رافضی‏های امامیه درباره‎ی آن

پیامبران در آن چه که از جانب خداوند متعال ابلاغ می‏دارند، معصوم‌اند و این عصمت، مقصود رسالت است، چون رسول کسی است که امر و نهی و خبر خداوند را از جانب او ابلاغ می‏کند. به اتفاق همه‎ی مسلمانان پیامبران در ابلاغ رسالت معصوم هستند به طوری که جایز نیست در این مورد اندک خطایی صورت گیرد.

مسلمانان با هم اختلاف نظر دارند که آیا جایز است بر زبان پیامبر سخنی جاری شود که خداوند خطای آن را برطرف و اصلاح کند به طوری که او را بر خطا پایدار ‏نکند همان‌گونه که نقل شده که بر زبان پیامبر این جمله جاری شد: «تلك الغرانیق العلی وإن شفاعتهن لترتجی»([[43]](#footnote-43)) «آن‏ها پرندگانی بلندمرتبه هستند و امید به شفاعت‏شان وجود دارد» سپس خداوند آن چه را که شیطان بر او القا کرد، نسخ نمود و آیاتش را محکم کرد. برخی از مسلمانان این امر را جایز نمی‏دانند و برخی آن را جایز دانسته‏اند چرا که امر محذوری نیست.

پیامبران بر فسق و دروغ اصرار نمی‏ورزند

به طور کلی، هر چیزی که در نبوت پیامبران و ابلاغ پیام از جانب خداوند توسط آنان خدشه‏ای وارد کند، مسلمانان بر پاک بودن پیامبران از این موارد اتفاق نظر دارند.

عامه‎ی جمهور که گناهان صغیره را بر پیامبران جایز می‏دانند، می‏گویند: پیامبران در اصرار بر گناهان صغیره معصوم‎اند. پس گناهی که به پیامبران صدمه‌ای وارد کند، از آنان سر نمی‏زند. همان طور که در روایت آمده است: داود بعد از توبه کردن از زمان قبل از آن خطا بهتر شد. و خداوند متعال توبه کنندگان و پاک شوندگان را دوست می‏دارد و انسان گاهی کار بدی می‌کند و با وجود آن وارد بهشت می‏شود.

خداوند در قرآن اظهار داشته که حضرت لوط به حضرت ابراهیم ایمان آورد و خداوند او را به عنوان پیامبر مبعوث کرد.

حضرت شعیب گفت: ﴿قَدِ ٱفۡتَرَيۡنَا عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا إِنۡ عُدۡنَا فِي مِلَّتِكُم بَعۡدَ إِذۡ نَجَّىٰنَا ٱللَّهُ مِنۡهَاۚ وَمَا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّعُودَ فِيهَآ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّنَا﴾ [الأعراف: 89]. «اگر ما به آئین شما درآئیم، بعد از آن كه خدا ما را از آن نجات بخشیده است، مسلّماً به خدا دروغ بسته‌ایم (و به گزاف خویشتن را پیروان آئین آسمانی نامیده‌ایم). ما را نسزد كه بدان درآئیم، مگر این كه خدا كه پروردگار ما است بخواهد (كه هرگز چنین چیزی را هم نخواهد خواست)». ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِرُسُلِهِمۡ لَنُخۡرِجَنَّكُم مِّنۡ أَرۡضِنَآ أَوۡ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾ [ابراهیم: 13]. «كافران (و سردستگان زندقه و ضلال، هنگامی كه از راه دلیل با انبیاء برنیامدند، به زور متوسّل شدند و) به پیغمبران خود گفتند: یا به آئین ما باز می‌گردید یا این كه شما را از سرزمین خود بیرون می‌كنیم».

خداوند درباره‎ی برادران حضرت یوسف آنچه از آنها سر زد را تعریف نمود. سپس بعد از توبه‏شان آنان را از کارشان باخبر می‌سازد. آنان همان اسباطی هستند که در سوره‌های بقره، آل عمران و نساء به ما امر شده که به آن چه که آورده‏اند ایمان بیاوریم.

حال اگر در میان این افراد کسی باشد که پیامبر شود پس معلوم است که پیامبران از دیگران بهترند و این چیزی است که رافضی‏ها و سایرین درباره‎ی آن نزاع و اختلاف دارند و می‏گویند: هر کس گناهی از او صادر گردد پیامبر نمی‏شود. اما در حقیقت آن چه که کتاب و سنت بر آن دلالت دارند، معتبر است.

استناد رافضی‌ها در این خصوص، آن است که توبه کننده از گناه، مورد مذمت و نکوهش و انسان ناقصی است که شایستگی نبوت را ندارد هر چند که از مطیع‌ترین مردم باشد. این اصلی است که رافضی‌ها با اهل سنت در این زمینه اختلاف نظر دارند، و قرآن و سنت بر بطلان قول شان در این زمینه دلالت می‏کنند.

چون آنان کمال و درجات والا که خداوند به سبب حقیقت توبه و استغفار و انتقال از کمال به چیزی کامل‏تر از آن، به پیامبران عطا کرد، از آنان گرفتند و سخن خدا در این باره را تکذیب کردند و کلام را از جای خودش تحریف نمودند و گمان کردند که انتقال آدمی از جهل به سوی علم و از گمراهی به سوی هدایت و از سرگردانی به سوی راه راست، نقص و کمبود است، و ندانستند که این از بزرگ‏ترین نعمت‏های خداوند و بزرگ‏ترین قدرت اوست به طوری که بندگان را از نقص به کمال می‏رساند، و این که هر کس مزه‎ی خیر و شر را بچشد و هر دو را با هم بشناسد محبتش نسبت به خیر و نفرتش نسبت به شر بیشتر از کسی است که فقط با خیر سروکار دارد، همان گونه که حضرت عمر می‏گوید: «إنما تنقض عری الإسلام عروة عروة، إذا نشأ فی الإسلام من لایعرف الجاهلیة». «هرگاه کسی در اسلام رشد و نمو یابد و جاهلیت را نشناسد، برایش دستاویزهای اسلام یکی یکی دچار نقض و سستی می‏گردد».

شیعه‎ی دوازده امامی معتقدند که اصول دین چهار تا هستند: توحید، عدل، نبوت و امامت. و آنان در توحید و عدل و امامت با هم اختلاف دارند. اما درباره‎ی نبوت، نهایت این است که همانند سایر امت به نبوت اقرار داشته باشند. اما غلو آنان درباره‎ی پیامبران مورد توافق هیچ کس نیست. البته از عبادت پیشگان جاهل اهل غلو ممکن است افرادی باشند، چون میان آنان و رافضی‏ها اشتراکاتی در غلو و جهل و پیروی از چیزی که صحتش معلوم نشده است، وجود دارد و این دو گروه در این مورد همانند نصارا هستند[[44]](#footnote-44).

امامت

امام معصوم، خود پیامبر اکرم است

هیچ مصلحتی در عصمت امام نیست مگر اینکه این مصلحت به واسطه‎ی عصمت پیامبر حاصل گردیده است

امام معصوم همان رسول خدا است و اطاعت از او در هر زمان بر همه واجب است و امت اسلامی امر و نهی او را می‏شناسد و وارثان‌اش که علمش را به ارث برده‏اند در خبر دادن از او راست می‌گویند.

علم دینی‌ای که امامان و امت اسلامی به آن نیاز دارند، دو نوع است:

«علم کلی» مانند واجب بودن نمازهای پنجگانه و روزه‎ی ماه رمضان و حج و حرام بودن زنا، سرقت، شراب خواری و مانند آن‏ها.

«علم جزئی» مانند واجب بودن زکات بر فلانی و واجب بودن اجرای حد بر فلانی و مانند آن.

راجع به مورد نخست، شریعت بدان مستقل است و درباره‎ی آن نیازی به امام ندارد، چون پیامبر یا بر کلیات شریعت که ضروری بوده، تصریح کرده و یا مسائلی از شریعت را که به قیاس نیاز دارد، ترک کرده است.

اگر مورد اولی باشد، مقصود حاصل می‏شود و اگر دومی باشد در این صورت مقصود با قیاس حاصل می‏گردد.

اما «جزئیات» شریعت به گونه‌ای هستند که نمی‏توان بر تک تک آن‏ها تصریح کرد و به صورت نص آورد، بلکه به ناچار در این مسائل به اجتهادی که موسوم به «تحقیق مناط» است، نیاز هست، همان گونه که شارع نمی‏تواند درباره‎ی هر نمازخوانی، جهت قبله‌اش را تعیین کند، و برای هر حاکمی، عدالت هر شاهدی را تعیین نماید، و مشخص کند که نفقه‎ی این زن چنان است، و یا طلاق با این زوج واقع می‌شود و بر این مجرم، حد جاری می‏گردد و مانند این‏ها، چون این چیزی است که هیچ پیامبر و هیچ کسی نمی‏تواند بر همه‎ی افراد حکم تعیین کند؛ زیرا شناخت افعال بنی آدم و خود انسانها، علم و گفتار یک انسان از آن ناتوان است.

اگر به کلیات اکتفا شود پیامبر می‏تواند کلیات را تعیین کند همان گونه که پیامبر بیان می‏کند که ازدواج با چه زنانی حرام و با چه زنانی حلال است...

همچنین درباره‎ی نوشیدنی‌ها، آن‏هایی که مست کننده هستند حرام‌اند و آن‏هایی که مست کننده نیستند حرام نیستند و مانند این موارد. بلکه محرمات در این فرمایش خداوند مشخص شده‏اند که می‏فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَ وَٱلۡإِثۡمَ وَٱلۡبَغۡيَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَأَن تُشۡرِكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ٣٣﴾ [الأعراف: 33]. «‏بگو: خداوند حرام كرده است كارهای نابهنجار (چون زنا) را، خواه آن چیزی كه آشكارا انجام پذیرد و ظاهر گردد، (و خواه آن چیزی كه پوشیده انجام گیرد و پنهان ماند)، و (هر نوع) بزهكاری را و ستمگری (بر مردم) را كه به هیچ وجه درست نیست، و این كه چیزی را شریك خدا كنید بدون دلیل و برهانی كه از سوی خدا مبنی بر حقّانیت آن خبر در دست باشد، و این كه به دروغ از زبان خدا چیزی را (درباره تحلیل و تحریم و غیره) بیان دارید كه (صحّت و سقم آن را) نمی‌دانید».

و همه واجبات‎ی در این آیه آمده‌اند: ﴿قُلۡ أَمَرَ رَبِّي بِٱلۡقِسۡطِۖ وَأَقِيمُواْ وُجُوهَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ وَٱدۡعُوهُ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَۚ كَمَا بَدَأَكُمۡ تَعُودُونَ ٢٩﴾ [الأعراف: 29]. «‏بگو: پروردگارم (همگان را در هر زمان و مكانی) به دادگری فرمان داده است، و (دستور او) این (است) كه در هر عبادتی رو به خدا كنید و از وی مخلصانه اطاعت نمائید و او را صادقانه بپرستید. خداوند همان گونه كه شما را در آغاز آفریده است، (به همان سادگی پس از مرگ شما را زنده می‌كند و به سوی او) برمی‌گردید».

واجب به نسبت خدا و به نسبت بندگانش، مشخص است. سپس خداوند انواع فواحش و زشتکاری‏ها و ستم و انواع حقوق بندگان را در جاهایی دیگر به تفصیل بیان می‏کند.

به این ترتیب روشن می‏گردد که هیچ مصلحتی در عصمت امام نیست مگر این که به واسطه‎ی عصمت پیامبر حاصل شده است. حمد و ستایش و منت از آن خداوند است و واقعیت هم مؤید این مطلب است.

دیدیم که هرکس به پیروی از سنت و حدیث و پیروی از صحابه نزدیک‏تر بوده، مصلحت‌اش در دنیا و دین کامل‏تر است و برعکس هر کس به پیروی از سنت و حدیث و پیروی از صحابه دورتر بوده، مصلحت‌اش در دنیا و دین ناقص‌تر است[[45]](#footnote-45).

شیعیان بیشتر از هر کسی از پیروی پیامبر معصوم به دورند

بنابراین آنان برخلاف اهل سنت بیشتر از هرکسی از مصلحت دین و دنیای خود دورترند

از آنجا که شیعه نسبت به دیگران از پیروی معصومی که در عصمت و طهارت او هیچ شکی نیست دورند، و این معصوم هم رسول خداست؛ کسی که خداوند او را همراه با هدایت و دین حق به عنوان مژده رسان و بیم دهنده و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغ روشنگری که خداوند به واسطه‎ی او مردم را از تاریکی‏ها به‌سوی نور بیرون آورده و آنان را به راه راست و محکمی که بین حق و باطل، هدایت و گمراهی، سرگردانی و راهیابی، نور و ظلمت، اهل سعادت و اهل شقاوت جدا کرده، هدایت نموده است. و خداوند او را قاسم قرار داد تا به واسطه‎ی او بندگانش را به بدبخت و خوشبخت تقسیم کند. پس اهل سعادت آنانی بودند که به او ایمان آوردند و اهل شقاوت کسانی بودند که او را تکذیب نموده و از اطاعت او روی گردان شدند.

بنابراین، شیعیانِ معتقدِ به امام معصوم بیشتر از هر طایفه و گروهی از پیروی این معصوم دور هستند. در این صورت به ناچار بیشتر از همه‎ی مردم از مصلحت دین و دنیای خودشان دور شده‏اند. به طوری که می‏توان کسانی را که تحت سیاست ظالم‏ترین و گمراهترین پادشاهان قرار دارند نیکو حال‏تر از آنان یافت، و کسی در خیر و نیکی وجود ندارد مگر اینکه تحت سیاست کسانی باشد که از شیعیان نیستند.

به همین خاطر آنان در بسیاری از حالت‏ها شبیه یهود هستند، از جمله این حالت‌ها این که هر جا که باشند، ذلت و خواری آنان را فرا می‏گیرد مگر این که به ریسمانی از جانب خدا و از جانب مردم متمسک شوند. و فقر و بینوایی نیز آنان را فرا می‏گیرد و آنان بر روی زمین زندگی نمی‏کنند مگر این که به ریسمان برخی از حاکمانی که معصوم نیستند، چنگ زنند.

آنان به ناچار باید خود را به اسلام نسبت دهند تا آنچه در دلهایشان است را ظاهر کنند. بنابراین امور رافضی‏ها به تنهایی هرگز اصلاح و متعادل نمی‏گردد همان‌گونه که امور یهود نیز هرگز متعادل و اصلاح نمی‏گردد.

اما در مقابل بسیاری از شهرهای اهل سنت به امور دینی و دنیوی خود می‌پردازند بدون این که خداوند بلندمرتبه آنان را به یک کافر و یا یک رافضی نیازمند کند. خلفای سه‏گانه سرزمین‏ها را فتح نمودند و دین را در سرتاسر شرق و غرب زمین آشکار و نیرومند کردند در حالی که هیچ رافضی همراه آنان نبود. حتی بنی امیه پس از آنان با وجود انحرافات زیاد از جانب آن‏ها نسبت به حضرت علی و سبّ و دشنام او توسط برخی از آنان، بر سرزمین‏های اسلامی در شرق و غرب غلبه یافتند و اسلام در زمان آنان بسیار قدرتمندتر از زمان بعد از آنان بود، و اسلام بعد از انقراض کلی دولت آنان، زمانی که دولت عباسی آمد نظم و سامان نگرفت، و عبدالرحمن داخل به سمت مغرب که «صقر قریش» نامیده می‏شود، حرکت کرد. او و کسانی که پس از او آمدند بر سرزمین‏های مغرب چیره شدند و اسلام را در آن جا آشکار نموده و برپای داشتند و کفار را از سر راه خود قلع و قمع نمودند و همان طور که در میان مردم مشهور بود آنان در امور دینی و دنیوی دارای سیاست بودند و بیشتر از همه‎ی مردم، علاوه بر دوری از سخنان شیعه، از مذاهب اهل عراق دور بودند، و آنان فقط بر مذاهب اهل مدینه بودند.

مردم عراق و مردم شام بر مذهب اوزاعی بودند و مذهب اهل حدیث را گرامی می‏داشتند و برخی از آنان در بسیاری از امور، آن مذهب را یاری می‏دادند. آنان بیشتر از همه‎ی مردم از مذهب شیعه دور بودند.

گروههایی از خوارج و رافضی‏ها که در مشرق و در بسیاری از سرزمین‏های اسلامی نیز وجود داشتند به مغرب رفتند اما پایه‌های این سرزمین‏ها مدت زیادی بر اساس این مذاهب ادامه نیافت بلکه هنگامی که مقداری از این مذاهب به مدت اندکی در آن‏جا آشکار شد، خداوند آن هدایت و دین حق را که حضرت محمد را با آن مبعوث کرده بود، در آن‏جا برپا داشت و این دین حق بر باطلِ آنان چیره شد.

طایفه‎ی بنی عبید تظاهر به تشیع می‏کردند و بر قسمتی از مغرب چیره شدند. سپس به مصر آمدند و به مدت دویست سال بر آن حاکم شدند و بر حجاز و شام به مدت یکصد سال حاکم شدند و در «فتنه بساسیری» بغداد را تحت سلطه‎ی خود در آوردند. کافران و بی‏دینان نیز در شرق و غرب به آنان ملحق شدند و این برای بدعت‏گذاران و اهل هواهای نفسانی خوشایند بود. با وجود آن اینان نیاز به سازش و تقیه با اهل سنت داشتند.

وقتی معلوم شد مصلحت غیر شیعه در هر زمان بهتر از مصلحت شیعه است و توفیق غیر شیعه بزرگتر از توفیق شیعه است، معلوم می‏شود آن‏چه شیعیان درباره‎ی اثبات عصمت اظهار می‌دارند، باطل است.

به یکی از شیوخ رافضی گفته شد: اگر کفار به سرزمین ما بیایند و افرادی را به قتل برسانند و حریم‏ها را بشکنند و اموال را غارت کنند، آیا با آنان بجنگیم؟

گفت: نه، طبق مذهب ما جز به همراه معصوم با کسی نمی‏جنگیم.

آن فرد درخواست کننده‎ی فتوا با وجود عامی بودنش گفت: به خدا قسم این مذهب، پلید است. این مذهب منجر به فساد و تباهی دین و دنیا می‏شود[[46]](#footnote-46).

جز رافضی‏های امامیه کسی معتقد به عصمت ائمه نیست و در این مورد کسی موافق آنان نیست، مگر کسانی که بدتر از آنان باشند

اما این که رافضی‏ها می‏گویند: در این مورد ائمه همانند انبیاء معصوم هستند، این اعتقاد مخصوص رافضی‏های امامیه است و کسی در این مورد موافق آنان نیست، نه شیعه‎ی زیدیه و نه سایر طوایف مسلمانان هم رأی آنان نیستند مگر کسانی که بدتر از آنان‌اند، همانند اسماعیلیه که منتسب به محمد بن اسماعیل بن جعفر هستند و معتقدند که امامت بعد از جعفر به محمد بن اسماعیل می‏رسد و به موسی بن جعفر نمی‏رسد. آنان بی‏دین و منافق‌اند و شیعه‎ی دوازده امامی بسیار بهتر از آنان هستند[[47]](#footnote-47).

چون در میان امامیه با وجود جهل و گمراهی مفرطشان، عده‏ای در ظاهر و باطن مسلمان هستند و زندیق‏ و منافق نیستند، اما دچار جهل و گمراهی شده و از هواهای نفسانی‏شان تبعیت می‏کنند. اما اسماعیلی‌ها، علما و بزرگانشان که به حقیقت ادعای باطنیه بودن شان علم و شناخت دارند زندیق و منافق هستند. اما عوام‏شان که به حقیقت و باطن امرشان شناخت ندارند مسلمان هستند. خداوند متعال می‏فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ [النساء: 59]. «ای كسانی كه ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمّد مصطفی با تمسّك به سنّت او) اطاعت كنید، و از كارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام كه دادگر و حقّگرا بوده و مجری احكام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور كشمكش پیدا كردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنّت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنّت، حكم آن را بدانید. چرا كه خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل كنید)».

اگر مردم معصومی غیر از پیامبر برای ارجاع امورشان به او داشتند، خداوند به آنان امر می‎کرد که امورشان را نزد او ارجاع دهند. قرآن بیان می‌دارد که هیچ معصومی جز رسول الله وجود ندارد.

ادعای عصمت همانند مشارکت دادن در نبوت است؛ چون همواره از معصوم تبعیت می‌شود و در هر چه که می‏گوید نباید در موردی با او مخالفت گردد و این حالت، مخصوص پیامبران است. از این رو به ما امر شده که به آن‏چه که بر پیامبران نازل شده ایمان بیاوریم[[48]](#footnote-48).

رافضی‏ها در برتر دانستن ائمه‎ی خود و تسلیم دین به آنان همانند مسیحیان هستند

مسیحیان ادعا می‏کنند که حواریونی که از مسیح تبعیت کردند، از حضرت ابراهیم، حضرت موسی و سایر پیامبران و فرستادگان ‡ برترند و گمان می‏کنند که حواریون فرستادگانی هستند که خداوند رودررو با آنان سخن گفته است؛ زیرا آنان معتقدند که خداوند همانند مسیح است و همچنین می‏گویند: مسیح فرزند خداوند است.

رافضی‏ها نیز ائمه‎ی دوازده گانه را بهتر و برتر از پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار می‏دانند و غلوکنندگان شان می‏گویند: امامان از پیامبران برترند، چون آنان به الوهیت امامان معتقدند همان‏گونه که مسیحیان به الوهیت مسیح اعتقاد دارند.

مسیحیان می‏گویند: دین تسلیم اسقف‏ها و راهبان است و حلال چیزی است که آنان حلال می‏کنند، و حرام چیزی است که آنان حرام می‏کنند، و دین چیزی است که آنان تشریع می‏کنند.

رافضی‏ها هم معتقدند که دین تسلیم ائمه است، و حلال چیزی است که آنان حلال می‏کنند، و حرام چیزی است که آنان حرام می‏کنند، و دین چیزی است که آنان تشریع می‏کنند.

اما آنانی که همچون اسماعیلیه وارد غلو شده‏اند و اعتقاد به الوهیت حاکم و سایر امامان خود دارند، می‏گویند: محمد بن اسماعیل شریعت محمد بن عبدالله را نسخ کرد و سایر اعتقاداتی که در میان رافضی‏های اهل غلو وجود دارد. این افراد از بیشتر کفار یهود و نصاری و مشرکان بدترند. آنان منتسب به شیعه هستند و به مذهب شیعه تظاهر می‏کنند[[49]](#footnote-49).

اطاعت کردن اهل سنت از حاکمان، مقید است

اهل سنت به طور مطلق از حاکمان اطاعت نمی‏کنند، آنان فقط در ضمن اطاعت از پیامبر از حاکمان اطاعت می‏کنند. همان‏گونه که خداوند متعال می‏فرماید: ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ [النساء: 59].

بنابراین، این آیه به اطاعت مطلق از خداوند، و به اطاعت از پیامبر امر می‏کند، چون او جز به اطاعت خداوند امر نمی‏کند، و هر کس از رسول خدا اطاعت کند از خداوند اطاعت کرده است. خداوند اطاعت از اولی الأمر را در داخل این قسمت قرار می‏دهد و برای آنان اطاعت سومی را ذکر نکرده است. چون به طور مطلق از اولی الأمر اطاعت نمی‏شود و فقط در کارهای معروف و شایسته از آنان اطاعت می‏شود؛ همان‏گونه که پیامبر می‏فرماید: «إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ»[[50]](#footnote-50). «اطاعت فقط در معروف و نیکی است». در جایی دیگر می‏فرماید: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»[[51]](#footnote-51). «هیچ اطاعتی برای هیچ مخلوقی در معصیت خالق وجود ندارد». همچنین می‏فرماید: «من أمرکم بمعصیة فلا تطیعوه»[[52]](#footnote-52). «هر کس شما را به معصیتی امر کرد، از او اطاعت نکنید».

این رویه‌ی اهل بیت با دیگران بود، و هر کسی از آنان در این زمینه پیروی کند از پیروان آنهاست. نه آن کسانی که از پیشوایان نیکوکار و دینداران و اهل علم اظهار براءت و بیزاری می‌کنند و با کافران و منافقان چون رافضیانِ گمراه در دشمنی با پیشوایان پاک سرشت همگام می‌شوند.

سخن این رافضی‏های منتسب به شیعه حضرت علی که می‏گویند: اطاعت از غیر پیامبر به طور مطلق در هر چیزی که به آن امر کند، واجب است، از قول و اعتقاد افرادی از اهل شام که منسوب به پیروان حضرت عثمان بودند و می‏گفتند اطاعت از ولی امر به طور مطلق واجب است، فاسدتر است؛ چون آنان از سلطانی که وجود داشت اطاعت می‏کردند ولی اینان اطاعت از یک معصوم مفقود را واجب می‏دانند[[53]](#footnote-53).

شرط عصمت در ائمه مقدور نیست و امت اسلام به ضمانت عصمت ائمه امر نشده است

خداوند به اطاعت از ائمه‎ی موجود و معلوم که دارای قدرت‌اند و به وسیله‎ی آن می‌توانند بر مردم حکومت کنند، امر کرده و به اطاعت از امام غیر موجود و ناشناس و کسی که قدرتی ندارد و اصلاً بر چیزی توانایی ندارد، امر نکرده است. همان‏طور که پیامبر نیز به اجتماع و همبستگی امر کرد و از جدایی و اختلاف نهی کرده است و به اطاعت مطلق از ائمه امر نکرد و به اطاعت از آنان در صورتی که در جهت اطاعت از خدا باشد و در جهت معصیت او نباشد، امر کرد.

در صحیح مسلم به نقل از عوف بن مالک اشجعی آمده است که می‏گوید: از رسول الله شنیدم که فرمود: «خِيَارُ أَئِمَّتِكُمُ الَّذِينَ تُحِبُّونَهُمْ وَيُحِبُّونَكُمْ وَيُصَلُّونَ عَلَيْكُمْ وَتُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ وَشِرَارُ أَئِمَّتِكُمُ الَّذِينَ تُبْغِضُونَهُمْ وَيُبْغِضُونَكُمْ وَتَلْعَنُونَهُمْ وَيَلْعَنُونَكُمْ. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلاَ نُنَابِذُهُمْ بِالسَّيْفِ فَقَالَ: لاَ مَا أَقَامُوا فِيكُمُ الصَّلاَةَ وَإِذَا رَأَيْتُمْ مِنْ وُلاَتِكُمْ شَيْئًا تَكْرَهُونَهُ فَاكْرَهُوا عَمَلَهُ وَلاَ تَنْزِعُوا يَدًا مِنْ طَاعَةٍ». «بهترین ائمه و والیان شما آنانی هستند که دوستشان دارید و آنان دوستـتان دارند، و بر آنان درود می‏فرستید و آنان بر شما درود می‎فرستند، و بدترین ائمه و والیان شما کسانی‌اند که آنان را دشمن می‏دارید و آنان شما را دشمن می‏دارند و شما آنان را لعن می‏کنید و آنان شما را لعن می‏کنند». راوی ‏گوید: گفتیم: ای رسول الله! آیا در این صورت ما با آنها نجنگیم؟ فرمود: «نه، تا زمانی که در میان شما نماز به پا دارند.[[54]](#footnote-54) نه تا زمانی که در میان شما نماز به پا دارند. مگر کسی که یک حاکمی بر او گمارده شده باشد و ببیند که او در کاری معصیت خداوند در پیش گرفته است. باید او آن معصیت خداوند متعال را زشت و ناپسند بشمرد. ولی به هر حال نباید از اطاعت او دست کشد».

در صحیح مسلم به نقل از ام سلمه روایت شده که رسول خدا می‏فرماید: «سَتَكُونُ أُمَرَاءُ فَتَعْرِفُونَ وَتُنْكِرُونَ فَمَنْ عَرَفَ بَرِئَ وَمَنْ أَنْكَرَ سَلِمَ وَلَكِنْ مَنْ رَضِىَ وَتَابَعَ». «در آینده حاکمانی می‌آیند که شما منکراتشان را درک کرده، و اعتراض می‌کنید». برای هر کسی که بدی کارهایشان را درک کرد راهی است برای نجات خویش از گناه و عقوبت او ـ که با زبان یا دست او را از منکر بازدارد، و یا حداقل در حالت ناتوانی در دلش از او بیزاری جوید ـ و کسی که بر منکرات آنها اعتراض کند از بازخواست الهی نجات یافته، اما کسی که به منکرات آنان راضی شد و از آنان پیروی کرد (بر اوست گناه و بازخواست الهی). گفتند: یا رسول الله! آیا با آنان مبارزه نکنیم؟ فرمود: «لا، ما صلوا»[[55]](#footnote-55). «نه مادامی‌ که نماز برپا دارند».

این روایت روشن می‏کند که ائمه همان حاکمان و والیان امور هستند و اگر دچار معصیت خداوند شوند، مورد انکار قرار می‏گیرند و کسی از آنان اطاعت نمی‏کند بلکه فقط در موارد اطاعت خدا از آنان اطاعت می‌شود، و در میان آنان خوب و بد وجود دارد. برخی محبوب و مورد دعای خیر قرار می‏گیرند، و مردم را دوست می‏دارند و برایشان دعای خیر می‏کنند و برخی مورد تنفر مردم هستند و مردم را لعن و نفرین می‏کنند و مردم نیز آنان را دشمنی می‏کنند و برایشان دعای شر می‏کنند.

به واسطه‎ی شرط عصمت ائمه هیچ منفعتی در دین و دنیا حاصل نمی‌گردد

خداوند عصمت را برای مجموعه‎ی امت تضمین کرده است، چون عصمت امت برای این است که خدا تعدادی دانشمند و عالم قرار می‌دهد، که هرگاه یکی دچار خطا شد، دیگری در آن مورد درست عمل می‏کند تا این که حق ضایع نگردد. شیخ الإسلام ابن تیمیه، مذاهب چهارگانه و سایر مذاهب (اهل سنت) را به عنوان مثال آورده است[[56]](#footnote-56).

ائمه در تعداد معینی محصور نیستند

چون خداوند متعال می‏فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ [النساء: 59]. خداوند تعداد معینی را برای ائمه مشخص نکرده است. همچنین در احادیث وارده از پیامبر تعداد مشخصی برای حاکمان مشخص نشده است. در صحیحین به نقل از ابوذر آمده که می‏گوید: «إِنَّ خَلِيلِى أَوْصَانِى أَنْ أَسْمَعَ وَأُطِيعَ وَإِنْ كَانَ عَبْدًا مُجَدَّعَ الأَطْرَاف»[[57]](#footnote-57). «دوست من به من سفارش کرد که بشنوم و اطاعت کنم حتی اگر والی، یک برده‎ی حبشی دست و پابریده باشد». در صحیح مسلم به نقل از أم حصینل آمده که او در منی یا عرفات در حجة الوداع از پیامبر شنیده که فرمود: «ولو استعمل عليکم أسود مجدع يقودکم بکتاب الله، فاسمعوا وأطيعوا»[[58]](#footnote-58). «اگر برده‏ای سیاه پوست و دست و پا بریده بر امورات شما گمارده شود و شما را به وسیله‎ی کتاب خداوند راهنمایی و رهبری کند، به او گوش فرا داده و از او اطاعت کنید». بخاری به نقل از انس بن مالک روایت می‏کند که می‏گوید: رسول الله فرمود: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَإِنِ اسْتُعْمِلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِىٌّ كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيبَةٌ»[[59]](#footnote-59). «بشنوید و اطاعت کنید حتی اگر برده‏ای حبشی که سرش کوچک همچون مویز باشد، بر امورات شما گمارده شود». در صحیحین به نقل از ابن عمر آمده که ‏گوید: رسول خدا فرمود: «لاَ يَزَالُ هَذَا الأَمْرُ فِى قُرَيْشٍ مَا بَقِىَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ»[[60]](#footnote-60)**:** «این (خلافت) همواره در میان قریش خواهد بود تا زمانی که دو نفر از مردم باقی بمانند». در صحیحین به نقل از ابوهریره آمده که ‏گوید: رسول خدا می‏فرماید: «النَّاسُ تَبَعٌ لِقُرَيْشٍ فِى هَذَا الشَّأْنِ مُسْلِمُهُمْ تَبَعٌ لِمُسْلِمِهِمْ وَكَافِرُهُمْ تَبَعٌ لِكَافِرِهِمْ»[[61]](#footnote-61). «مردم در این مورد تابع قریش هستند، مسلمانشان تابع مسلمانِ قریش و کافرشان تابع کافرِ قریش است».

از جابر بن عبدالله روایت است که می‏گوید: رسول الله می‏فرماید: «النَّاسُ تَبَعٌ لِقُرَيْشٍ فِى الْخَيْرِ وَالشَّرِّ»[[62]](#footnote-62). «مردم در خیر و شر تابع قریش هستند». در بخاری به نقل از معاویه آمده که ‏گوید: از رسول خدا شنیدم که فرمود: «إِنَّ هَذَا الأَمْرَ فِى قُرَيْشٍ، لاَ يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلاَّ كَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ، مَا أَقَامُوا الدِّينَ»[[63]](#footnote-63). «این امر (خلافت) در میان قریش است و کسی در این امور با آنان دشمنی نمی‏کند مگر اینکه خداوند او را بر زمین زند. البته مادامی که دین را برپا دارند». بخاری آن را در باب امراء از قریش روایت کرده است[[64]](#footnote-64).

حضرت علی قبل از کشته شدن حضرت عثمان نه ادعای امامت کرده و نه ادعای عصمت، و نصی مبنی بر عصمت او وجود ندارد

حضرت علی هرگز تا زمانی که حضرت عثمان کشته شد ادعای امامت نکرد و نگفت: من معصوم هستم و نگفت که رسول خدا مرا بعد از خود امام قرار داده و پیروی از من بر مردم واجب است، و این‏گونه سخنان را به زبان نیاورد. بلکه ضرورتاً ما می‏دانیم هر کس این مطالب و همانند آن‏ها را نقل کرده، بر او دروغ بسته است. و ما می‏دانیم که علی آن قدر تقوایش نسبت به خداوند زیاد بود که ادعای دروغ آشکاری که همه‎ی صحابه می‏دانند که دروغ است، نمی‏کند[[65]](#footnote-65).

هیچ نصی بر تعیین حضرت علی به عنوان جانشین پیامبر وجود ندارد

نصّ بر خلافت حضرت علی در هیچ یک از کتاب‏های معتبر حدیثی نیامده است، و اهل حدیث بر بطلان آن اجماع دارند. تا جایی که ابومحمد بن حزم می‏گوید: «ما هرگز روایتی دال بر این ادعای تعیین علی به عنوان جانشین پیامبر نیافته‏ایم جز یک روایت بی اساس از یک فرد ناشناس به نقل از یک راوی ناشناخته که کنیه‏اش ابو الحمراء است، و ما در میان مردمان چنین کسی را سراغ نداریم»[[66]](#footnote-66).

نقل نصّ بر خلافت علی از طرق زیادی کذب و بی اساس است؛ چون در این مورد هیچ کس حدیثی را با اسنادی صحیح نقل نکرده چه برسد به اینکه متواتر باشد. با وجود اختلاف و نزاع مردم درباره‎ی خلافت و مشورت و تبادل نظر صحابه در روز سقیفه و هنگام مرگ حضرت عمر و زمانی که امور آنان در شورای شش نفره مطرح گردید، و بعد از آن، زمانی که حضرت عثمان کشته شد و مردم درباره‎ی خلافت حضرت علی دچار اختلاف نظر شدند، در همه‎ی این موارد کسی چنین حدیثی را مخفیانه هم ذکر نکرده است. بنابراین معلوم است که اگر این چنین نصی که رافضی‏ها ادعا می‏کنند که علی به شکلی آشکار و روشن و قاطع تعیین شده است که بهانه‏ای برای مسلمانان نماند، وجود داشت در این صورت می‏بایست که مردم این چنین خبری را نقل کنند و می‏بایست بسیاری از مردم این چنین خبری را بر زبان آورند. بلکه بیشتر آنان در این چنین جایی که انگیزه‌های نقل نصّ بر جانشینی علی کاملاً وجود داشت، حضور داشتند. پس منتفی بودن لازم، منتفی بودن ملزوم را اقتضا می‏کند[[67]](#footnote-67).

حضرت علی با دفن پیامبر از امامت باز نماند

این که می‏گویند: حضرت علی بنا به دستور پیامبر مشغول کفن و دفن او، و نشستن بر سر قبرش بود، دروغی آشکار است، و این با ادعایشان منافات دارد، چون پیامبر در شب دفن شد و در روز دفن نشد. برخی می‌گویند: پیامبر شب بعد از وفاتش به خاک سپرده شد. آن حضرت به کسی امر نکرد که در کنار قبرش بماند و حضرت علی نیز در کنار قبر او نماند بلکه پیامبر در خانه‎ی حضرت عایشه ل دفن شد و حضرت علی نسبت به حضرت عایشهل نامحرم بود. پس چگونه پیامبر به او امر می‏کند که در کنار قبرش بماند در حالی که براساس ادعای آنان، به او امر کرده بود که بعد از او امام باشد.

حضرت علی به تنهایی مشغول کفن و دفن پیامبر نبوده است، بلکه او به همراه حضرت عباس و فرزندان عباس و غلامش شقران و عده‏ای از انصار بود و حضرت ابوبکر و حضرت عمر بر در خانه‎ی پیامبر و در مراسم غسل و کفن و دفن آن حضرت حضور داشتند و در آن موقع در میان بنی‏ساعده نبودند.

اما رسم و سنت این بود که اهل بیت و فامیل، مراسم میت را به عهده بگیرند، و اهل پیامبر غسل و کفن آن حضرت را عهده دار شدند. آنان دفن پیامبر را به تأخیر انداختند تا مسلمانان بر او نماز بخوانند. مسلمانان به صورت فرادی و یکی پس از دیگری بر جنازه‎ی آن حضرت نماز خواندند، و تعداد زنان و مردان بسیار زیاد بود. از این رو مراسم تشیع جنازه‎ی پیامبر در روز دوشنبه به پایان نرسید. بنابراین با وجود غسل دادن و کفن پوشیدن او در روز دوشنبه، روز سه‏شنبه هم بر او نماز خواندند، و روز چهارشنبه به خاک سپرده شد[[68]](#footnote-68).

حضرت ابوبکر اصلاً در سپاه اسامه نبود تا با حضرت علی نزاع و اختلاف نداشته باشد

دروغگویان و افترا زنندگان، ادعا می‏کنند که حضرت ابوبکر و حضرت عمر در سپاه اسامه بودند و هدف رسول‎الله بیرون فرستادن آن دو بوده است تا با علی نزاع نکنند. این دروغ و افترا فقط از کسی بر می‏آید که جاهل‏ترین مردم به احوال پیامبر و صحابه باشد و بیش از هر کسی به عمد دروغ ببندد. پیامبر در طول دوران بیماری‏اش به ابوبکر امر می‏کرد که برای مردم نماز بخواند و همه‎ی مردم حاضر بودند. و اگر پیامبر کسی را به عنوان جانشین خود بر مردم قرار می‏داد از او اطاعت می‏کردند. و مهاجرین و انصار با کسی که با امر خداوند، مخالفت می‏کرد، می‏جنگیدند و آنان بودند که در اول و آخر دین اسلام را نصرت و یاری دادند....

ای کاش می‏دانستم پیامبر از چه کسی می‏ترسید، در حالی که خداوند او را یاری و عزّت می‏دهد و در اطراف او مهاجران و انصاری بودند که اگر به آنان امر می‏کرد پدران و فرزندان خود را به قتل برسانند این کار را می‏کردند[[69]](#footnote-69).

مذهب زیدیه راجع به امامت حضرت علی و امامان پس از او

زیدیه بهتر از امامیه هستند. از میان آنان جارودیه پیروان ابن جارود بیشتر شبیه امامیه هستند؛ همان کسانی که ادعا می‏کنند پیامبر با ذکر وصف ، حضرت علی را به عنوان جانشین تعیین کرده نه با نام بردن او. پس حضرت علی بعد از پیامبر امام است، و مسلمانان پس از رسول الله با ترک اقتداء به او یا گمراه و یا کافر شدند. و پس ازحضرت علی حضرت حسن و سپس حضرت حسین امام و پیشوای مسلمانان است. عده‏ای از آنان معتقدند که حضرت علی امامت حضرت حسن، و حضرت حسن امامت حضرت حسین را اعلام کرده است، و سپس شوری در میان فرزندان آن دو است که هر کس از آنان به راه پروردگارش دعوت کند و با فضیلت باشد، او امام است.

فرقه‎ی دوم از زیدیه، سلیمانیه یاران سلیمان بن جریر هستند که ادعا می‏کنند امامت به صورت شورایی است، و امامت با نشست دو نفر از بهترین مسلمانان معلوم می‏گردد و گاهی امامت شایسته‎ی مفضول است، هر چند که فاضل در هر حال از مفضول برتر باشد. آنان امامت شیخین حضرت ابوبکر و حضرت عمر را قبول دارند. گفته می‏شود: امامت حضرت ابوبکر و حضرت عمر یک اشتباه بود که صاحب آن به خاطر تأویل فاسق نمی‏شود.

فرقه‎ی سوم از زیدیه، کثیریه هستند که معتقدند پس از رسول خدا حضرت علی برترین مردم و شایسته‏ترین آنان برای امامت است، و بیعت با حضرت ابوبکر و حضرت عمر نادرست نبود؛ چون حضرت علی خلافت را برای آنان رها کرد. اینان درباره‎ی حضرت عثمان و قتل او چیزی نمی‌گویند و او را تکفیر نمی‏کنند و برای او حکم به ایمان هم نمی‏دهند[[70]](#footnote-70)، همان اعتقادی که از سلیمانیه هم نقل می‏شود. این گروه بسیار شبیه شیعه هستند و صالحیه نیز نامیده می‏شوند.

هر کس بیشتر به رسول خدا و احوال او آگاه باشد به بطلان مذهب زیدیه و سایر مذاهبی که ادعا می‏کنند که به صورت مخفیانه به امامت حضرت علی اشاره شده است، و حضرت علی برتر از سه خلیفه‎ی قبلی است یا در برتری هر یک از آنان، تردید دارند، عالم‏تر و آگاه‏تر است، چون آنان به دلیل ضعف علمشان به احادیث و روایات، در جهل مرکب و یا جهل بسیط قرار گرفته‏اند[[71]](#footnote-71).

بر امامت بقیه‎ی دوازده امام نیز نصی وجود ندارد

ادعای شیعیان دوازده امامی این است که پیامبر به حضرت حسین فرمود: «هذا إمام ابن إمام أخو إمام أبو أئمة، تسعة تاسعهم قائمهم». «این امام پسر امام برادر امام و پدر نُه امام است که نهمین آنان قائم‏شان است». این ادعا از چندین وجه دروغ است:

اول**:** سایر فرق شیعه به جز اثنا عشریه که یکی از هفتاد فرقه‎ی شیعه هستند، این ادعا را دروغ می‏شمارند.

دوم**:** گفته می‏شود: این ادعا با آن چه که غیر اثنا عشریه از میان شیعیان نقل می‏کنند در تعارض است. مانند آنانی که معتقد به امامت غیر اثنا عشریه هستند و همچنین با آن‏چه که راوندیه نقل می‏کنند، در تعارض است و هر یک از این‏ها چیزی غیر از ادعای اثنا عشریه را مدعی هستند.

سوم**:** گفته می‏شود: در میان علمای نخست شیعه کسی نبوده که این ادعا را بیان کند و در کتابی نیامده و کسی در سخن به آن استدلال نکرده است. بلکه این روایت زمانی ساخته شد که حسن بن عسکری فوت کرد. بعضی می‌گویند: پسرش محمد غایب است. بنابراین، این روایت حدود دویست و پنجاه سال بعد از وفات پیامبر ظاهر شد.

چهارم**:** گفته می‏شود: اهل سنت و علمایشان بسیار بسیار بیشتر از شیعه به یقین می‏دانند که این یک دروغ نسبت به رسول خدا است که هیچ شکی در آن نیست و حاضرند بر سر این امر مباهله ‏کنند.

پنجم**:** روایاتی متواتر درباره‎ی اهل بیت این گونه روایت‏ها را تکذیب می‏کنند و اینکه آنان ادعا نکردند که تعیین شده‏اند بلکه علاوه بر این که تعیین و مشخص شدن دوازده امام را قبول ندارند، کسانی را که چنین ادعایی دارند، تکذیب می‏کنند[[72]](#footnote-72).

حدیث «دوازده امام» بر ائمه‎ی شیعه منطبق نیست[[73]](#footnote-73)

آن‏چه درباره عدد دوازده امام از پیامبر روایت شده، حدیثی است که در صحیحین به نقل از جابر بن سمره روایت شده که ‏گوید: همراه با پدرم بر پیامبر وارد شدم و شنیدم که آن حضرت فرمود: «لا يزال أمر الناس ماضيًا و لهم اثنا عشر رجلاً». «همواره امور این مردم سپری خواهد شد تا این که دوازده مرد داشته باشند». سپس پیامبر سخنی را گفت که بر من پنهان ماند و من از پدرم پرسیدم که پیامبر چه چیزی را گفت؟ گفت: فرمود: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»[[74]](#footnote-74). «همه‌ی آنها از قریشند». در روایتی دیگر آمده است: «لاَ يَزَالُ هَذَا الأَمْرُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَىْ عَشَرَ خَلِيفَةً»[[75]](#footnote-75). «این امر خلافت تا دوازده خلیفه همچنان استوار و عزیز خواهد بود». این‏ دوازده امام یا دوازده خلیفه همان‏هایی هستند که اسم‏شان در تورات آمده است؛ آنجا که خداوند در مژده‎ی خود به اسماعیل می‏فرماید: «وسيلد اثنی عشر عظیماً» «و دوازده انسان بزرگوار را متولد خواهد کرد».

نمی‏تواند منظور از این جمله، این دوازده نفرباشد چون او می‏فرماید: «لاَ يَزَالُ الإِسْلاَمُ عَزِيزًا»[[76]](#footnote-76) و «لاَ يَزَالُ هَذَا الأَمْرُ عَزِيزًا». و «لاَ يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا». این دلالت می‏کند که امورات مردم در زمان ولایت آنان برپا بوده است نه زمانی که ولایت آنان سپری شده باشد. به اعتقاد شیعیان دوازده امامی امور امت در زمان هیچ یک از این دوازده نفر برقرار نبوده است بلکه امور این امت همواره در فساد بوده است، چون ظالمان و تجاوزگران و بلکه منافقان و کافران بر امت اسلام حکومت می‏کردند و اهل حق از یهود ضعیف تر بودند.

پس هرکس گمان برد که این دوازده نفر همان کسانی‎اند که رافضی‏ها معتقد به امامتشان هستند، او سخت در جهل و اشتباه است؛ چون در میان این‏ها کسی جز علی بن ابی‏طالب شمشیر به دست نگرفته است. با این حال او نیز در زمان خلافتش نه به سرزمین‌های کافران تازید، و نه شهری را فتح نمود، و نه کافری را کُشت. بلکه در آن دوران مسلمانان سرگرم جنگ با یکدیگر بودند تا جایی که کفار مشرک و اهل کتاب در شرق و شام در مورد آنان به طمع افتادند.

همچنین شیعه با او راست نیفتادند، و وقتی با او نمی‌ساختند و راه نمی‌آمدند، به طریق اولی با دیگران نمی‌سازند و راه نمی‌افتند.

اما سایر امامان به غیر از حضرت علی هیچ کدام شمشیر به دست نگرفته‏اند مخصوصاً امام منتظر، بلکه او در نظر هر کس که معتقد به امامت اوست یا انسانی ترسو و ناتوان است و یا فراری و گریزان است، و در هیچ مسأله‏ای برای کسی فتوایی نداده و در هیچ قضیه‏ای حکمی صادر ننموده، و وجودی از او مورد شناخت نیست پس چه سود و فایده‏ای در دین و دنیا از چنین فردی حاصل می‏شود، چه برسد به این که اسلام به واسطه‎ی او عزیز و استوار گردد؟!.

از امامت مهدی منتظر هیچ فایده‏ای جز اعتقادات فاسد، خواسته‏های دروغین و فتنه‏های مختلف میان امت اسلامی به دست نمی‏آید.

همچنین اسلام در اعتقاد امامیه همان است که آنان بر آن هستند در حالی که آنان خوارترین فرقه‏های امت‌اند، و در میان اهل هوی و بدعت گذاران رافضی‏ها خوارترین هستند و کسی همچون آنان سخن اسلام را کتمان نمی‏کند، و کسی بیشتر از آنان اهل نفاق نیست و آنان به زعم خود شیعه‎ی اثناعشری هستند.

همچنین به اعتقاد شیعیان ولایت امام منتظر تا آخر زمان دائمی است، و در این صورت به اعتقادشان زمانی باقی نمی‏ماند که خالی از این دوازده نفر باشد.

وقتی چنین است، زمان به دو نوع باقی نمی‌ماند: نوعی که در آن امور امت برپا می‌گردد و نوعی دیگر امور امت برقرار نمی‏گردد، و بلکه او در همه‎ی زمان‏ها قائم و برپاست، و این خلاف حدیث صحیح است[[77]](#footnote-77).

امام دوازدهم مفقود است، پس نمی‏تواند امام باشد

امام دوازدهم همان محمد بن حسن عسکری(مهدی منتظر رافضی‏ها) است

رافضی‏ها بیش از دیگران از امامت دور هستند؛ چون آنان راجع به امامت پست‏ترین عقاید و زشت‌ترین و نامناسب‌ترین سخنان با عقل و دین را به کار برده‌اند، چون آنان گول انسانی مجهول و یا معدوم خورده‌اند که نه چشمی او را دیده و نه اثری از او هست، و نه گوشی خبری از او شنیده و نه کسی او را درک کرده است.

محمد بن جریر طبری و عبدالباقی بن قانع و دیگر نسب شناسان و مورخین اظهار داشته‌اند که حسن بن علی عسکری نسل و عقبه‏ای نداشته است. امامیه‌ای که ادعا می‏کنند او دارای فرزند بوده است مدعی هستند که فرزند او وقتی پسر بچه‌ای کوچک بوده وارد زیر زمینی در سامراء شده، و برخی می‏گویند: دو سال داشته، و بنا به قول بعضی، سه سال و بنا به گفته‎ی برخی دیگر، پنج سال داشته است.

حال اگر او موجود و معلوم باشد بر اساس آن چه که در حکم خداوند که با نص قرآن و سنت و اجماع ثابت شده، می‏بایست در کنار کسی مثل مادر و یا مادر مادرش و یا زنان دیگر اهل حضانت، مورد مواظبت و نگهداری قرار می‏گرفت، و می‏بایست کسی همچون وصی پدرش، اگر پدرش وصی داشت و یا غیر از وصی از او محافظت می‏کرد... بنابراین چگونه کسی که مستحق است در مال و بدن او تصرف شود و مورد مواظبت قرار گیرد، می‏تواند برای همه‎ی مسلمانان امامی معصوم باشد و کسی جز با ایمان به او، مؤمن نباشد؟!.

سپس بنا به اتفاق نظر آنان، چه وجود او و یا عدم او فرض کنیم، آنان از او نه در دین و نه در دنیا هیچ خیری ندیده‏اند، و او به کسی چیزی نیاموخته است، و صفتی از صفات خوب و یا بد را به کسی معرفی ننموده است. بنابراین هیچ یک از مقاصد امامت و منافع و مصلحت‏های خاص و عام آن محقق نگردیده است.

تازه اگر وجود او فرض گردد، او برای اهل زمین هیچ نفعی ندارد و حتی ضرر هم دارد و مؤمنانِ به او اصلاً از وجودش نفعی نمی‏برند، و هیچ خیر و مصلحتی از وجود او برایشان حاصل نمی‏گردد، و تکذیب کنندگان او به اعتقاد آنان به دلیل تکذیب‏شان عذاب می‏بینند. به این ترتیب او شرّ محض است و هیچ خیری در او نیست. و این چنین عملی از جانب یک انسان حکیم و عادل سر نمی‏زند.

چه چیزی گمراه‏تر از تلاش کسی است که خود را خیلی خسته می‏کند و بسیار قال و قیل می‏کند، و درمیان جماعت مسلمانان تفرقه می‏اندازد، و پیشگامان نخستین و تابعین را نفرین، و با کفار و منافقین همکاری می‏کند، و با انواع ترفندها حیله‏گری می‏کند، و هر راهی که برایش ممکن باشد می‏رود، و از شاهدان دروغین کمک می‏گیرد، و پیروان خود را با طناب فریب به دنبال خود می‏کشاند، و کارهایی انجام می‏دهد که وصف آن‏ها طولانی است، و هدفش از این‏ کارها، تنها وجود امامی است که او را به امر و نهی خداوند راهنمایی کند، و آن‏چه را که مایه‎ی نزدیک شدن او به خداوند متعال می‏شود، به او بشناساند.

پس تا زمانی که اسم و نسب آن امام معلوم نگردد چیزی از خواسته‏های او به دست نمی‏آید، و چیزی از تعلیم و ارشاد و امر و نهی‏اش به او نمی‏رسد، و از جانب او برای هیچ امتی منفعت و مصلحتی حاصل نمی‏شود، و فقط از بین بردن جان و مالش و سفرهای زیاد رفتن، انتظار کشیدن در شب و روز و دشمنی با جمهور مسلمانان به خاطر کسی که در زیرزمینی پنهان شده و هیچ کاری انجام نمی‏دهد و سخنی نمی‏گوید، و اگر هم به یقین موجود باشد منفعتی برای این بیچارگان ایجاد نکرده است، به ارمغان دارد. این چگونه است در حالی که خردمندان می‏دانند که چیزی جز ناکامی و شکست در انتظارشان نیست؟

بنابراین می‏بینید وقتی شیعیان مصلحت امامت را از دست می‏دهند در اطاعت کافر یا ظالمی وارد می‏شوند تا به واسطه‎ی او به برخی از اهدافشان برسند. در حالی که آنان به اطاعت از امامی معصوم دعوت می‌کنند، کارشان به جایی رسیده که از کافری ظالم و ستمگر اطاعت می‌کنند![[78]](#footnote-78).

شیعیان درباره‎ی ائمه‎ی خود از جمله امام منتظرشان که مدعی وجود نصّ بر امامت شان هستند، اختلاف نظر دارند

معلوم شد که شیعیان در مسائل امامت، صفات خدا، قدر و سایر مسائل دینشان اختلاف نظر بسیار زیادی با هم دارند و به تبع آن اضطراب و آشفتگی‏شان در قضیه‎ی تعیین ائمه و درباره‎ی امام منتظر معلوم می‏شود. آنان نظرات زیادی در این باره دارند: برخی از آنان معتقد به بقای جعفر بن محمد، برخی معتقد به بقای پسرش موسی و برخی معتقد به بقای عبدالله بن معاویه هستند، و برخی معتقد به تعیین حضرت حسن و حضرت حسین از جانب حضرت علی هستند. دسته‌ای معتقد به امامت محمد بن حنفیه و عده‌ای معتقد به تعیین ابوجعفر توسط پدرش علی بن حسین می‌باشند. گروهی معتقد به امامت عبدالله پسر او هستند، و گروهی دیگر می‏گویند: به محمد بن عبدالله بن حسن بن حسین به عنوان امام وصیت شده است. برخی معتقدند جعفر به امامت پسرش اسماعیل وصیت کرد، و گروهی دیگر معتقدند که او پسرش، محمد بن اسماعیل را وصیت کرد.

اینان معتقد به امامت پسرش محمد، و آنان معتقد به امامت پسرش عبدالله و گروهی دیگر معتقد به امامت پسرش موسی هستند. این دسته امر تعیین شدن او را به محمد بن حسن برمی‌گردانند، و آن دسته نص تعیین شدن را به بنی ‏میمون قداح حاکم در میان پیروانش برمی‌گردانند، و عده‌ای دیگر نص تعیین شدن را از بنی‏هاشم به بنی‏عباس می‌کشانند[[79]](#footnote-79).

مقاصد امامت: قدرت و علم

امام به دو چیز احتیاج دارد: یا در علم برای تبلیغ و تعلیم آن و یا در عمل برای این که در این زمینه با قدرت و توانایی خود به آنان کمک کند. امامانی که عصمت‌شان ادعا می‏شود، قدرتی ندارند که به واسطه‎ی آن مقاصد امامت حاصل گردد. و وقتی که حکومت و قدرتی ندارند ممکن نیست نماز جمعه و جماعت پشت سرشان خوانده شود و نمی‏توانند در جهاد و حج امام باشند، و حدود به وسیله‎ی آنان اجرا نمی‏گردد، و به اختلافات و خصومت‌ها پایان داده نمی‏شود، و انسان به کمک آنان حق و حقوق خود را در نزد مردم و در بیت المال به دست نمی‏آورد، و به وسیله‎ی آنان راه‏ها ایمن نمی‏گردد، چون همه‎ی این امور به یک فرد توانا به انجام آن‏ها نیاز دارد، و جز کسی که یارانی در این مورد نداشته باشند، توان اینها را ندارد. این امامان قادر به انجام این امور نبودند بلکه افراد دیگری قادر به انجام آن‏ها بودند و در دوره‏های آنان افرادی عالم‏تر و دین‏دارتر از آنان وجود داشتند، چرا که علم نقل شده از غیر آنان چندین برابر علم نقل شده از آنان است، و ظهور آثار غیر آنان در میان امت اسلام، بزرگ‏تر و برجسته‏تر از ظهور آثار آنان در میان امت اسلام است. پیشگامان آنان همچون علی بن حسین و پسرش ابوجعفر و پسر او جعفر بن محمد، مقداری علم از آنان گرفته شده، اما از غیر آنان چندین برابر علم گرفته شده است.

اما کسانی که پس از آنان آمدند، علمی که از ایشان دریافت شده بسیار اندک است، و در میان علمای مشهور در روایت، حدیث، فتوا و سایر فنون، نامی از هیچ یک از آنان برده نمی‏شود. و افتخارات و محاسنی که برای آنان ذکر می‏شود مانند آن‏ها در بسیاری از افراد امت یافت می‏شود. نهایت این فضیلت‏ها این است که صاحب آن‏ها شایسته‎ی امامت باشد اما به محض شایستگی داشتن برای امامت به آن درجه منصوب نمی‌گردد همان طور که هر شخصی که شایستگی قضاوت دارد به عنوان قاضی تعیین نمی‌گردد. شایستگی امامت برای سایر قریش نیز همانند آنان ثابت شده است، و آنان شایسته‎ی امامت بودند و این امر موجب تخصیص امامت به آنان نمی‏گردد و آنان با وجود شایستگی امامت، امام نشدند[[80]](#footnote-80).

فضایل صحابه و خویشاوندان پیامبر ص و دیدگاه اهل سنت و تشیع درباره‎ی آنها

اساس ستایش و تمجید در قرآن بر مبنای ایمان و کارهای شایسته است نه بر مبنای نسب و رابطه‌ی خویشاوندی و دامادی

خداوند در قرآن از هیچ کس به دلیل نسبش تمجید و تعریف نکرده، و از فرزند و پدر هیچ پیامبری تمجید نکرده، بلکه از مردم فقط به خاطر ایمان و اعمالشان تمجید کرده است. و اگر عده‌ای را نام برده و آنان را ستوده، تنها به دلیل ایمان و عملشان بود و به صرف نسبشان نبوده است.

 به همین خاطر وقتی خداوند در سوره‎ی انعام از پیامبران که هجده نفرند، یاد می‏کند می‏فرماید:﴿وَمِنۡ ءَابَآئِهِمۡ وَذُرِّيَّٰتِهِمۡ وَإِخۡوَٰنِهِمۡۖ وَٱجۡتَبَيۡنَٰهُمۡ وَهَدَيۡنَٰهُمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٨٧﴾ [الأنعام: 87]. «‏و از میان پدران و فرزندان و برادرانشان (گروه زیادی را رهنمود نمودیم و) آنان را برگزیدیم و به راه راست ارشاد كردیم‏».

به این ترتیب، فضیلت آنان با برگزیده شدن از جانب خداوند متعال و هدایت آنان به راه راست حاصل شد نه فقط به دلیل خویشاوندی و نزدیکی‌ای که داشتند.

در قرآن تمجید و مدح صحابه در چندین آیه بر اساس ایمان و اعمالشان آمده است، مانند این آیه که می‏فرماید: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ [التوبة: 100]. «پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و كسانی كه به نیكی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند». در جای دیگری می‏فرماید: ﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ [الحدید: 10]. «كسانی از شما كه پیش از فتح (مكّه، به سپاه اسلام كمك كرده‌اند و از اموال خود) بخشیده‌اند و (در راه خدا) جنگیده‌اند، (با دیگران) برابر و یكسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام كسانی است كه بعد از فتح (مكه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. اما به هر حال، خداوند به همه، وعده پاداش نیكو می‌دهد».

بدین صورت تمجید و ستایش مؤمنان امت اسلامی از اول و آخر، و تمجید از پرهیزکاران، نیکوکاران، دادگران و صالحان و این‏گونه قشرها به خاطر ایمان و عمل صالح شان بوده است.

نسب در قرآن، برای اثبات حق خویشاوندان است. در قرآن آیه‎ی خمس و فیء وجود دارد و در این آیات، آمده که ناپاکی از آنان زدوده شده، و کاملاً پاک گشته‎اند. در قرآن امر شده که بر پیامبر درود فرستاده شود. این آیه چنین تفسیر شده که بر پیامبر و آل او درود فرستاده شود. در قرآن، به محبت خدا، و محبت رسول او امر شده، و محبت خویشاوندان پیامبر از محبت اوست. در قرآن آمده که همسران آن حضرت مادران مؤمنان هستند.

در قرآن مدح کسی به مجرد خویشاوند بودن و اهل بیت بودن نیامده، و به دلیل خویشاوندی کسی مورد تمجید قرار نگرفته است، و استحقاق فضیلت انسان در نزد خدا و برتری او بر کسی که در تقوا با او مساوی است، به خاطر خویشاوندی بیان نشده است، و اگر آن‏چه که درباره‎ی برگزیده شدن آل ابراهیم و بنی‏اسرائیل گفته شده، این امر مربوط به زمان‌های پیش از اسلام است، و خداوند خبر می‏دهد که آن را مایه‎ی عبرت ما قرار داده است. با وجود آن بیان می‏کند که پاداش و مدح تنها به واسطه‎ی کردار است. به همین خاطر است که درباره‎ی برگزیده شدن بنی‏اسرائیل و درباره‎ی کسانی از آنان که کافر شده و درباره‎ی گناهان آنان و عذاب دادن، شان آمده است. در میان آنان از دو نوع ثواب و عقاب نیز بحث شده است، و این به طور کامل نشان می‏دهد که نسب شریف و بزرگوار، اگر صاحب آن اهل ایمان و تقوی باشد، همراه با مدح است و در غیر این صورت، مذمت صاحب آن بیشتر است.

همین گونه است درباره‎ی دامادی و خویشاوندی که خدای متعال می‏فرماید: ﴿ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱمۡرَأَتَ نُوحٖ وَٱمۡرَأَتَ لُوطٖۖ كَانَتَا تَحۡتَ عَبۡدَيۡنِ مِنۡ عِبَادِنَا صَٰلِحَيۡنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمۡ يُغۡنِيَا عَنۡهُمَا مِنَ ٱللَّهِ شَيۡ‍ٔٗا وَقِيلَ ٱدۡخُلَا ٱلنَّارَ مَعَ ٱلدَّٰخِلِينَ ١٠ وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱمۡرَأَتَ فِرۡعَوۡنَ إِذۡ قَالَتۡ رَبِّ ٱبۡنِ لِي عِندَكَ بَيۡتٗا فِي ٱلۡجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِن فِرۡعَوۡنَ وَعَمَلِهِۦ وَنَجِّنِي مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ١١﴾ [التحریم: 10-11]. «خداوند برای كافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده است. آنان در حباله نكاح دو تن از بندگان خوب ما بودند و (با ساخت و پاخت با قوم خود، و گزارش اسرار و اخبار بدیشان) به آن دو خیانت كردند و آن دو نتوانستند در پیشگاه الهی كمترین كاری برای ایشان بكنند و (آنان را از عذاب خانمانسوز دنیوی، و سخت كمرشكن اخروی نجات دهند. به هنگام مرگ توسّط فرشتگان بدیشان) گفته شد: به دوزخ درآئید همراه با همه كسانی كه بدان در می‌آیند. \*‏ و خدا برای مؤمنان، زن فرعون را مثل زده است. وقتی (از اوقات) گفت: پروردگارا! برای من در بهشت، نزد خودت خانه‌ای بنا كن، و مرا از فرعون و كارهایش رهائی‌بخش، و از این مردمان ستمكاره نجات بده‏».

همچنین است درباره‎ی شجاعت و بخشندگی و زهد و دین. پس فضایل خارج از اخلاق و ارزش‌های انسانی، در نزد خدای متعال اعتباری ندارند مگر این‏که سببی برای افزوده شدن فضایل و ارزش‌های انسانی باشد، و در این صورت فضیلت به واسطه‎ی اخلاق و ارزش‌های انسانی حاصل می‏گردد. اما فضایلی که از ارزش‌های والای انسانی و اخلاق حمیده صادر نشوند، اعتباری ندارند[[81]](#footnote-81).

حق آل حضرت محمد بر امت اسلام، محبت و دوست داشتن بیشتر آنان از دیگران است

بدون شک آل محمد بر امت اسلام حقی دارند که دیگران این حق را ندارند. آل محمد مستحق محبت و دوستی زیادی هستند که سایر قبایل کوچک قریش مستحق چنین محبتی نیستند، همان‏طور که قریش مستحق محبت و دوستی هستند که سایر قبایل مستحق آن نیستند. همان‏گونه که نژاد عرب مستحق محبت و دوستی است که سایر نژاد‏های بنی‏آدم مستحق آن نیستند. این بر اساس مذهب جمهور است که معتقد به فضیلت و برتری عرب بر غیر عرب، و فضیلت قریش بر سایر عرب و فضیلت بنی‏هاشم بر سایر قریش هستند. این رأی به صراحت از بزرگان و امامانی چون احمد و دیگران نقل شده است، و این حدیث صحیح از پیامبر نیز بر آن دلالت می‏کند: «إن الله اصطفى قريشاً من كنانة واصطفى بني‌هاشم من قريش، واصطفاني من بني‌هاشم»[[82]](#footnote-82). «خداوند از میان کنانه قریش را برگزید، و بنی‏هاشم را از میان قریش برگزید، و مرا از میان بنی‏هاشم برگزید». همچنین در حدیث صحیح می‏فرماید: «النَّاسُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالفِضَّةِ، خِيَارُهُمْ في الجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ في الإسْلاَمِ إِذَا فَقهُوا»[[83]](#footnote-83). «مردم همچون معادن طلا و نقره هستند، بهترین آنان در جاهلیت، بهترین آنان در اسلام هستند اگر پس از نادانی، آگاه و فهمیده شوند». و دیگر احادیثی که در این زمینه آمده است[[84]](#footnote-84).

رعایت حقوق نزدیکان پیامبر و حضرت فاطمه ل توسط دو خلیفه: حضرت ابوبکر و حضرت عمر ب

حضرت ابوبکر و حضرت عمر ب همواره حضرت علی را از هر طریقی و به طور کامل اکرام می‏کردند، و او و حتی سایر بنی‏هاشم را در عطا و بخشش بر دیگران مقدم می‏داشتند، و او را در احترام و محبت و تمجید و تعظیم مقدم می‏داشتند، همان‏گونه که افراد نظیر او را نیز مقدم می‏داشتند. آنان حضرت علی را به واسطه‎ی فضلی که خداوند به او عنایت کرده بود، بر سایر افرادی که چنین فضیلتی نداشتند، برتر می‏دانستند. هرگز سخن ناروایی از آنان در حق حضرت علی دیده نشده است. بلکه آنان درباره‎ی هیچ یک از بنی‏هاشم سخن ناروایی نگفته‏اند.

حضرت عمر اهل بیت پیامبر را در عطا و بخشش بر همه‎ی مردم مقدم می‏داشت، و در عطا و بخشش آنان را بر همه‎ی مردم برتر می‏دانست. حتی زمانی که برای عطا و بخشش‏ها دیوانی قرار داده شد و اسامی مردم نوشته شد به حضرت عمر گفتند: از تو شروع می‏کنیم. گفت: نه، از نزدیکان رسول خدا شروع کنید، و حضرت عمر را در جایگاهی قرار دادند که خداوند او را در آن جایگاه قرار داد. از این رو از بنی‏هاشم شروع کردند و بنی‏مطلب را به آنان ملحق کردند، چرا که پیامبر فرمود: «إِنَّمَا بَنُو هَاشِمٍ وَبَنُو الْمُطَّلِبِ شَىْءٌ وَاحِدٌ إِنَّهُمْ لَمْ يُفَارِقُونَا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَلا إِسْلامٍ»[[85]](#footnote-85). «بنی‌هاشم و بنی مطلب یک چیز واحد هستند نه در جاهلیت و نه در اسلام از ما جدا نشدند». پس حضرت عمر، حضرت عباس و حضرت علی و حضرت حسن و حضرت حسین را مقدم کرد، و برای آنان مقداری بیشتر از آن‏چه برای افراد نظیر آنان در سایر قبائل قرار داده بود، قرار داد، و در بخششف اسامه بن زید را بر پسر خود ترجیح داد. پسرش عصبانی شد و گفت: اسامه را بر من ترجیح می‏دهی؟ حضرت عمر گفت: او در نزد رسول خدا محبوب‏تر از پدرت بود. آن‏چه که درباره‎ی مقدم داشتن بنی‏هاشم و برتر دانستن آنان ذکر کردیم در نزد همه‎ی علمای سیرت و تاریخ امری مشهور است که کسی درباره‎ی آن اختلافی ندارد.

کسی که این‏گونه حق و حقوق نزدیکان و عترت رسول الله را رعایت کند آیا به نزدیک‏ترین مردم برای پیامبر و بانوی زنان اهل بهشت ظلم و ستم می‏کند، آن هم به دلیل مقدار ناچیزی از مال که به فرزندان او چندین برابر آن مال را عطا می‏کرد و به کسی که بیشتر از او از پیامبر دور بود، عطا می‏کرد[[86]](#footnote-86).

محبت اهل سنت نسبت به حضرت علی و نکوهش آنان بر کسانی که او را دشنام می‏دادند

اهل سنت حضرت علی را دوست می‏دارند و به او محبت می‏ورزند، و گواهی می‏دهند که او از خلفای هدایتگر است، و کتاب‏های همه‎ی گروه‏های اهل سنت سرشار از فضایل و افتخارات او، و نکوهش کسانی از همه‎ی فرقه‏هاست که به او ظلم می‏کنند، و کار کسانی که او را سبّ کنند عیب می‏شمارند و آن را امری ناپسند می‏دانند.

فضایل حضرت علی که نقل شده، ردّی است بر ناصبی‏ها، همان‏طور که فضایل خلفای سه‏گانه، ردّی است بر اعتقاد رافضی‏ها. مودت و محبت خلفای سه‏گانه در نزد اهل سنت از مودت و محبت حضرت علی واجب‏تر است، چون وجوب مودت به مقدار فضیلت است، و هر کس با فضیلت‏تر باشد، مودت او کامل‏تر و بیشتر است[[87]](#footnote-87).

رعایت حقوق حضرت ابوبکر و حضرت عمر ب توسط نزدیکان و خویشاوندان پیامبر

همچنین به تواتر از حضرت علی نقل شده که او نسبت به حضرت ابوبکر و حضرت عمر ب محبت می‏ورزید، و آن دو را دوست می‏داشت و احترام می‏نمود، و آن دو را بر سایر امت مقدم می‏داشت. این رفتار از حضرت علی معروف و شناخته شده بود، و هرگز سخن ناروایی را در حق آن دو از او سراغ نداریم، و هیچ وقت ادعا نکرد که او از آن دو به خلافت مستحق‏تر است. هر کس که کوچکترین اطلاعی از اخبار و روایات ثابت و متواتر در بین عامه و خاصه دارد، از این قضیه مطلع است و بر کسی پوشیده نیست.

اما کسی که به روایاتی که جاهل ترین انسان‌ها به منقولات و دورترین انسان‌ها از معرفت اسلام نقل می‌کند و کسی که به دروغ بستن زیادی که فقط بر چهارپایان رواج داده می‌شود، مراجعه می‌کند و دروغش در میان قومی که از اسلام بیگانه‌اند، پخش می‌شود، یا ساکنان بادیه‏ها یا قله کوه‏ها یا سرزمینی هستند که بهره‏ای از علم نبرده و بیشترین دروغ‏ها را می‏گویند، چون این کسی است که دیگران را گمراه می‌کند.

ائمه‎ی عترت همچون ابن عباس ب و دیگران، حضرت ابوبکر و حضرت عمرم را مقدم می‏داشتند، و در میان آنان برخی اصحاب مالک، شافعی و احمد و دیگران بودند که تعدادشان چندین برابر کسانی بود که جزو امامیه بودند.

از تمام علمای اهل بیت از تابعین بنی‏هاشم و تابعین آنان از فرزندان حسن بن علی و فرزندان حضرت حسین ب و سایرین نقل شده که آنان حضرت ابوبکر و حضرت عمر ب را دوست می‏داشتند و آن دو را بر حضرت علی برتر می‏دانستند. روایات نقل شده از آنان در این‏باره به حد تواتر رسیده است.

حافظ ابوالحسن دارقطنی کتاب «ثناء الصحابة علی القرابة وثناء القرابة علی الصحابة» را تدوین نمود، و قسمتی از این موارد را در آن ذکر کرده است[[88]](#footnote-88). همچنین همه‎ی اهل حدیث که در زمینه‎ی سنت تألیفاتی داشته‌اند، همچون کتاب «السنة» اثر عبدالله بن احمد[[89]](#footnote-89) و «السنة» اثر خلال[[90]](#footnote-90) و «السنة» اثر ابن بطه[[91]](#footnote-91) و «السنة» اثر آجری[[92]](#footnote-92) و لالکائی[[93]](#footnote-93) و بیهقی[[94]](#footnote-94) و ابوذر هروی و طلمنکی[[95]](#footnote-95) و ابوحفص بن شاهین[[96]](#footnote-96) و چندین برابر این کتاب‏ها مانند کتاب «فضائل الصحابة» از امام احمد[[97]](#footnote-97)، و ابونعیم[[98]](#footnote-98)، و تفسیر ثعلبی[[99]](#footnote-99) که در آن‏ها فضائل خلفای سه‏گانه آمده است، و این خود از بزرگ‏ترین حجت‏ها و دلایل این امر است. اگر این مقدار حجت است آن حجت برای او و علیه اوست، و گرنه به آن استدلال نمی‏شود[[100]](#footnote-100).

عزت و اقتدار اسلام در زمان خلفای راشدین تا دوازده خلیفه

این دوازده خلیفه عبارتند از: حضرت ابوبکر، حضرت عمر، حضرت عثمان، حضرت علی، معاویه، یزید، عبدالملک بن مروان و چهار فرزند او که عمر بن عبدالعزیز نیز جزو آنان بود. در صحیحین به نقل از جابر بن سمرهب آمده که پیامبر فرمود: «لاَ يَزَالُ الإِسْلاَمُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَىْ عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ». «اسلام تا دوازده خلیفه که همه شان از قریش هستند، همچنان با عزت خواهد بود». عبارت این حدیث در بخاری «اثنی عشر أمیراً» است. در عبارتی دیگر آمده است: «لا يزال أمر الناس ماضياً ولهم اثنا عشر رجلاً»[[101]](#footnote-101). «امور مردم همچنان روبه راه است تا زمانی که دوازده امام دارند».

این چنین هم شد، چون خلفای راشدین که حضرت ابوبکر، حضرت عمر، حضرت عثمان و حضرت علی هستند، سپس خلافت به کسانی رسیده که مردم درباره شان به توافق و اجماع رسیدند، و آنان به عزت و قدرت رسیدند مانند معاویه و پسرش یزید. سپس عبدالملک و چهار فرزند او که عمر بن عبدالعزیز نیز جزو آنان بود. بعد از آن دو در دولت و حکومت اسلام نقصی به وجود آمد که تا به حال باقی مانده است.

 بنی ‏امیه بر همه‎ی سرزمین‏های اسلام حکومت کردند و دولت در زمان آنان دولتی عربی بود، و خلیفه به اسم خودش مثلاً عبدالملک و سلیمان خوانده می‏شدند و به عضد الدوله، عزالدین، بهاءالدین و فلان الدین شناخته نمی‏شدند. آنان نمازهای پنج‏گانه را می‏خواندند و در مسجد بیرق‏ها را بر می‏افراشتند، و امیران را تعیین می‏کردند و در خانه‌ی خود سکونت داشتند. آنان در قلعه‏ها ساکن نمی‏شدند، و خود را از مردم پنهان نمی‏کردند. از جمله علل این امر این بود که آنان در صدر اسلام و در قرن‏های برتر و قرن صحابه و تابعین و تبع تابعین بودند. بزرگ‏ترین عیب و ایرادی که مردم بر بنی‏امیه می‏گرفتند، دو چیز بود: یکی این که آنان درباره‎ی حضرت علی به بدی سخن می‏گفتند. دوم این‏که آنان نماز را در سر وقتش نمی‏خواندند. این دوازده نفر در تورات هم آمده است، آنجا که خداوند در بشارت خود به اسماعیل می‏گوید: «وسیلد اثنی عشر عظیماً».

سپس از جمله‎ی نعمت و رحمت خدا به اسلام این بود که وقتی حکومت به بنی ‏هاشم منتقل شد، به بنی‏عباس رسید، و آنان احترام خلفای راشدین و سابقین اولین از مهاجران و انصار را نگه می‏داشتند، و در دولت آنان جز تعظیم خلفای راشدین و ذکر نام آنان بر منبرها و تمجید از آنان و تعظیم صحابه دیده نشد. اما اگر پناه بر خدا، یک رافضی که به خلفا و سابقین اولین از مهاجرین و انصار ناسزا می‏گفت، به حکومت می‏رسید، قطعاً اسلام دگرگون می‏شد. البته در درون حکومت، افرادی راه یافتند که مردم از آنان ناراضی بودند و نمی‏توانستند آنان را برکنار کنند؛ همان‏گونه که حضرت علی نتوانست فرماندهانی که جزو بزرگان سپاه او بودند، همچون اشعث بن قیس و اشتر نخعی و هاشم مرقال و امثال آنان را برکنار کند.

افراد مجوسی، و کسانی که در دل نسبت به اسلام کینه داشتند، و اهل بدعت و زندیق بودند، در حکومت نفوذ کردند، و مهدی به قتل عام آنان پرداخت تا این ‏که بدین ترتیب شر زیادی دفع شد، و او از بهترین خلفای بنی‏عباس بود. او همچنین به علم و جهاد و دین احترام و ارزش بالایی قائل بود، و به این دلیل حکومت او یکی از بهترین حکومت‏های بنی‏عباس شد. گویا این حکومت تمام خوشبختی آنان بود و بعد از آن هرگز نتوانستند امور خود را سر و سامان دهند، با وجود این که کسی از عباسی‏ها نتوانست بر اندلس و بر اکثر سرزمین‌های غربی غلبه کند، و فقط بعضی از آنان مدتی بر آفریقا چیره شدند و سپس آن‏جا هم از آنها گرفته شد، بر خلاف بنی‏امیه که توانستند بر تمامی ممالک اسلامی چیره شوند و همه‎ی دشمنان دین را شکست دهند.

همچنین در این حدیث که پیامبر فرمود: «کلهم من قریش» «همه‎ی آنان از قریش هستند»، اگر همه‎ی آنان مختص به حضرت علی و فرزندان او بود، آن‏چه که آنان را متمایز می‏کند، بیان می‏کرد. مگر نمی‏بینید که او نگفت همه‎ی آنان از فرزندان اسماعیل هستند، و یا همه‎ی آنان از عرب هستند هر چند که چنین بودند؛ چون او قصد داشت قبیله‏ای که آنان را متمایز می‏کند بیان کند. و اگر از طریق جزو بنی‏هاشم بودن و یا از جانب علی بودن، متمایز می‏شدند، به این ویژگی ذکر می‏شدند اما آنان را به طور مطلق از قریش قرار داد؛ چون همه‎ی آنان از قریش بودند بلکه آنان را مختص به یک قبیله نکرد. بلکه از قبیله‏های، بنی‏تیم، بنی‏عدی، بنی‏عبدشمس، و بنی‏هاشم بودند، چون خلفای راشدین از این قبایل بودند[[102]](#footnote-102).

دلالت قرآن بر ایمان حضرت ابوبکر، حضرت عمر و حضرت عثمان و کسانی که در زمان خلافت و قدرت، همراه آنان بودند و زمان فتنه و آشوب را دیدند، به خلاف کسانی چون رافضی‏ها و خوارج که در زمان فتنه سر بر آوردند

خداوند متعال می‏فرماید: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡ‍ٔٗاۚ وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٥٥﴾ [النور: 55]. «خداوند به كسانی از شما كه ایمان آورده‌اند و كارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد كه آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان، و وارث فرماندهی و حكومت ایشان) در زمین خواهد كرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند) همان گونه كه پیشینیان (دادگر و مؤمن ملّتهای گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) كرده است (و حكومت و قدرت را بدانان بخشیده است). همچنین آئین (اسلام نام) ایشان را كه برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدّل می‌سازد، (آن چنان كه بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند. بعد از این (وعده راستین) كسانی كه كافر شوند، آنان كاملاً بیرون شوندگان (از دائره ایمان و اسلام) بشمارند (و متمرّدان و مرتدّان حقیقی می‌باشند)‏».

خداوند به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‏دهند وعده داده که آنان را جانشین بر زمین قرار دهد همان‏طور که در این آیه به آنان وعده داده است**:** ﴿مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا﴾ [الفتح: 29].پُرواضح است که خداوند خلف وعده نمی‏کند. پس این آیه بیان می‌دارد که کسانی که آنان را به عنوان جانشین قرار داده همانند کسانی که قبل از آنان جانشین خود بر زمین قرار داده و برایشان دین اسلام را که همان دینی است که خداوند آن را برایشان برگزید و خودش می‏فرماید: ﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ [المائدة: 3]. «نعمت خود را بر شما تكمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم». تمکین بخشید و بعد از ترس و دلهره آنان را امنیت بخشید، برایشان آمرزش و پاداش بس بزرگ است.

از دو وجه به این آیه استدلال می‏شود: اول-این که جانشینان در زمین، مؤمنانی هستند که عمل صالح انجام می‏دهند، چون این وعده برای آنان است و برای کسی غیر از آنان نیست. دوم- آنان مورد مغفرت و بخشش خداوند هستند، و برایشان پاداش بس عظیمی است؛ چون آنان ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‏اند. پس این دو آیه از سوره‎ی نور و سوره‎ی فتح، آنان را شامل می‏شود.

پُر واضح است که این تمجید و تعریف‏ها بر صحابه در زمان حضرت ابوبکر، حضرت عمر و حضرت عثمان منطبق هستند، چرا که در آن زمان جانشینی محقق شد، و دین اسلام قدرت گرفت و امنیت پس از ترس حاکم گردید زمانی که بر فارس و روم غلبه یافتند و شام، عراق، مصر، خراسان و آفریقا را فتح نمودند.

زمانی که حضرت عثمان کشته شد و آن فتنه ایجاد گردید مسلمانان چیزی از سرزمین‏های کفار را فتح نکردند، و بلکه کفار در شام و خراسان نسبت به آنان به طمع افتادند و خودشان از همدیگر می‏ترسیدند.

بنابراین، قرآن بر ایمان حضرت ابوبکر، حضرت عمر و حضرت عثمان و کسانی که در زمان جانشینی و زمان اقتدار و امنیت همراه آنان بودند دلالت می‏کند، و کسانی همچون علی، طلحه، زبیر، ابوموسی اشعری، معاویه و عمروبن عاص که در زمان فتنه بودند، مشمول این آیه هستند؛ چون آنان جانشین شدند و اقتدار یافتند و امنیت ایجاد کردند. اما کسانی که در زمان فتنه و فساد و جدایی چون قارچ از زیر زمین سبز شدند، مانند رافضی‏ها که از آب گِل آلود ماهی گرفته و در گیر و دار آن فتنه‌ها آتش را شعله‌ورتر نمودند، و مانند خوارج که از دین خارج شده، این آیه آنان را شامل نمی‏شود و آنان در میان کسانی که خداوند در این آیه آنان را به ایمان و عمل صالح توصیف می‏کند، قرار نمی‏گیرند؛ زیرا آنان اولاً جزو صحابه‎ی مورد خطاب در این آیه نیستند، و ثانیاً جانشینی، اقتدار و امنیت پس از ترس برایشان محقق نگردید و این امر تنها برای صحابه حاصل شد. بلکه رافضی‌ها و خوارج و هم کیشان شان همواره در حالت ترس و اضطراب بودند و اقتدار نیافتند[[103]](#footnote-103).

بدگویی رافضی‏ها از حضرت ابوبکر و حضرت عمر و سایر صحابه و امت اسلام به جز هم کیشان خودشان[[104]](#footnote-104)

رافضی‏ها از بهترینِ اهل زمین از اولین و آخرین آنان پس از پیامبران و فرستادگان و از بهترین امتی که برای مردم پدیدار شده، بدگویی می‏کنند و آنان را بدترین مردم قرار می‏دهند و دروغ‏ها و گناه‏های بزرگی به آنان افترا می‏زنند و نیکی‏های آنان را بدی به شمار می‏آورند. و به سوی بدترین کسانی که منتسب به اسلام‌اند و پیرو هوی و هوس‏های خود هستند، -که رافضی‏ها با تمام گروه‏هایشان: اهل غلو، امامیه و زیدیه هستند- روی آورده‏اند. در همه‎ی گروه‏های منتسب به اسلام با وجود بدعت و گمراهی، بدتر از رافضی‌ها وجود ندارد و کسی، جاهل‏تر، دروغگوتر، ظالم‏‏تر، نزدیک‌تر به کفر و فسق و فجور و عصیان و سرکشی و دورتر از حقائق ایمان از آنان وجود ندارد. رافضی‌ها گمان می‏کنند که بندگان خالص و پاک خداوند هستند و بقیه‎ی امت حضرت محمد کافرند. آنان همه‎ی امت را کافر و یا گمراه می‏دانند به جز طایفه و گروه خودشان که ادعا می‏کنند آن‏ها طایفه‎ی بر حق می‏باشند و بر هیچ گمراهی اجماع نمی‏کنند و آنان را بهترین و خالص‏ترین فرزندان آدم قرار داده‏اند.

مَثَل آنان همانند کسی است که به نزد تعداد زیادی گوسفند می‏آید و به او گفته می‏شود: بهترین این گوسفندان را به ما بده تا قربانی کنیم. او هم به طرف بدترین این گوسفندان که گوسفندی لاغر، لنگ، تک چشم و ضعیف که هیچ خوبی ندارد، می‏رود و می‏گوید: این بهترین این گوسفندان است و قربانی کردن جز با آن جایز نیست و سایر گوسفندان این گله گوسفند نیست بلکه خوک‏هایی هستند که باید کشته شوند و قربانی کردن آنها جایز نیست[[105]](#footnote-105).

رافضی‌ها ادعا می‏کنند که صحابه و پیروان آنها کافر و مرتد شده‏اند

رافضی‏ها از شدت جهل و گمراهی‏شان معتقدند، صحابه و تابعین آنان کافر و مرتد شدند و یهود و نصاری از آنان بهترند؛ چون کسی که در اصل کافر است از مرتد بهتر است. این مطلب را در تعدادی از کتاب‏هایشان دیده‏ام. این سخن بزرگ‏ترین دروغی است که به اولیاء پرهیزکار و حزب رستگار و سپاه پیروز خداوند نسبت داده شده است.

این ادعا و مانند آن بزرگ‏ترین مطالبی هستند که رافضی‏ها به واسطه‎ی آن‏ها از رسول خدا عیب‏جویی می‏کنند همان‏گونه که مالک و دیگران گفته‏اند: این رافضی‏ها فقط می‏خواهند به رسول خدا عیب و ایراد بگیرند تا کسی بگوید: یک مرد بد، اصحاب بد دارد و اگر مرد صالحی بود، اصحاب او نیز صالح بودند.

از دلایلی که بر فساد این قول دلالت دارد این است که مرتد فقط به خاطر شبهه یا پیروی از هوای نفس از دین بازمی‏گردد، و معلوم و واضح است که شبهات و شهوات در اوایل اسلام شدیدتر بودند. پس کسانی که در زمان ضعف اسلام ایمانشان همانند کوه‏ها استوار بود، پس از ظهور و گسترش اسلام، ایمانشان چگونه خواهد بود؟!!.

اما شهوت خواه شهوت ریاست یا مال و یا کامجویی و یا سایر شهوات باشد، در صدر اسلام بهتر قابل پیروی بود. پس کسانی که از سرزمین و اموال خود رانده شدند و آن عزت و شرفی را که داشتند به خاطر حبّ خدا و رسول او با اختیار خود و نه به اجبار، رها کردند، چگونه برای دست یافتن به شرف و مال با خدا و پیامبر دشمنی می‏کنند؟! در حالی که آنان در شرایط قدرت خود برای دشمنی و وجود مقتضی برای دشمنی، با خدا و رسول او دشمنی نکردند بلکه با خدا و پیامبر دوستی کردند. حال که شرایط مقتضی برای دوستی، قوی و شرایط برای دشمنی، ضعیف شده است، چگونه آنان خلاف این امر را انجام می‏دهند؟! آیا جز کسی که گمراه‏ترین مردم است، چنین گمانی دارد؟... بنابراین به طور یقین معلوم می‏شود که این افراد هرگز آن‏چه که موجب بازگشت از دینشان می‏شود، برایشان ایجاد نشده ، و کسانی که پس از وفات پیامبر مرتد شدند کسانی بودند که با زور شمشیر اسلام آوردند همانند یاران مسیلمه و اهل نجد[[106]](#footnote-106).

کسانی که از حضرت ابوبکر و حضرت عمرب عیب و ایراد می‌گیرند

جز دو نفر کسی از حضرت ابوبکر و حضرت عمرب عیب ‏و ایراد نمی‌گیرد: 1- فرد منافق زندیقِ دشمن اسلام که با عیب‏گویی از آن دو سعی می‏کند به رسول خدا و دین اسلام عیب و ایراد بگیرد. این، حال و وضعیت معلم اول رافضی‏هاست، کسی که برای بار نخست رفض و دشنام دادن به صحابه را ابداع نمود. همچنین حال و وضعیت بزرگان ائمه‎ی باطنیه این چنین است. 2- انسانی جاهل که در جهل و هوی پرستی‌گوی سبقت را از همگان ربوده است. این حالت به طور غالب بر اکثر شیعیان اگر در باطن مسلمان باشند، صدق می‏کند[[107]](#footnote-107).

تمام آن‏چه که به عنوان عیب و ایراد مطرح می‏کنند، بیشترش دروغ است

آن‏چه که به عنوان عیب و ایراد برای اصحاب رسول خدا ذکر می‏گردد، بیشترش دروغ است، و قسمت راست آن نهایتاً یا گناه است یا خطا، و خطا هم قابل بخشش است. گناه هم علل و اسباب متعددی دارد که موجب بخشش گناه می‏گردد[[108]](#footnote-108)، و کسی نمی‏تواند به طور قطع بگوید که کسی از آنان گناهی را مرتکب شده که ناچاراً موجب رفتن به آتش جهنم می‏شود. و بیشتر آن‏چه که به عنوان عیب و ایراد از آنان مطرح می‏شود، جزو نیکی‏ها و فضایل آن فرد است. این جوابی کوتاه و مختصر است[[109]](#footnote-109).

رافضی‏ها از سه دسته‎ی مذکور در آیه‎ی زیر خارج‌اند

خداوند متعال می‏فرماید: ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٩ وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [لحشر: 8-10]. «‏(همچنین غنائم) از آنِ فقرای مهاجرینی است كه از خانه و كاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن كسانی كه فضل خدا و خوشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند. \*‏ آنانی كه پیش از آمدن مهاجران خانه و كاشانه را آماده كردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) كسانی را دوست می‌دارند كه به پیش ایشان مهاجرت كرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌كنند به چیزهائی كه به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند كه خود سخت نیازمند باشند. كسانی كه از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند. \* ‏‏ كسانی كه پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را كه در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز. و كینه‌ای نسبت به مؤمنان در دلهایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی‏».

بدون شک رافضی‏ها از این سه دسته خارج هستند، چرا که آنان برای سابقین اولین طلب آمرزش نمی‏کنند، و در دلشان نسبت به آنان کینه وجود دارد، و آیه‎ی فوق عقیده‎ی رافضی را رد می‏کند.

در این آیات از صحابه و اهل سنت که صحابه را دوست می‏دارند، تمجید شده است، و رافضی‏ها از این آیه خارج‌اند.

ابن بطه و دیگران از ابوبدر نقل می‌کنند که او از عبدالله بن زید، از طلحه بن مصرف، از مصعب بن سعد، از سعد بن ابی‌وقاص روایت می‌کند که گفت: «مردم [مورد رضای خدا] سه منزلت دارند که دو منزلت تمام شده و تنها یک منزلت باقی مانده است و بهترین مرتبه‌ای که شما می‌توانید بیابید، ماندن بر این منزلت است و سپس آیه‌ی: ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا﴾ [الحشر: 8] را خواند و گفت: اینان مهاجرین هستند و منزلت آنان تمام شده و دیگر کسی به آن منزلت نمی‌رسد و سپس این آیه را خواند: ﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ ... كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞ﴾ [الحشر: 9] و گفت: اینها انصار هستند و منزلت اینان نیز تمام شده است و سپس ادامه داد: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ ...رَءُوفٞ رَّحِيمٌ﴾ [الحشر: 10] و گفت: این منزلت باقی مانده است، و بهترین مرتبه و جایگاهی که شما می‌توانید داشته باشید، ماندن بر این جایگاه و طلب آمرزش برای آنان است».

بزرگ‏ترین پلیدی و پستی قلب‏ها این است که در قلب بنده نسبت به بهترین مؤمنان و سروران اولیاء خداوند پس از پیامبران، بغض و کینه باشد. بنابراین خداوند متعال برای کسانی که پس از آنان آمدند، سهمی از فیء قرار نداد مگر برای کسانی که می‏گویند: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: 10][[110]](#footnote-110).

تهمت و بدگویی به صحابه نارواتر و زشت‌تر از تهمت و بدگویی به دیگران است

سخن شخص نکوهش کننده‌ی دروغگو درباره‎ی خلفا و سایر صحابه چه رافضی باشد و چه غیر رافضی ـ جزو سخن درباره‎ی آبرو و آبروریزی افراد به حساب می‏آید، و حق خدا در آن وجود دارد، چون دوستی و دشمنی و حب و بغض به خدا مربوط می‏شود. همچنین آدمیان نیز در آن حقی دارند.

پُرواضح است که وقتی ما درباره‎ی افرادی که به مراتب از صحابه پائین‌ترند همچون پادشاهانی که به حکومت می‏رسند و یا می‏روند، و علما و مشایخ با درجات علمی مختلفشان، و راجع به دینداری‏شان سخن می‎گوییم، باید سخن درباره‎ی آنان از روی علم و عدالت باشد نه از روی جهل و ظالمانه. عدالت برای هر فرد در حق هر کسی در هر حال واجب است، و ظلم به طور مطلق حرام بوده و هرگز در هیچ حالی مباح نمی‏شود. اصحاب رسول خدا در که درباره شان در سخن و عمل به عدالت برخورد شود، مستحق‏تر هستند. عدالت آن چیزی است که اهل زمین بر مدح آن و تمجید اهل آن و محبت به آنان اتفاق نظر داشته باشند، و ظلم آن چیزی است که بر مذمت و نکوهش اهل آن و بغض نسبت به آنان اتفاق نظر داشته باشند.

رافضی‏ها راجع به صحابه موضع گیری تفرق را اتخاذ کرده‌اند، چرا که برخی از صحابه را دوست داشته و درباره‏شان غلو کرده‏اند، و با برخی دیگر به دشمنی پرداخته و در دشمنی‏شان با آنان راه افراط را در پیش گرفته‌اند. بسیاری از مردم چنین برخوردی را با امراء، پادشاهان، علما و شیوخ خود دارند و در میان آنان رفض درباره‎ی غیر صحابه صورت می‌گیرد. می‏بینی که یکی از دو حزب، فلانی و دوستدارانش را دوست می‏دارد و با فلانی و دوستدارانش دشمنی می‏کند، و گاهی به ناحق یکی مورد ناسزا و بدگویی قرار می‏گیرد. همه‎ی این‏ها ناشی از تفرقه و گروه‏گرایی است که خدا و پیامبر از آن نهی کرده‌اند، خداوند متعال می‏فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍ﴾ [الأنعام: 159]. «بی‌گمان كسانی كه آئین (یكتاپرستی راستین) خود را پراكنده می‌دارند (و آن را با عقائد منحرف و معتقدات باطل به هم می‌آمیزند) و دسته دسته و گروه گروه می‌شوند (و هر دسته و گروهی از مكتبی و مذهبی پیروی می‌كنند) تو به هیچ وجه از آنان نیستی».

در جای دیگری می‏فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٠٢ وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا﴾ [آل‌عمران: 102-103]. «‏ای كسانی كه ایمان آورده‌اید، آن چنان كه باید از خدا ترسید از خدا بترسید (و با انجام واجبات و دوری از منهیات گوهر تقوا را به دامان گیرید)، و شما (سعی كنید غافل نباشید تا چون مرگتان به ناگاه در رسد) نمیرید مگر آن كه مسلمان باشید. و همگی به رشته (ناگسستنی قرآن) خدا چنگ زنید و پراكنده نشوید و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید كه بدان گاه كه (برای همدیگر) دشمنانی بودید و خدا میان دلهایتان (انس و الفت برقرار و آنها را به هم) پیوند داد، پس (در پرتو نعمت او برای هم) برادرانی شدید».

همچنین می‏فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١٠٥ يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسۡوَدَّتۡ وُجُوهُهُمۡ أَكَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ فَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَ بِمَا كُنتُمۡ تَكۡفُرُونَ ١٠٦ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱبۡيَضَّتۡ وُجُوهُهُمۡ فَفِي رَحۡمَةِ ٱللَّهِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ١٠٧﴾ [آل‌عمران: 105-107]. «‏و مانند كسانی نشوید كه (با ترك امر به معروف و نهی از منكر) پراكنده شدند و اختلاف ورزیدند (آن هم) پس از آن كه نشانه‌های روشن (پروردگارشان) به آنان رسید، و ایشان را عذاب بزرگی است. ‏ (به یاد آورید روزی را كه در چنین) روزی، روهائی سفید و روهائی سیاه می‌گردند. و امّا آنان كه (به سبب انجام كارهای بد در پیشگاه پروردگارشان شرمنده و سرافكنده و بر اثر غم و اندوه) روهایشان سیاه است (بدیشان گفته می‌شود:) آیا بعد از ایمان (فطری و اذعان به حق) خود كافر شده‌اید؟! پس به سبب كفری كه می‌ورزیده‌اید عذاب را بچشید! ‏و امّا آنان كه (به سبب انجام كارهای شایسته در پیشگاه آفریدگارشان سرافرازند و بر اثر شادی و سرور) روهایشان سفید است، در رحمت خدای غوطه‌ورند و جاودانه در آن ماندگارند!‏» و خداوند متعال می‏فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا٥٨﴾ [الأحزاب: 58]. «كسانی كه مردان و زنان مؤمن را - بدون این كه كاری كرده باشند و گناهی داشته باشند - آزار می‌رسانند، مرتكب دروغ زشتی و گناه آشكاری شده‌اند‏».

پس، هر کس به ناحق مؤمن زنده یا مرده‏ای را اذیت کند، داخل مصداق این آیه قرار می‏گیرد. و کسی که از روی اجتهاد کسی را ناسزا گوید، گناهی بر او نیست. و اگر کسی او را اذیت کند، او را به غیر از آن‏چه که کسب کرده، اذیت کرده است، و گناهکاری که از گناه خویش توبه کند یا به دلیل دیگری بخشیده شود به طوری که مجازاتی به خاطر آن گناه برای او نمانده باشد، او را بدون این‏که کاری کرده باشد، اذیت کرده است، و اگر چه با کارش مصیبتی هم برایش ایجاد شده باشد...

از برخی از رافضی‏ها نقل شده که آنها به دلیل این که خدا و پیامبر، ابوبکر و عمر را مقدم داشته‏اند، به خدا و پیامبرش ناسزا گفته‌اند!.

از یکی از آنان روایت شده که او مقداری حدیث را در مسجد النبی می‌خواند و به فضایل ابوبکر رسید. وقتی آن‏ها را شنید به دوستانش گفت: «تعلمون والله بلاؤكم من صاحب هذا القبر يقول: مروا أبابكر فليصل بالناس» ([[111]](#footnote-111)). «می‏دانید به خدا قسم، بلا و گرفتاری شما از جانب صاحب این قبر است که می‏گوید: به ابوبکر بگویید که برای مردم نماز بخواند»([[112]](#footnote-112)).

به شیعیان امر شده که برای صحابه طلب آمرزش کنند اما آنان صحابه را دشنام دادند

وقتی پیشینیان صالح می‌گویند: خداوند امر کرده که برای یاران پیامبر طلب آمرزش کنیم، اما رافضی‌ها آنان را ناسزا گفتند، این سخن کاملاً درستی است.

همچنین فرموده‎ی پیامبر در این حدیث صحیح که می‌فرماید: «لاَ تَسُبُّوا أَصْحَابِى»[[113]](#footnote-113). «اصحابم را ناسزا نگویید»، تحریم ناسزاگویی آنان را اقتضا می‌کند با وجود این که امر به طلب آمرزش برای مؤمنان و نهی از دشنام آنان عام است. در صحیحین به نقل از ابن مسعود به روایت از پیامبر آمده که آن حضرت فرمود: «سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ»[[114]](#footnote-114). «دشنام دادن به مسلمان، فسق، و جنگ با او کفر است». خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا يَسۡخَرۡ قَوۡمٞ مِّن قَوۡمٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُونُواْ خَيۡرٗا مِّنۡهُمۡ وَلَا نِسَآءٞ مِّن نِّسَآءٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُنَّ خَيۡرٗا مِّنۡهُنَّۖ وَلَا تَلۡمِزُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَلَا تَنَابَزُواْ بِٱلۡأَلۡقَٰبِۖ بِئۡسَ ٱلِٱسۡمُ ٱلۡفُسُوقُ بَعۡدَ ٱلۡإِيمَٰنِۚ وَمَن لَّمۡ يَتُبۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ١١﴾ [الحجرات: 11]. «ای كسانی كه ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء كنند، شاید آنان بهتر از اینان باشند، و نباید زنانی زنان دیگری را استهزاء كنند، زیرا چه‌بسا آنان از اینان خوبتر باشند، و همدیگر را طعنه نزنید و مورد عیبجوئی قرار ندهید، و یكدیگر را با القاب زشت و ناپسند مخوانید و منامید. (برای مسلمان) چه بد است، بعد از ایمان آوردن، سخنان ناگوار و گناه‌آلود (دالّ بر تمسخر، و طعنه زدن و عیبجوئی كردن، و به القاب بد خواندن) گفتن و بر زبان راندن! كسانی كه (از چنین اعمالی و اقوالی) دست برندارند و توبه نكنند، ایشان ستمگرند (و با سخنان نیشدار، و با خرده‌گیریها، و ملقب گرداندن مردم به القاب زشت و توهین‌آمیز، به دیگران ظلم می‌كنند)».

خداوند در این آیه از مسخره کردن، عیب‌جویی و همدیگر را لقب زشت دادن نهی کرده است.

«لمز» به معنای عیب جویی و ایراد گرفتن است. در این آیه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمِنۡهُم مَّن يَلۡمِزُكَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ﴾ [التوبة: 59]. «در میان آنان كسانی هستند كه در تقسیم زكات به تو عیب و ایراد گرفتند»، لمز به معنای خرده گرفتن آمده است؛ یعنی از تو عیب‏جویی کرده و خُرده می‏گیرد.

اما درباره‎ی طلب آمرزش برای همه‎ی مؤمنان خداوند متعال به صورت اجمالی می‏فرماید: ﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ [محمد: 19]. «برای گناهان خود و مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه».

خداوند امر کرده که بر هر کسی که بمیرد نماز جنازه خوانده شود[[115]](#footnote-115)، و پیامبر برای منافقان طلب آمرزش می‏کرد تا این‏که از این کار نهی شد[[116]](#footnote-116)،[[117]](#footnote-117).

شیعیان، کسانی را که خلافت خلفای سه‏گانه قبول دارند، ناصبی می‏نامند

این که شیعیان کسانی را که خلافت خلفای سه‏گانه را قبول دارند، ناصبی می‏نامند، بر این اساس است که آنان معتقدند، ولایت علی جز با برائت از این خلفا بی معنی است و هر کس از آنان برائت نکند، ناصبی است.

به کسی که چنین می‏گوید، گفته می‏شود: اگر منظور تو از نصب، بغض و کینه نسبت به علی و اهل بیت است، در این صورت اهل سنت ناصبی نیستند. و اگر منظور تو این است که آنان خلفا را دوست می‏دارند این را هر چه که می‏خواهی نام‏گذاری کن: ﴿إِنۡ هِيَ إِلَّآ أَسۡمَآءٞ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍ﴾ [النجم: 23]. «اینها فقط نامهائی (بی‌محتوی و اسمهائی بی‌مسمی) است كه شما و پدرانتان (از پیش خود) بر آنها گذاشته‌اید. هرگز خداوند دلیل و حجتی (بر صحت آنها) نازل نكرده است».

مدح و ذم تنها زمانی متوجه کسی می‌شود که در شریعت اسلام دلیلی داشته باشد؛ مانند لفظ مؤمن و کافر، برّ (نیکوکار) و فاجر (بدکار)، عالم و جاهل. سپس اگر کسی بخواهد مدح یا ذم و نکوهش کند باید داخل بودن ممدوح و مذموم را در این اسم‏هایی که خدا و پیامبر مدح و ذم را به آن‏ها مرتبط کرده‏اند، بیان و روشن کند. در کتاب و سنت لفظ ناصبی وجود ندارد، همان طور که لفظ رافضی نیز وجود ندارد.

ما وقتی می‏گوییم رافضی، این را فقط برای شناساندن ذکر می‏کنیم، چون در مدلول این اسم، تعدادی امور ناپسند و زشت به نسبت کتاب و سنت وارد می‏شود، مثل دروغ بستن به خدا و پیامبر، تکذیب حقی که رسول خدا آن را آورده است، دشمنی با دوستان خدا و بلکه دشمنی با بهترین اولیاء خدا، و دوستی با یهود و نصاری و مشرکان، همان‏گونه که ما صورت‌های ذم را بیان کردیم.

به هیچ وجه معنای مذموم در کتاب و سنت نمی‏تواند اهل سنت و جماعت را به طور عام در بر گیرد، آن‏گونه که رافضی‏ها را در بر می‏گیرد. آری، در میان اهل سنت برخی کارهای مذموم و ناپسند انجام می‏دهند اما این ذم همه‎ی آنان را در بر نمی‌گیرد. همان‏گونه که در میان مسلمانان افرادی به خاطر گناهی که مرتکب می‏شوند، منفور هستند. اما این مستلزم نکوهش اسلام و اهل آن که معتقد به واجباتش هستند، نمی‏باشد[[118]](#footnote-118).

شیعیان، علی‌ای را که وجود ندارد دوست می‏دارند و با علی‏ای که متصف به صفات حقیقی‏اش است دشمنی می‎ورزند

محبت درست این است که انسان، محبوب را بر اساس آن‏چه که در وجودش است، دوست بدارد. اگر کسی درباره‎ی یکی ازافراد صالح عادی، بر این اساس او را دوست بدارد که او از پیامبران است و یا از سابقین اولین است، و به این دلیل او را دوست بدارد، در واقع کسی را دوست داشته که حقیقتی ندارد؛ چون او آن شخص را براساس این که او موصوف به آن صفات است و آن صفات باطل هستند، دوست داشته است. و در واقع او یک فرد معدوم و غیر موجود را دوست داشته است.

محبت رافضی‏ها نسبت به حضرت علی از این نوع است، آنان کسی را دوست دارند که وجود ندارد، و او امام معصومی است که امامتش از پیش تعیین شده و پس از پیامبر هیچ امامی جز او نیست، و معتقد بودند که حضرت ابوبکر، حضرت عمر و حضرت عثمان ستمکار و تجاوزگر و یا کافرند. وقتی که در روز قیامت برایشان روشن شود که حضرت علی از هیچ یک از آن خلفا برتر نبود و نهایتش این بوده که او به لحاظ مقام نزدیک یکی از آنان بوده، و به امامت و فضیلت آنان اقرار داشت، و نه او و نه دیگران معصوم نبودند و امامت او از پیش تعیین نشده است، آن وقت برایشان روشن می‏گردد که آنان حضرت علی را دوست نداشته‌اند بلکه در حقیقت بیشتر از هر کس دیگر نسبت به حضرت علی بغض و کینه داشته‏اند؛ چون آنان با کسی که موصوف به صفاتی از جمله قبول امامت سه خلیفه‎ی اول و برتر دانستن آنان است دشمنی می‌ورزند که حضرت علی این صفات را بیشتر از دیگران داشت؛ چون حضرت علی آنان را برتر می‏دانست و به امامت آنان اقرار داشت. بنابراین روشن می‏شود که شیعیان به طور قطع با حضرت علی دشمنی می‏کنند.

بدین ترتیب معنای روایتی که مسلم در صحیح خود به نقل از حضرت علی روایت کرده که می‏گوید: «إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِىِّ الأُمِّىِّ إِلَىَّ أَنْ لاَ يُحِبَّنِى إِلاَّ مُؤْمِنٌ وَلاَ يُبْغِضَنِى إِلاَّ مُنَافِقٌ»[[119]](#footnote-119). «پیامبر درس ناخوانده به من گفته که کسی جز مؤمن مرا دوست نمی‏دارد، و کسی جز منافق با من دشمنی نمی‏کند»، روشن می‏شود. اگر این حدیث از پیامبر به درستی نقل شده باشد و آنان به آن اقرار داشته باشند.

به اعتقاد رافضی‏ها هر یک از بنی‏هاشم که حضرت ابوبکر و حضرت عمرب رادوست بدارد پاک نیست[[120]](#footnote-120).

شیعه، اهل بیت (حضرت علی و دو پسرش) را تحقیر و خوار می‏کنند

اما شیعیان به طور دائم مغلوب، مقهور و شکست خورده هستند، و حبّ شان نسبت به دنیا و حرص به آن ظاهر و آشکار است. از این رو، وقتی به حضرت حسین نامه نوشتند او پسر عمویش را نزد آنان فرستاد و سپس خودش نزد آنان آمد، اما شیعیان به او خیانت کردند و آخرتشان را به دنیایشان فروختند و حضرت حسین را به دشمنش تسلیم کردند و همراه با دشمنش علیه او جنگیدند. پس شیعیان در دنیا چه زهدی در پیش گرفته و چه جهادی را انجام داده‏اند؟.

حضرت علی از دست آنان مصیبت‏های تلخی دیده که جز خدا کسی نمی‏داند به طوری که حضرت علی آنان را نفرین کرد و گفت: «اللهم إني سئمتهم وسئموني، فأبدلني بهم خيراً منهم، وبدلهم بي شراً مني». «پروردگارا، من از آنان خسته شده و آنان از دست من رنجور و خسته شده‏اند، به جای آنان بهتر از آنان را نصیب من کن و به جای من کسی بدتر از مرا نصیبشان گردان». آنان حضرت علی را فریب دادند و با جنگ کنندگان با او و دشمنانش رابطه و مکاتبه داشتند، و در ولایت‏ها و اموال به او خیانت می‏کردند. با این وجود آنها تا آن زمان هم رافضی نشدند. آنان بدترین برخورد را با علی بن ابیطالب و دو پسرش نوادگان رسول خدا و دو گُل او در دنیا یعنی حضرت حسن و حضرت حسین داشتند[[121]](#footnote-121). شیعیان بیشتر از همه‎ی مردم درباره‎ی حق سرزنش سرزنشگر را می‏پذیرفتند، و سریع‏تر از همه‎ی مردم به فتنه روی ‏می‏آوردند و در رهایی از آن از همه ناتوان‏تر بودند. در کمک به اهل بیت آنان را فریب می‏دادند. وقتی اهل بیت از این فریب مطمئن می‏شدند و کسی به دلیل این کمک آنان را سرزنش می‏کرد، اهل بیت را خوار می‏کردند و آنان را به دشمن تسلیم می‌کردند و دنیا را بر آنان ترجیح می‏دادند.

از این رو اندیشمندان مسلمان همچون عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام و دیگران به حضرت حسین پیشنهاد کردند که به نزد آنان نرود، چون می‏دانستند آنان او را رها می‏کنند و کمکش نمی‏کنند، و در آن‏چه برایش نوشته‏اند با او وفادار نمی‏مانند، و همان‏گونه شد که آنان پیش بینی کرده بودند.

دعای حضرت عمر بن خطاب و سپس دعای حضرت علی در مورد آنان مستجاب شد تا این که خداوند حجاج بن یوسف را بر آنان مسلط کرد، کسی که چیزی از نیکوکار آنان را قبول نمی‏کرد و از خطاکار آنان نمی‏گذشت، و همواره شر آنان به کسی که غیر از خودشان بود، می‏رسید تا این که شر دامنگیرشان شد[[122]](#footnote-122).

شیعیان، زید بن علی و امثال او را که از فرزندان حضرت فاطمه ل بودند، نفرین کردند و به کفر و فسق آنان شهادت دادند

رافضی‏ها زید بن علی بن حسین و امثال او را که از فرزندان و نسل حضرت فاطمه ل بودند، نفرین کردند و به کفر و فسق او شهادت دادند در حالی که آنان از اهل سنت و دوستدار ابوبکر و عمر ب بودند. در حقیقت رافضی‏ها از روی جهل یا از روی لجاجت با اولاد فاطمه ل به شدت دشمنی دارند[[123]](#footnote-123).

رافضی‌ها برای به قتل رساندن هاشمیان و اسارت زنان و کودکان هاشمی تلاش کردند

جای تعجب است که این رافضی‏ها ادعا می‏کنند که اهل بیت پیامبر را گرامی می‏دارند در حالی که سعی کردند تا تاتارهای کافر به بغداد بیایند و تاتارهای کافر شمار زیادی از مسلمانانِ بنی‏هاشم و غیر بنی‏هاشم را که جز خداوند متعال کسی تعدادشان را نمی‏داند به قتل رساندند. آنان خلیفه‎ی عباسی را کشتند و زنان و کودکان هاشمی را به اسارت گرفتند. بدون شک این بغض و دشمنی نسبت به آل پیامبر است، و آن‏کار کفار با همکاری رافضی‏ها صورت گرفت. آنان تا زمان یزید و امثال او سعی در اسارت زنان هاشمی داشتند[[124]](#footnote-124).

رافضی‌ها بیشتر از همه‎ی مردم به اهل بیت بی‏حرمتی کرده و عیب و ایراد می‏گیرند

رافضی‏ها بیشتر از همه‎ی مردم به اهل بیت عیب و ایراد نسبت می‏دهند. آنان همان کسانی‌اند که در همان حال با اهل بیت دشمنی می‏کنند و با روایت کردن احادیثی که ضرورتاً معلوم است که دروغ بستن بر رسول خدا است و با دین اسلام تناقض دارد و مستلزم تکفیر حضرت علی و تکفیر مخالفان حضرت علی است، بزرگ‏ترین منکرات را به آنان نسبت می‏دهند.

از جمله‎ی این روایات این است که رسول خدا فرمود: «هر کس در خلافت با حضرت علی مقابله و مخالفت کند، کافر است و با خدا و رسول او مبارزه کرده است، و هر کس درباره‎ی حضرت علی به شک بیفتد کافر است».

یکی دیگر از این روایات ساختگی، روایتی به نقل از انس است که می‏گوید: نزد پیامبر بودم و او حضرت علی را دید که می‏آمد. آن حضرت فرمود: «من و این مرد در روز قیامت حجت خدا بر امتم هستیم».

یکی دیگراز این روایات این است: شنیدم که رسول خدا به حضرت علی می‏گفت: «هر کس بمیرد در حالی که با تو دشمنی کرده باشد، بر حالت یهودی یا نصرانی مرده است».

خداوند رافضی‏ها را هلاک کند و حق اهل بیت را با انصاف و عدل از آنان بگیرد! آنان عیب و رسوایی‏هایی به اهل بیت نسبت می‏دهند که بر هیچ صاحب دیده‏ای پنهان نیست.

بنی‏هاشم و همسران آنان و همچنین بر اساس یکی از اقوال بنی‏مطلب جزو آل پیامبر هستند، و رافضی‏ها اکثر آنان را نکوهش می‏کنند. آنان فرزندان حضرت عباس و مخصوصاً خلفای آنان را نکوهش می‏کنند در حالی که آنان جزو آل حضرت محمد هستند. رافضی‌ها کسانی را که حضرت ابوبکر و حضرت عمر را دوست می‏داشتند نکوهش می‏کردند در حالی که جمهور بنی‏هاشم حضرت ابوبکر و حضرت عمر را دوست می‏داشتند، و کسی از بنی‏هاشم که دارای نسب صحیح بود، از آن دو خود را مبّرا نمی‏کرد مگر تعداد اندکی که نسبت به فراوانی بنی‏هاشم ناچیز بودند. اهل علم و دینِ آنها نیز حضرت ابوبکر و حضرت عمر ب را دوست می‏داشتند[[125]](#footnote-125).

توهین رافضی‌ها به حضرت عایشه در حالی که او از اهل بیت پیامبر است، و توهین آنان به حضرت عباس و مدح و تمجید آنان از ابوطالب که کافر مُرد و مدح و تمجیدشان از آزر، پدر حضرت ابراهیم و پدر و مادر پیامبر و پسر نوح

رافضی‏ها براساس جهل خود، نسب‏های پیامبران و پدران و فرزندان آنان را گرامی می‏دارند، و به همسران آنان توهین می‏کنند. همه‎ی این‏ها از روی تعصب و پیروی از هوی و هوس است، به طوری ‏که حضرت فاطمه و حضرت حسن و حضرت حسین را گرامی می‏دارند و به حضرت عایشه ام المؤمنینلتوهین می‏کنند.

شیعیان- یا برخی از آنان – معتقدند، آزر پدر ابراهیم مؤمن بود، و پدر و مادر پیامبر مؤمن بودند و می‏گویند: پدر پیامبر کافر نبود؛ چون اگر پدر او کافر بود این امکان وجود داشت که پسرش نیز کافر شود، پس در مجرد نسب هیچ فضیلتی نیست.

با همین سفسطه بازی قضیه‎ی کافر بودن فرزند نوح را زیر سؤال می‌برند که چون فرزند پیامبر بوده پس نباید با وجود نبوت پدر، او را کافر پنداشت!.

آنان همچنین معتقدند ابوطالب مؤمن بود، و برخی از آنان می‏گویند: اسمش عمران بود که در این آیه آمده که می‏فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحٗا وَءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ٣٣﴾ [آل‌عمران: 33]. «‏خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم (از قبیل: اسماعیل و اسحاق و یعقوب) و خاندان عِمران (از قبیل: موسی و هارون و عیسی و مادرش مریم) را از میان جهانیان برگزید».

رافضی‌ها این کارها را می‏کنند با وجود این‏که در آن افترا و بهتان و تناقض وجود دارد و آشکار است که با این کارها نمی‏توانند به هدف خود دست یابند؛ چون اگر پدر و یا پسر کسی کافر باشد، در نزد خداوند این امر برای او نقص و کاستی نمی‏آورد، چرا که خداوند زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‏آورد.

پرواضح است که صحابه از پدرانشان برترند و پدرانشان کافر بودند. از طرف دیگر اگر پدر کسی همسر یک زن زناکارِ فاحشه باشد، این بزرگ‏ترین عیب و مذمت برای اوست؛ چون ضرر این کار ناشایست به او می‏رسد. برخلاف کفر پدر یا پسرش که هیچ ارتباطی با او ندارد.

به علاوه اگر از یک زن مؤمن جز مؤمن به دنیا نمی‏آمد، تمام فرزندان آدم مؤمن می‏شدند؛ خداوند متعال می‏فرماید: ﴿وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ ٱبۡنَيۡ ءَادَمَ بِٱلۡحَقِّ إِذۡ قَرَّبَا قُرۡبَانٗا فَتُقُبِّلَ مِنۡ أَحَدِهِمَا وَلَمۡ يُتَقَبَّلۡ مِنَ ٱلۡأٓخَرِ قَالَ لَأَقۡتُلَنَّكَۖ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ ٢٧ لَئِنۢ بَسَطتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقۡتُلَنِي مَآ أَنَا۠ بِبَاسِطٖ يَدِيَ إِلَيۡكَ لِأَقۡتُلَكَۖ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَ رَبَّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٨ إِنِّيٓ أُرِيدُ أَن تَبُوٓأَ بِإِثۡمِي وَإِثۡمِكَ فَتَكُونَ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلنَّارِۚ وَذَٰلِكَ جَزَٰٓؤُاْ ٱلظَّٰلِمِينَ ٢٩ فَطَوَّعَتۡ لَهُۥ نَفۡسُهُۥ قَتۡلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُۥ فَأَصۡبَحَ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٣٠ فَبَعَثَ ٱللَّهُ غُرَابٗا يَبۡحَثُ فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيُرِيَهُۥ كَيۡفَ يُوَٰرِي سَوۡءَةَ أَخِيهِۚ قَالَ يَٰوَيۡلَتَىٰٓ أَعَجَزۡتُ أَنۡ أَكُونَ مِثۡلَ هَٰذَا ٱلۡغُرَابِ فَأُوَٰرِيَ سَوۡءَةَ أَخِيۖ فَأَصۡبَحَ مِنَ ٱلنَّٰدِمِينَ ٣١﴾ [المائدة: 27-31]. «داستان دو پسر آدم (قابیل و هابیل) را چنان كه هست برای آنان (یهودیان و دیگر مردمان) بخوان (تا بدانند عاقبت گناهكاری و سرانجام پرهیزگاری چیست). زمانی كه هر كدام عملی را برای تقرّب (به خدا) انجام دادند. امّا از یكی (كه مخلص بود و هابیل نام داشت) پذیرفته شد، ولی از دیگری (كه مخلص نبود و قابیل نام داشت) پذیرفته نشد. (قابیل به هابیل) گفت: بیگمان تو را خواهم كشت! (هابیل بدو) گفت: (من چه گناهی دارم) خدا (كار را) تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد!. اگر تو برای كشتن من دست دراز كنی، من دست به سوی تو دراز نمی‌كنم تا تو را بكشم. آخر من از خدا (یعنی) پروردگار جهانیان می‌ترسم. ‏من می‌خواهم با (كوله‌بار) گناه من و گناه خود (در روز رستاخیز به سوی پروردگار) برگردی و از دوزخیان باشی، و این سزای (عادلانه خدا برای) ستمگران است. پس نفس (سركش) او تدریجاً كشتن برادرش را در نظرش آراست و او را مصمم به كشتن كرد، و (عاقبت به ندای وجدان گوش فرا نداد و) او را كشت! و از زیانكاران شد (و هم ایمان خود را و هم برادرش را از دست داد). ‏(بعد از كشتن، نمی‌دانست جسد او را چه كار كند) پس خداوند زاغی را فرستاد (كه زاغ دیگری را كشته بود) تا زمین را بكاود و بدو نشان دهد چگونه جسد برادرش را دفن كند. (هنگامی كه دید كه آن زاغ چگونه زاغِ مرده را در گودالی كه كند پنهان كرد) گفت: وای بر من! آیا من نمی‌توانم مثل این كلاغ باشم و جسد برادرم را دفن كنم؟! پس (سرانجام از ترس رسوائی و بر اثر فشار وجدان، از كرده خود پشیمان شد و) از زمره افراد پشیمان گردید‏».

آنان همچنین به حضرت عباس عموی پیامبر که درباره‎ی ایمان او به تواتر حدیث وجود دارد، توهین و از ابوطالب تعریف و تمجید می‏کنند در حالی که وقتی او مرد به اتفاق اهل علم کافر بود، و احادیث صحیح نیز بر این موضوع دلالت دارند؛ در صحیحین به نقل از ابن مسیب بن حزن به نقل از پدرش روایت است که می‏گوید: هنگامی که ابوطالب به لحظه‎ی احتضار نزدیک شد، رسول خدا نزد او آمد و ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه بن مغیره را در کنار او دید، رسول خدا فرمود: «يَا عَمِّ قُلْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ. كَلِمَةً أَشْهَدُ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ». «ای عمو، بگو: هیچ معبودی جز الله نیست، این سخنی است که من در نزد خدا برای تو شهادت آن را می‏دهم». ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه گفتند: ای ابوطالب، آیا از آیین عبدالمطلب روی می‌گردانی؟ رسول خدا همواره این سخن را بر او عرضه می‏نمود و برایش تکرار می‏کرد، و آنان نیز آن سخن خودشان را برایش تکرار می‏کردند تا این که ابوطالب سخن آنان را که دلالت بر آیین عبدالمطلب داشت، به زبان آورد و از گفتن لا إله إلا الله سرباز زد. پیامبر فرمود: من حتماً برای تو طلب آمرزش می‏کنم مادامی که از آن نهی نشوم، آنگاه خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ وَلَوۡ كَانُوٓاْ أُوْلِي قُرۡبَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُمۡ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ ١١٣﴾ [التوبة: 113]. «‏پیغمبر و مؤمنان را نسزد كه برای مشركان طلب آمرزش كنند، هرچند كه خویشاوند باشند، هنگامی كه برای آنان روشن شود كه (با كفر و شرك از دنیا رفته‌اند، و) مشركان اهل دوزخند». و درباره‎ی ابوطالب این آیه را نازل کرد: ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ﴾ [القصص: 56]. «(ای پیغمبر!) تو نمی‌توانی كسی را كه بخواهی هدایت ارمغان داری (و او را به ایمان، یعنی سر منزل مقصود و مطلوب انسان برسانی) ولی این تنها خدا است كه هر كه را بخواهد هدایت عطاء می‌نماید»[[126]](#footnote-126).

مسلم نیز از طریق روایت ابوهریره آورده که در آن می‏گوید: «لَوْلاَ أَنْ تُعَيِّرَنِى قُرَيْشٌ يَقُولُونَ إِنَّمَا حَمَلَهُ عَلَى ذَلِكَ الْجَزَعُ لأَقْرَرْتُ بِهَا عَيْنَكَ فَأَنْزَلَ اللَّه: ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ﴾ [القصص: 56]»[[127]](#footnote-127). «ابوطالب گفت: اگر قریش مرا به خاطر آن سرزنش نمی‏کردند و بگویند: آن جزع و بی تابی او را بر آن سخن وا داشت، دیده‏ات را با آن روشن می‏کردم که خداوند متعال این آیه نازل کرد ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ﴾». در صحیحین به نقل از عباس بن مطلب آمده که ‏گوید: گفتم: ای رسول خدا! آیا تو نفعی به ابوطالب رساندی؛ چون او از تو حمایت می‏کرد و تو را یاری می‏نمود و به خاطر تو خشمگین می‏شد؟ فرمود: «نَعَمْ هُوَ فِي ضَحْضَاح مِنْ نَار, وَلَوْلَا أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرْك الْأَسْفَل مِنْ النَّار»[[128]](#footnote-128). «بله، او اکنون در عمق کم آتش قرار دارد و اگر من نبودم او قطعاً در طبقه‎ی زیر آتش قرار داشت». در حدیث ابوسعید آمده است: وقتی از ابوطالب در نزد پیامبر یاد شد، فرمود: «لَعَلَّهُ تَنْفَعُهُ شَفَاعَتِى يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُجْعَلُ فِى ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ يَبْلُغُ كَعْبَيْهِ يَغْلِى مِنْهُ دِمَاغُهُ». «شاید شفاعت من نفعی به او ‏رساند و در قسمت کم عمق آتشی قرار داده شود، که تا قوزک پاهایش می‌رسد و از شدت گرما و حرارت آن مغزش به جوش می‌آید». بخاری و مسلم آن را در صحیحین روایت کرده‏اند[[129]](#footnote-129).

تهمت رافضی‌ها به حضرت عایشه ل و همسر نوح

رافضی‌ها گناهان بزرگی را به حضرت عایشه ل نسبت می‏دهند. برخی از آنان او را به فحشایی متهم می‏کنند که خداوند او را از آن پاک و مبّرا دانسته و آیاتی از قرآن را در پاکدامنی او نازل کرد. سپس آنان از شدت جهل‏شان درباره‎ی همسران سایر پیامبران نیز ادعایی ناروا دارند و گمان می‏کنند که همسر نوح فاحشه بوده، و پسری که نوح او را فرا خواند، پسر او نبود بلکه فقط پسر آن زن بود و معنای این آیه که می‏فرماید: ﴿إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيۡرُ صَٰلِحٖۖ﴾ [هود: 46]. «چرا كه او (به سبب رفتار زشت و كردار پلشتی كه پیش گرفته است با تو فرسنگها فاصله دارد، و ذات او عین) عمل ناشایست است». این است که این فرزند از عملی ناصالح به دنیا آمده است. و برخی از آنان درباره‎ی این آیه: ﴿وَنَادَىٰ نُوحٌ ٱبۡنَهُۥ﴾ [هود: 42] . «و نوح پسرش را كه در كناری (جدا از پدر) قرار گرفته بود» می‌گویند: منظور (ابنها) است، یعنی پسر آن زن را صدا کرد. و به این قسمت از آیه استدلال می‏کنند که می‏فرماید: ﴿إِنَّهُۥ لَيۡسَ مِنۡ أَهۡلِكَ﴾ [هود: 46]. «پسرت از خاندان تو نیست».

آنان این آیه که می‏فرماید: ﴿ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱمۡرَأَتَ نُوحٖ وَٱمۡرَأَتَ لُوطٖۖ كَانَتَا تَحۡتَ عَبۡدَيۡنِ مِنۡ عِبَادِنَا صَٰلِحَيۡنِ فَخَانَتَاهُمَا﴾ [التحریم: 10]. «خداوند برای كافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده است. آنان در حباله نكاح دو تن از بندگان خوب ما بودند و (با ساخت و باخت با قوم خود، و گزارش اسرار و اخبار بدیشان) به آن دو خیانت كردند»، این گونه تأویل می‏کنند که همسر نوح در همبستر شدن با کسی دیگر به او خیانت کرده، و او زن فاحشه بوده است.

رافضی‌ها در این مورد، شبیه منافقان و فاسقان، یعنی اهل افک و فحشا که حضرت عایشه ل را به زنا متهم کردند و سپس توبه نکردند، عمل نمودند. پیامبر درباره‌شان فرمود: «مَنْ يَعْذِرُنِي مِنْ رَجُلٍ بَلَغَ أَذَاهُ فِي أَهْلِي، فَوَاللَّهِ ، فَوَاللَّهِ، فَوَاللَّهِ، ثَلاثَ مَرَّاتٍ، مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلا خَيْرًا، وَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلا مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلا خَيْرًا»[[130]](#footnote-130). «ای مردم، چه کسی مرا درباره‎ی مردی که اذیتش به خانواده‎ی من رسیده است، معذور می‏دارد؟ به خدا قسم من از خانواده‏ام جز خیر و خوبی ندیده ام و از مردی نام می‏برند که به خدا قسم جز خیر و خوبی از او ندیده‏ام».

پُرواضح است که بزرگ‏ترین انواع اذیت و آزار برای انسان این است که کسی نسبت به همسرش حرف دروغ بزند و بگوید: او دچار فحشا شده است، و آن فرد را همسر یک زن فاحشه قرار دهد. این از بزرگ‏ترین دشنام‏هایی است که مردم به همدیگر می‏دهند...[[131]](#footnote-131).

توهین رافضی‌ها به حضرت فاطمه ل

شیعیان و دیگران درباره‎ی حزن و اندوه حضرت فاطمه ل بر پیامبر مطالبی را ذکر می‏کنند که قابل وصف نیست. آنان معتقدند که او خانه‎ی احزان را بنا کرد، با وجودی که آن، اندوه بر چیز از دست رفته‏ای است.

آنان بی‏تابی و حزن حضرت علی و حضرت فاطمه ب را به خاطر از دست رفتن اموال فدک و سایر میراث ذکر می‏کنند که این امر اقتضا می‏کند صاحب آن به دلیل از دست رفتن مال دنیا اندوهگین است. خداوند متعال فرموده است: ﴿لِّكَيۡلَا تَأۡسَوۡاْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمۡ وَلَا تَفۡرَحُواْ بِمَآ ءَاتَىٰكُمۡ﴾ [الحدید: 23]. «این بدان خاطر است كه شما نه بر از دست دادن چیزی غم بخورید كه از دستتان بدر رفته است، و نه شادمان بشوید بر آنچه خدا به دستتان رسانده است».

این رافضی‏ها که جاهل‏ترین مردم هستند، درباره‎ی افرادی که دوستشان دارند، اخبار مدح و تمجید را ذکر می‏کنند و درباره‎ی کسانی که با آنان دشمنی دارند، اخبار مذمت و نکوهش را ذکر می‏کنند، در حالی که عکس آن‏ها بهتر و شایسته‏تر است.

از جمله‎ی این موارد، مطالبی است که درباره‎ی حضرت فاطمهل اظهار داشته‌اند که او وصیت نمود، شبانه دفن شود و کسی از آنان بر او نماز نخواند. مطالبی که کسی جز انسان نادان آنها را بر زبان نمی‏آورد، و به آن‏ها استدلال نمی‏کند و چیزی که شایسته‎ی فاطمه نیست به او نسبت نمی‏دهد. این روایت اگر صحیح باشد بیشتر شایسته‎ی یک گناه مورد بخشش است تا یک سعی و تلاش مورد قدردانی[[132]](#footnote-132).

رافضی‏ها، دشمنان خداوند از جمله یهود و نصارا و مشرکان و گروه‏های بی‏دین را دوست می‏دارند و به آنان در مبارزه با مسلمانان و آل حضرت محمد کمک و همکاری می‏نمایند

رافضی‏ها بیشتر از هر کسی تابع هوی و هوس هستند و بیشتر از هر کسی جهل دارند و با دوستان خدا پس از پیامبر یعنی پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و تابعین نیکوی آنان، دشمنی می‏کنند و با کفار و منافقان از یهود و نصاری و مشرکان و گروه‏های بی‏دین همچون نصیریه و اسماعیلیه و سایر گمراهان دوستی می‌کنند. همان‏گونه که مردم چندین مورد همکاری آنان با مشرکانِ ترک و سایر مشرکان را در مبارزه با اهل اسلام در خراسان، عراق، جزیره و شام، و همکاری آنان با نصاری در مبارزه با مسلمانان در شام و مصر و سایر وقایع متعدد که از بزرگ‏ترین حوادث در اسلام طی سده‎ی چهارم و هفتم بوده، تجربه کرده‏اند. وقتی که کفارِ ترک به سرزمین‏های اسلامی آمدند و تعداد بسیار زیادی از مسلمانان را که جز خدا مقدارش را نمی‏داند، به قتل رساندند، آنان بیشترین عداوت و دشمنی را با مسلمانان و همکاری را با کفار داشتند. همچنین همکاری آنان با یهود امری مشهور است، به طوری که مردم آنان را برای یهود همچون گله‎ی خران می‏دانند.

حتی گفته شده که هیچ یهودی و مسلمانی و یا نصرانی و مسلمانی و یا مشرک و مسلمانی با هم جنگ نمی‏کنند مگر این که رافضی‏ها با یهودی و نصرانی و مشرک همکاری می‌کنند.

این عادت و رویه‎ی همیشگی رافضی‏هاست که یهود و نصاری و مشرکان را در سخن، دوستی و همکاری و مبارزه و سایر موارد بر جماعت مسلمانان ترجیح می‏دهند.

چه کسی گمراه‏تر از قومی است که با سابقین اولین از مهاجرین و انصار دشمنی و با منافقان و کفار دوستی می‌کنند؟ خداوند متعال فرموده است:

﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ تَوَلَّوۡاْ قَوۡمًا غَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مَّا هُم مِّنكُمۡ وَلَا مِنۡهُمۡ وَيَحۡلِفُونَ عَلَى ٱلۡكَذِبِ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٤ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمۡ عَذَابٗا شَدِيدًاۖ إِنَّهُمۡ سَآءَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٥ ٱتَّخَذُوٓاْ أَيۡمَٰنَهُمۡ جُنَّةٗ فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ فَلَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ ١٦ لَّن تُغۡنِيَ عَنۡهُمۡ أَمۡوَٰلُهُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُهُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيۡ‍ًٔاۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ١٧ يَوۡمَ يَبۡعَثُهُمُ ٱللَّهُ جَمِيعٗا فَيَحۡلِفُونَ لَهُۥ كَمَا يَحۡلِفُونَ لَكُمۡ وَيَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ عَلَىٰ شَيۡءٍۚ أَلَآ إِنَّهُمۡ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ ١٨ ٱسۡتَحۡوَذَ عَلَيۡهِمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَأَنسَىٰهُمۡ ذِكۡرَ ٱللَّهِۚ أُوْلَٰٓئِكَ حِزۡبُ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ أَلَآ إِنَّ حِزۡبَ ٱلشَّيۡطَٰنِ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ١٩﴾ [المجادلة: 14-19].

«‏آیا آگاهی از كسانی كه گروهی را به دوستی می‌گیرند كه خدا بر آنان خشمگین است. اینان (منافقانی بیش نبوده و) نه از شمایند و نه از آنانند. چنین كسانی بگونه آگاهانه سوگند دروغ یاد می‌كنند! خداوند عذاب سختی را برای ایشان آماده كرده و تهیه دیده است. آنان چه كار بدی می‌كنند!‏‏ آنان سوگندهایشان را سپری (برای حفظ جان و مال خود) ساخته‌اند و بدین وسیله مردمان را از راه خدا بازداشته‌اند، و لذا عذاب خواركننده‌ای دارند.‏ اموالشان و اولادشان، به هیچ وجه ایشان را از دست خدا مصون و محفوظ نمی‌دارد. اینان دوزخیانند و در دوزخ جاودانه می‌مانند.‏‏ روزی خداوند همه آنان را زنده می‌گرداند. آن روز برای خدا (به دروغ) سوگند می‌خورند همان گونه كه (امروز به دروغ) برای شما سوگند می‌خورند، و گمان می‌برند كه ایشان دارای چیزی (از هوش و زرنگی) هستند! (و با این سوگندهای دروغ، خویشتن را می‌رهانند و به جائی می‌رسانند). هان! ایشان دروغگویانند (و گرفتار خشم و عذاب خدایند). شیطان بر آنان چیره گشته است (و با وسوسه‌های خود ایشان را از راستای راه بدر كرده است) و یاد خدا را از خاطرشان برده است. اینان حزب شیطان هستند. هان! قطعاً حزب شیطان زیانكار و زیانبارند».

این آیات درباره‎ی منافقان نازل شده‏اند، و شمار منافقان در هیچ طایفه و فرقه‏ای بیشتر از منافقان از میان رافضی‏ها نیستند به طوری که در میان روافض در همه‎ی آنان شاخه‏ای از شاخه‏های نفاق وجود دارد؛ همان‏گونه که پیامبر می‌فرماید**:**

«أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدَعَهَا إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ»**.** «چهار خصلت هستند که اگر در یک فرد باشند، او منافق خالص است و هر کس خصلتی از آن‏ها در او باشد خصلتی از نفاق در او وجود دارد تا این که آن را کنار نهد. [این چهار خصلت عبارتند از:] هرگاه سخن بگوید، دروغ گوید و هر گاه وعده دهد، خلف وعده کند و هر گاه امانتی به او سپرده شود، در آن امانت خیانت نماید و هرگاه عهد و پیمان ببندد آن را نقض کند». بخاری و مسلم این حدیث را در صحیحین روایت کرده‏اند[[133]](#footnote-133). بسیاری از آنان با کسانی که کفر می‏ورزند، دوستی برقرار می‏کنند. آن چه را که خودشان برایشان از پیش آماده کردند، چه سرنوشت بدی است که خداوند بر آنان خشم می‏گیرد و در آتش جهنم جاودان می‏شوند، و اگر به خدا و پیامبر و آن چه که بر او نازل شده ایمان داشتند، آنان را به عنوان دوستان خود انتخاب نمی‏کردند اما بسیاری از آنان فاسق هستند.

هیچ یک از رافضی‌ها خصوصیتی ندارد مگر اینکه دشمن اسلام را شاد و دوست اسلام را ناراحت می‌کند. پس روزگار و حیات آنان در اسلام همه‌اش ننگین و تار است.

پس آیا کسی که کافران را بر قتل و اسیر کردن خاندان پیامبر و سایر مسلمانان مسلط گرداند، می‌تواند دوستدار آل پیامبر باشد؟

اهل سنت از حقی که پیامبر از جانب پروردگار آورده پیروی می‌کنند و کسانی را که درباره‎ی این حق مخالفت می‌کنند، تکفیر نمی‌کنند؛ بلکه اهل سنت از همه بیشتر نسبت به حق علم دارند و از همه بیشتر نسبت به انسان‌ها رحم و عطوفت دارند؛ همان طور که خداوند مسلمانان را بدان توصیف می‌نماید و می‌فرماید: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾ [آل‌عمران: 110]. «شما (ای پیروان محمّد) بهترین امّتی هستید كه به سود انسانها آفریده شده‌اید». ابوهریره در تفسیر آن گوید: شما بهترین مردمان برای مردمان هستید. اهل سنت هم پاکترین مسلمانان هستند، پس آنان بهترین مردم برای مردم هستند[[134]](#footnote-134).

معلوم شده که در ساحل شام کوه بزرگی بوده که هزاران رافضی در آن ساکن بودند و خون مردم را می‏ریختند، اموالشان را غارت می‏کردند، و افراد بسیاری را به قتل رسانده و اموالشان را به غارت می‌بردند. وقتی سپاه مسلمانان در سال حمله‎ی قازان شکست خوردند[[135]](#footnote-135)، آنان اسبان، تسلیحات و اسرا را گرفتند و به کفار و نصارای قبرص فروختند و هر سربازی که از پیش‏شان می‏گذشت، می‏گرفتند. آنان برای مسلمانان از همه‎ی دشمنانشان ضرر و خسران بیشتری داشتند. یکی از امیران آنان پرچم مسیحیان را حمل کرد و به او گفتند: کدام دسته بهترند: مسلمانان یا مسیحیان؟ گفت: مسیحیان بهترند. به او گفتند: در روز قیامت با چه کسانی محشور می‏شوی؟ گفت: با مسیحیان. رافضی‌ها برخی از سرزمین‏های مسلمانان را به مسیحیان تسلیم کردند.

این قضایا و امثال آن بر کسی پوشیده نیست و خاص و عام همه از آن اطلاع دارند.

رافضیان را هیج هم و غمی جز تلاش برای بین بردن اسلام و طعنه زدن به آن و کوبیدن و به هم ریختن قوانین و قواعد آن ندارند!.

سرمایه‎ی اصلی رافضی‏ها تقیه است که همان نفاق می‏باشد

سرمایه‎ی اصلی رافضی‏ها تقیه است. تقیه به معنای ظاهر کردن چیزی بر خلاف دشمنی درونی است، همان کاری که منافق می‏کند. مسلمانان در اول اسلام در نهایت ضعف و کمبود نفرات بودند در حالی که دین خود را اظهار می‏کردند و آن را کتمان نمی‏نمودند. رافضی‏ها به گمان خود به این آیه عمل می‏کنند: ﴿لَّا يَتَّخِذِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَلَيۡسَ مِنَ ٱللَّهِ فِي شَيۡءٍ إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةٗ﴾ [آل‌عمران: 28]. «‏مؤمنان نباید مؤمنان را رها كنند و كافران را به جای ایشان به دوستی گیرند، و هر كه چنین كند (رابطه او با خدا گسسته است و بهره‌ای) وی را در چیزی از (رحمت) خدا نیست -مگر آن كه (ناچار شوید و) خویشتن را از (اذیت و آزار) ایشان مصون دارید و (به خاطر حفظ جان خود تقیه كنید)-».

آنان گمان می‏کنند که خودشان مؤمن‌اند و سایر اهل قبله کافر، با وجود این که آنان در تکفیر جمهور مسلمانان دو قول دارند: عده‌ای آنان را کافر و عده‎ی دیگری خلاف آن را باور دارند. اما من از چندین امام و علمای بزرگشان دیده‏ام که در کتاب و فتواهایش به صراحت به کفر جمهور اشاره کرده و بیان داشته که آنان مرتد هستند و خانه‏هایشان خانه‏های مرتدان است، و به نجاست مایع این خانه‌ها حکم می‏شود و این که هر کس از آنان عقیده‎ی جمهور پیدا کند و سپس توبه کند، توبه‏اش پذیرفته نمی‏شود؛ چون مرتدی که بر اساس فطرت متولد می‏شود بازگشت به اسلام را نمی‌پذیرد... این آیه حجت علیه آنان است...

مفسران اتفاق نظر دارند که این آیه به دلیل این که برخی از مسلمانان خواستند، مودت و دوستی خود را با کفار اظهار کنند نازل شد و از این کار نهی شدند.

آیه‌ی: ﴿إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ﴾ [آل‌عمران: 28]. «مگر آن كه (ناچار شوید و) خویشتن را از (اذیت و آزار) ایشان مصون دارید و (به خاطر حفظ جان خود تقیه كنید)» به این معنی نیست که دروغ بگویم و به زبان چیزی را بیان کنم که در قلبم نباشد، چون این کار، نفاق است بلکه به این معناست که آن چه را که در توانم است انجام می‌دهم، همان‏گونه که در حدیث صحیح به نقل از پیامبر آمده که فرمودند: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ»[[136]](#footnote-136). «هرکس از شما امر منکر و ناروایی را ببیند باید با دست خود آن را تغییر دهد، اگر نتوانست با زبان خود و اگر نتوانست با قلب خود، آن را تغییر دهد».

بنابراین، مؤمن وقتی در میان کافران و فاجران باشد، لازم نیست که با وجود ناتوانی خود دست به رویشان بلند کند، ولی اگر برایش امکان داشت با زبان خود، و در غیر این صورت در قلبش با آنان مخالفت کند. و در نهایت همانند مؤمن آل فرعون و همسر فرعون باشد. مؤمن آل فرعون در همه‎ی امور دینشان با آنان موافق نبود و دروغ هم نمی‏گفت، و چیزی را که در قلبش نبود، بر زبان نمی‏آورد بلکه ایمان خودش را کتمان می‏کرد. کتمان کردن ایمان چیزی است و اظهار دینِ باطل چیزی دیگر، که خداوند هرگز این کار را مجاز نکرده است مگر برای کسی که مجبور شود به طوری که بر زبان آوردن کلمه‎ی کفرآمیز برایش مباح می‏شود. و خداوند متعال بین منافق و فرد مجبور فرق گذاشته است.

حال و وضعیت رافضی‏ها، از جنس حال و وضعیت منافقان است نه از جنس حال و وضعیت فرد مجبور شده به کفر در حالی که قلبش سرشار از ایمان است.

رافضی‏ با کسی معاشرت نمی‏کند مگر این‏که با نفاق با او برخورد می‌کند، چون دینی که در قلبش است دین فاسد است که او را به دروغ، خیانت و فریب مردم و قصد سوء نسبت به آنان سوق می‏دهد، و از هیچ تباهی در حق آنان کوتاهی نمی‏کند و هیچ شرّی را که در توانش باشد رها نمی‏کند مگر این‏که آن را برای آنان به کار گیرد[[137]](#footnote-137).

هر آنچه که از اهل بیت در باره‎ی تقیه نقل شده، دروغ است و کسی از آنان به گفتن این حرفها مجبور نشده است

نفاق و زندقه در میان رافضی‏ها بیشتر از سایر طوایف و گروه‏ها وجود دارد و بلکه هر یک از آنان به ناچار از شاخه‏ای از نفاق برخوردار است؛ چون اساس نفاقی که دروغ بر آن نهاده شده، این است که انسان چیزی را که در قلبش نباشد بر زبان آورد همان‏گونه که خداوند در مورد منافقان خبر می‏دهد که آنان چیزهایی را که در قلبشان نیست بر زبان می‏آورند.

 رافضی‏ها این کار را از اصول دینشان دانسته و آن را تقیه می‏نامند و این کار را از ائمه‎ی اهل بیت نقل می‏کنند در حالی که خداوند آنان را از تقیه مبرا کرده است. به طوری که از جعفر صادق روایت می‏کنند که او می‏گوید: «تقیه دین من و دین پدران من است». در حالی که خداوند مؤمنانِ اهل بیت و غیر اهل بیت را از این کار، پاک و مبرا کرده است. و بلکه اهل بیت بیش از همه‎ی مردم، صادق و ایمان‏شان محقق شده بود، و دین آنان تقوا بود نه تقیه.

خداوند متعال می‏فرماید: ﴿لَّا يَتَّخِذِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [آل‌عمران: 28]. تا آنجا که می‏فرماید: ﴿إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةٗ﴾ [آل‌عمران: 28]. این آیه فقط امر به پرهیز از کفار است نه امر به نفاق و دروغ.

خداوند متعال کسی را که مجبور به سخن کفرآمیز شود، در صورتی که قلبش سرشار از ایمان و یقین باشد، اجازه‎ی این کار را به او داده است اما کسی از اهل بیت به چیزی مجبور نشدند حتی حضرت ابوبکر کسی از اهل بیت و غیر آنان را وادار به بیعت با خود نکرد. چه برسد به اینکه آنان را به مدح و تمجید خودش وادار بنماید. بلکه حضرت علی و سایر اهل بیت آشکارا فضایل صحابه را ذکر و از آنان تمجید می‏نمودند و به آنان ترحم و مهربانی نموده و برایشان دعای خیر می‏کردند و به اتفاق همه کسی آنان را به این چیزها مجبور نکرد.

پس معلوم شد که آن چه رافضی‏ها به آن تظاهر می‏کنند از باب کذب و نفاق است، و مشخص شد که آنان چیزهایی را بر زبان می‏آورند که قلباً به آن اعتقاد ندارند. این کار از باب مجبور شدن مؤمن به بر زبان آوردن کلمه‎ی کفر نیست.

با وجود این، آنان ادعا می‏کنند که فقط خودشان مؤمن‌اند و سایر مردم از مذاهب دیگر مؤمن نیستند. آنان سابقین اولین را به ارتداد و نفاق متهم می‏کنند. رافضی‌ها در این قضیه مصداق این کلام است که گفته می‏شود: مرا به درد خود متهم کرد و خود را جدا کرد؛ چون در میان کسانی که تظاهر به اسلام می‏کنند کسی بیش از آنان به نفاق و ارتداد نزدیک نیست و در میان هیچ طایفه و گروهی همانند آنان مرتد و منافق یافت نمی‏شود. آنان چون افراطیان نصیریه و دیگران، و چون بی دینان اسماعیلیه و امثال آنها هستند[[138]](#footnote-138).

دروغ بستن رافضی‏ها بر خدا و پیامبر و بر صحابه و نزدیکان پیامبر

خداوند متعال می‏فرماید: ﴿فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى ٱللَّهِ وَكَذَّبَ بِٱلصِّدۡقِ إِذۡ جَآءَهُۥٓ﴾ [الزمر: 32]. «چه كسی ستمكارتر از كسی است كه بر خدا دروغ می‌بندد، و حقیقت و صداقت را كه (توسّط پیغمبران) بدو رسیده است (بدون كمترین پژوهش و اندیشه‌ای) تكذیب می‌كند؟».

رافضی‏ها بیشتر از هر طایفه و گروهی به خدا و پیامبر و صحابه و خویشاوندان پیامبر دروغ نسبت می‏دهند. همچنین آنان بیشتر از هر گروه و طایفه‏ای امور و احادیث راست و صحیح را تکذیب می‏کنند. آنان امور درست و صادق که از طریق روایات صحیح نقل شده و امور کاملاً معقول را تکذیب می‏کنند. خداوند متعال می‏فرماید: ﴿وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ ٣٣﴾ [الزمر: 33]. «آن كس كه سخن راست را آورد و آن را تصدیق كرد، از پرهیزگاران است‏».

به حمد و سپاس خداوند این آیه و مدح موجود در آن مشتمل بر صحابه‏ای است که رافضی‏ها بر آنان افترا بسته و در حق آنان ظلم می‏کنند. زیرا صحابه راستی را آوردند و آن را باور کردند و آنان بیشتر از همه‎ی اهل زمین در این محدوده قرار می‏گیرند، و حضرت علی از جمله‎ی آنان است. و در این هیچ مذّمتی نیست. رافضی‏ها مردم را در آن قرار می‏دهند. این یک حجت است که از دو طرف علیه آنان است، و حجتی بر اختصاص حضرت علی و عدم اختصاص خلفای سه گانه نیست، و این به هر طریق حجت علیه آنان است و هرگز حجتی برای ادعایشان نیست.

اهل سنتِ خالص شایسته‏ترین گروه و طایفه‎ی مورد نظر این آیه است. آنان راستگویند و حق را همراه با همه‎ی آن چه که آورده، باور می‏کنند و آنان میل و رغبتی جز همراهی با حق ندارند[[139]](#footnote-139).

برخی از دروغ‏های رافضی‌ها بر خداوند و تحریف قرآن از جانب آنان

کسانی که اموری را که جزء دین خدا نیست، در آن داخل کرده و احکام شریعت را تحریف کرده‌اند، در هیچ گروه و طایفه‏ای بیشتر از افراد موجود در میان رافضی‏ها نیستند؛ چون رافضی‌ها در دین خدا دروغ‏هایی را به پیامبر نسبت می‌دهند که کسی غیر از آنان چنین دروغ‏هایی را نسبت نداده است، و امور راست و درستی را رد کرده‏اند که کسی غیر از آنان آنها را رد نکرده ا‏ست. قرآن را طوری تحریف نموده‌اند، که کسی آن‏گونه آن را تحریف ننموده‏است.

مثل این کلام آنان که می‏گویند: این کلام خداوند متعال که می‏فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥﴾ [المائدة: 55]. «‏تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمایند كه خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می‌آورند و زكات مال به در می‌كنند‏»، درباره‎ی حضرت علی نازل شد؛ چون حضرت علی انگشتر خود را در نماز صدقه داد.

و منظور از این فرمایش خداوند: ﴿مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ﴾ [الرحمن: 19]. «دو دریای (مختلف شیرین و شور، و گرم و سرد) را در كنار هم روان كرده است» حضرت علی و حضرت فاطمه ، و آیه‎ی ﴿يَخۡرُجُ مِنۡهُمَا ٱللُّؤۡلُؤُ وَٱلۡمَرۡجَانُ ٢٢﴾ [الرحمن: 22]. «‏از آن دو، مروارید و مرجان بیرون می‌آید‏» حضرت حسن و حضرت حسین، و فرموده‌ی: ﴿وَكُلَّ شَيۡءٍ أَحۡصَيۡنَٰهُ فِيٓ إِمَامٖ مُّبِينٖ﴾ [یس: 12]. «‏و ما همه چیز را در كتاب آشكار (لوح محفوظ) سرشماری می‌نمائیم و می‌نگاریم» علی بن ابی طالب است.

منظور از آیه‌ی: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحٗا وَءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ٣٣﴾ [آل‌عمران: 33]. «‏خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم (از قبیل: اسماعیل و اسحاق و یعقوب) و خاندان عِمران (از قبیل: موسی و هارون و عیسی و مادرش مریم) را از میان جهانیان برگزید‏»، خاندان ابوطالب است، و نام ابوطالب، عمران بوده است.

آیه‌ی: ﴿ فَقَٰتِلُوٓاْ أَئِمَّةَ ٱلۡكُفۡرِ﴾ [التوبة: 12]. «با سردستگان كفر و ضلال بجنگید»، حضرت طلحه وحضرت زبیر، و آیه ی: ﴿وَٱلشَّجَرَةَ ٱلۡمَلۡعُونَةَ فِي ٱلۡقُرۡءَانِ﴾ [الإسراء: 60]. «و درخت نفرین شده (زقّوم را كه در ته دوزخ می‌روید و خوراك بزهكاران است و مذكور) در قرآن» بنی امیه هستند.

منظور از آیه‌ی: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تَذۡبَحُواْ بَقَرَةٗ﴾ [البقرة: 67]. «خدا به شما دستور می‌دهد كه گاوی را سر ببرید» حضرت عایشه است. فرموده‌ی: و ﴿لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾ [الزمر: 65]. «كه اگر شرك‌ورزی كردارت (باطل و بی‌پاداش می‌گردد و) هیچ و نابود می‌شود»، میان حضرت ابوبکر و حضرت علی در ولایت بود.

همه‎ی این موارد و امثال آنها را در کتاب‏هایشان دیده‏ام.

به طوری که حتی گروه‏هایی که اطلاع کافی از دین اسلام ندارند، وقتی رافضی‏ها به آنان می‏گویند: ما مسلمان هستیم، حتماً خواهند گفت: شما یک جنس دیگر هستید.

سپس از این طریق، اسماعیلیه و نصیریه در تأویل واجبات و محرمات وارد شدند و آنان پیشوایان تأویلی شدند که همان تحریف سخنان از جای اصلی‏شان است[[140]](#footnote-140).

دروغگویی رافضی‌ها در روایت از رسول خدا

علمای نقل و روایت و اسناد بر این امر اتفاق نظر دارند که رافضی‏ها دروغگوترین طوایف و گروه‏ها هستند، و دروغ در میان آنان امری قدیمی و ریشه دار است. بنابراین، بزرگان اسلام امتیاز و ویژگی آنان را به کثرت دروغ‏گویی می‌دانند.

ابوحاتم رازی می‏گوید: شنیدم که یونس بن عبدالأعلی می‏گوید: أشهب بن عبدالعزیز گفت: از مالک درباره‎ی رافضی‏ها سؤال شد. گفت: «با آنها سخن مگو، و از آنها روایت مکن، آنها دروغگو هستند». ابوحاتم می‏گوید: حرمله برای ما روایت کرد و گفت: شنیدم که شافعی گفت: «کسی را ندیدم که آشکارتر از رافضی‏ها دروغ بگوید». مؤمل بن إهاب می‏گوید: شنیدم که یزید بن هارون می‏گفت: «از هر بدعت‏گذاری حدیث می‏نویسیم در صورتی که دعوت‏گر به بدعت خود نباشد بجز رافضی‏ها؛ چون آنان دروغ می‏گویند». محمد بن سعید اصبهانی می‏گوید: از شریک شنیدم که گفت: «علم را از هر کس که ببینی فرا گیر بجز رافضی‏ها، چون آنان حدیث وضع می‏کنند و آن را به عنوان دین و آئین خود می‏پذیرند».

این شریک همان شریک بن عبدالله قاضی، قاضی کوفه و از همتایان ثوری و ابوحنیفه است. او از جمله شیعیانی است که به زبان خود گفته که من شیعه هستم، و این گواهی او درباره‎ی رافضی‏هاست.

ابومعاویه می‏گوید: از اعمش شنیدم که می‏گفت: «مردم را دیدم که آنان را جز دروغگو نمی‏نامیدند، -یعنی یاران مغیره بن سعید را-». اعمش می‏گوید: «این را از جانب من ذکر نکنید، چون از آنان در امان نیستم که بگویند ما اعمش را همراه با یک زن دیده‏ایم».

این روایات و اخبار ثابت شده هستند که ابوعبدالله بن بطه در «الإبانة الکبری» و دیگران آن‏ها را روایت کرده‏اند.

مقصود در این جا این است که همه‎ی علما بر این امر اتفاق نظر دارند که دروغ در میان رافضی‏ها از همه‎ی فرقه‏ها و طوایف دیگر اهل قبله، آشکارتر و بارزتر است.

هر کس در کتاب‏های جرح و تعدیل که درباره‎ی اسامی راویان و نقل کنندگان احادیث تأمل کند همانند کتاب‏های یحیی بن سعید قطان، علی بن مدینی، یحیی بن معین، بخاری، ابوزرعه، ابوحاتم رازی، نسائی، ابوحاتم بن حبان، ابو احمد بن عدی، دارقطنی، ابراهیم بن یعقوب جوزجانی سعدی، یعقوب بن سفیان فسوی، احمد بن عبدالله صالح عجلی، عقیلی، محمد بن عبدالله بن عمار موصلی، حاکم نیشابوری، حافظ عبدالغنی بن سعید مصری و امثال این افراد که عالمان سرشناس و نقاد و آشنا به احوال و اسناد هستند، معتقدند که؛ دروغ در میان رافضیان از همه‌ی فرقه‌هایی که خود را جزو مسلمانان می‌دانند بیشتر است.

به طوری که صاحبان صحیح همچون بخاری از هیچ یک از قدمای شیعه همانند عاصم بن ضمره، حارث اعور، عبدالله بن سلمه و امثال آنان روایت نکردند با وجود این که این افراد از بهترین شیعیان هستند.

بلکه آنان فقط از اهل بیت همچون حضرت حسن و حضرت حسین و حضرت محمد بن حنفیه و کاتب او عبیدالله بن ابی رافع، یا از یاران ابن مسعود همچون عبیده سلمانی، حارث بن قیس یا افراد مشابه آنان روایت کرده‏اند. و این افراد از بزرگانِ نقل روایت و ناقدان آن هستند، و بیش از همه‎ی مردم از هوی و هوس دور و به حالات مردم آشناتر هستند، و بیشتر از همه حق را بهر زبان می‏آورند، و در مورد خداوند از سرزنش هیچ سرزنشگری نمی‏ترسند[[141]](#footnote-141).

رافضی‌ها سندهای متصل صحیحی ندارند

رافضی‏ها به اسناد و سایر ادله‎ی شرعی و عقلی نمی‏نگرند. از این رو هرگز اسناد متصل و صحیح ندارند بلکه هر اسناد متصل آنان حتماً در آن مواردی هست که معروف به دروغ یا درهم‌آمیختگی زیاد است. آنان در این مورد شبیه یهود و نصاری هستند، چون آنان اسناد ندارند و اسناد از خصائص و ویژگی‌های این امت و از ویژگی‌های اسلام، سپس در اسلام از ویژگی‌های اهل سنت است. رافضی‏ها کمتر از هر کس به مسائل عنایت و توجه دارند؛ چون آنان فقط چیزهایی را تصدیق می‏کنند که با هوی و هوس آنان موافق باشد، و علامت دروغ بودن یک خبر این است که با هوی و هوس‏شان مخالف باشد.

از این رو، عبدالرحمن بن مهدی می‏گوید: اهل علم چیزهایی را که به نفع آنان و چیزهایی که به ضررشان است می‏نویسند، اما اهل هوی و امیال فقط چیزهایی را می‏نویسند که به نفع شان باشد.

به علاوه، راویان اولیه‎ی آنان بسیار اهل دروغ بودند، و احادیث‏شان به گروهی رسیده که صحیح را از ناصحیح تشخیص نمی‏دهند، و امکان تمایز بین آن‏ها برایشان ممکن نیست مگر این که همه‎ی آن‏ها را تصدیق کنند، و یا همه‎ی آن‏ها را تکذیب کنند و استدلال بر آن با دلیلی دیگر غیر از اسناد است[[142]](#footnote-142).

دروغ بستن رافضی‌ها بر صحابه، و اهل بیت و بر ابوذر، و سلمان و عمار

کسی را سراغ نداریم که مبارزه اهل یمامه را انکار کند که مسیلمه کذاب ادعای نبوت کرد و آنان به این دلیل با او مبارزه کردند، اما رافضی‏ها این مسأله را انکار کرده و نسبت به آن جهل دارند همان طور که مدفون بودن حضرت ابوبکر و حضرت عمر ب در کنار پیامبر و دوستی و محبت حضرت ابوبکر و حضرت عمر ب نسبت به پیامبر را انکار می‌کنند. برخی از آنان انکار می‏کنند که زینب، رقیه و ام کلثوم دختران پیامبر بودند و می‏گویند: آنان دختران خدیجه از همسر قبلی‏اش بودند که کافر بود.

برخی از آنان معتقدند، حضرت عمر دختر حضرت علی را غصب کرد و به زور گرفت تا این که حضرت علی او را به ازدواج حضرت عمر در آورد، و او به زور کسی را در اسلام به ازدواج خود درآورد. و برخی دیگر بر این باورند که صحابه شکم حضرت فاطمه را شکافتند تا این که جنین خود را سقط کرد و خانه‏اش را بر سر کسانی که در داخل آن بودند خراب کردند. و این‏گونه دروغ‏هایی که هر کس کمترین بهره‏ای از علم و معرفت برده باشد، به دروغ و ساختگی بودن آنها پی می‌برد.

آنان همیشه به سراغ امور معلوم و متواتر می‏آیند و آن‏ها را انکار می‏کنند، و به سراغ امور بی‏اساس که حقیقت و اساس و پایه‏ای ندارند، می‌آیند و آنها را قبول می‏کنند. بنابراین آنان بیشتر از این آیه بهره می‌برند که می‏فرماید: ﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوۡ كَذَّبَ بِٱلۡحَقِّ لَمَّا جَآءَهُۥٓ﴾ [العنکبوت: 68]. «‏آخر چه كسی ستمگرتر از كسی است كه بر خدا دروغ بندد، و یا (دین) حق را چون بدو رسد تكذیب كند؟!» هر چند شیعیان به زبان ابوذر، سلمان و عمار علیه صحابه‌ی دیگر دروغ بافته‌اند، ولی آنچه به تواتر غیر قابل انکار از همه‌ی این بزرگواران روایت شده این است که آنان از جمله کسانی بودند که بیش از هر شخصی برای حضرت ابوبکر و حضرت عمر احترام قائل بودند و بر پیروی از آن دو از همه پیش قدمتر بودند، هر چند از برخی از آنان روایت می‌شود که بر حضرت عثمان کمی سخت می‌گرفتند، اما در مورد اختلافشان با حضرت ابوبکر و حضرت عمر هیچ روایتی نیست!.

از میان نصیریه برخی معتقدند، حضرت حسن و حضرت حسین اولاد حضرت علی نبودند بلکه اولاد حضرت سلمان فارسی بودند، و برخی از آنان می‏گویند: حضرت ابوبکر و حضرت عمر در کنار پیامبر دفن نشده‌اند، و برخی بر این باورند که علی نمرده است، و همچنین درباره‎ی افرادی دیگر نیز چنین می‏گویند[[143]](#footnote-143).

تعصب و حماقت‏های رافضی‏ها

 هیچ گروهی را سراغ نداریم که بیشتر از رافضی‏ها بر باطل تعصب داشته باشند، به طوری که فقط از آنان معروف و مشخص است که به دروغ برای موافقان خود علیه مخالفان خود شهادت داده‏اند، و در تعصب چیزی بزرگ‏تر از دروغ نیست. حتی آنان از روی تعصب، همه‎ی میراث را برای دختر قرار می‏دهند تا این‏که بگویند: حضرت فاطمه از رسول خدا ارث می‏برد، و عمویش حضرت عباس از او ارث نمی‏برد. حتی در میان آنان برخی گوشت شتر نر را حرام می‏دانند چون حضرت عائشه سوار بر شتر با حضرت علی جنگید. آنان در این مورد با کتاب خدا و سنت رسول خدا و اجماع صحابه و نزدیکان پیامبر مخالفت می‏کنند، و این امر ناشایستی است؛ چون آن شتری که حضرت عائشه ل سوار بر آن بود، مُرد، و اگر به فرض زنده باشد، سوار شدن کفار بر شترهای نر موجب حرام شدن آن‏ها نمی‏گردد. کفار همواره سوار بر شترها می‏شدند، و مسلمانان آن‏ها را از آنان به غنیمت می‏گرفتند، و گوشتشان برای مسلمانان حلال بود، پس چرا سوار شدن حضرت عایشهل بر شتر موجب حرام شدن گوشت آن می‏شود؟!.

نهایت چیزی که گمان می‏کنند این است که برخی از کسانی که کافرشان می‌دانند، سوار بر شتر شده است، با وجود این آنان در اتهام ام المؤمنین، حضرت عایشه ب دروغ می‏گویند و بر او افترا می‏زنند.

آنان به جهت تعصب و جهل‌شان با همه‎ی بنی امیه دشمنی می‏کنند؛ به خاطر اینکه برخی از بنی امیه با حضرت علی دشمنی کردند. این در حالی است که در میان بنی امیه عده‏ای صالح بودند که قبل از فتنه مردند، و بنی امیه بیشتر از هر قبیله‏ای به پیامبر خدمت کردند، و وقتی که مکه فتح شد، عتاب بن اسید بن ابی العاص بن امیه والی مکه شد، و خالد بن سعید بن عاص بن امیه و دو برادرش ابان و سعید بر مناطق دیگر گمارده شدند، و ابوسفیان بن حرب بن امیه و پسرش یزید بر نجران گمارده شدند و وقتی مرد والی آنجا بود. و پیامبر سه دختر خود را به افرادی از بنی امیه داد. او دو دخترش را یکی پس از دیگری به حضرت عثمان بن عفان داد و فرمود: اگر دختر سومی هم داشتم به ازدواج عثمان درمی‏آوردم. او همچنین دختر بزرگ‏ترش زینب را به ازدواج ابو العاص بن ربیع در‏آورد.

رافضی‌ها در اثر جهل و تعصب‏شان با اهل شام دشمنی می‏کنند؛ چون در میان آنان افرادی بودند که با علی دشمنی کردند و معلوم و مشخص است که در مکه هم کفار و هم مؤمنان بودند و همچنین در مدینه مؤمنان و منافقان وجود داشتند، و در این دوران کسی در شام نمانده است که به دشمنی با علی تظاهر کند. اما آنان از شدت جهل و نادانی‏شان دامن برخی را می‏کشند. همچنین در اثر جهل‏شان کسی را که از آثار باقی مانده از بنی‏امیه سود و بهره‏ای ببرد، نکوهش و مذمت می‏کنند؛ مثل نوشیدن آب از رودخانه‎ی یزید در حالی که یزید آن را نکنده بود بلکه فقط توسعه‏اش داد. و مانند خواندن نماز در مسجد بنی‏امیه در حالی که معلوم و مشخص است که پیامبر به سمت کعبه‏ای که مشرکان آن را بنا کردند نماز خواند و در خانه‏هایی که آنان ساخته بودند سکونت داشت و از آب چاه‏هایی که آنان حفر کرده بودند می‏نوشید و از لباس‏هایی که آنان بافته بودند می‏پوشید و با درهم‏هایی که آنان ضرب کرده بودند معامله می‏کرد...

اگر به فرض یزید کافر باشد و آن رودخانه را حفر کرده باشد، به اجماع مسلمانان خوردن آب از آن رودخانه مکروه نیست. یک فرد مورد اطمینان به من گفت که یکی از آنان سگی داشت و فرد دیگری سگش را صدا زد (بکیر بکیر) صاحب سگ گفت: آیا سگ مرا با نام اهل جهنم صدا می‏زنی؟ آن دو به این دلیل با هم درگیر شدند تا این که در درگیری میان آن دو خون ریخته شد. پس آیا کسی نادان‏تر از این‏ها وجود دارد؟!.

 پیامبر اصحابش را با اسم‏هایی صدا می‏زد که برای هر گروهی از اهل جهنم به کار می‏رفت که خداوند آن‏ها را در قرآن ذکر کرده است؛ مانند اسم وحید که خداوند در قرآن ذکر کرده و می‏فرماید: ﴿ذَرۡنِي وَمَنۡ خَلَقۡتُ وَحِيدٗا ١١﴾ [المدثر: 11]. «‏مرا واگذار با آن كسی كه او را تك و تنها (و بدون دارائی و اموال و اولاد) آفریده‌ام‏» و اسم او ولید بن مغیره بود و پیامبر اسم پسر او را که اسم پسرش هم ولید بود صدا می‏زد، و اسم پدر و پسر را در نماز می‏برد و می‏فرمود: «اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ». «پروردگارا، ولید بن ولید را نجات بده». همان‏گونه که در روایت صحیحی نقل شده است[[144]](#footnote-144).

آنان از شدت جهل و تعصبشان روزی را که خداوند روزه گرفتن را در آن دوست دارد، مثل روز عاشورا معتقد به خوردن روزه در آن هستند؛ در خبر صحیح به نقل از ابوموسی آمده که پیامبر هنگامی که وارد مدینه شد دید که عده‏ای از یهودیان روز عاشورا را گرامی می‏دارند و روزه می‏گیرند، پیامبر فرمود: «نحن أحق بصومه وأمر بصومه». «ما برای روزه گرفتن در این روز شایسته‏تریم، و دستور داد که آن روز را روزه بگیرند». بخاری این حدیث را روایت کرده است[[145]](#footnote-145).

رافضی‌ها از شدت نادانی و تعصب‏شان بدون دلیل به آزار واذیت حیوان زبان بسته می‏پردازند، چون آن را به جای کسانی می‏گیرند که با آنان دشمنی دارند. همان‏گونه که میش سرخ‏رنگ را می‏گیرند و آن را عائشه می‏نامند و موهایش را در می‏آورند. آنان چهارپایانی را به خدمت می‌گیرند و اسم برخی از آنها را ابوبکر و اسم برخی دیگر را عمر می‏گذارند، و بدون دلیل آن‏ها را می‏زنند و آن را به عنوان مجازات ابوبکر و عمر قلمداد می‏کنند. آنان همچنین شکل صورت انسان را از گچ درست می‏کردند و او را عمر نام می‏گذاردند و شکمش را می‏شکافتند و گمان می‏کنند که آنان گوشت او را می‏خورند و خونش را می‏آشامند. گاهی نام‏های آنان را بر کف پاهایشان می‏نوشتند. به طوری که وقتی یکی از والیان شروع به زدن پاهای کسی که چنین کرده بود، نمود او می‏گفت: تو فقط ابوبکر و عمر را می‏زنی و من آن‏قدر آن دو را می‏زنم تا از بین‏شان ببرم. برخی از آنان سگ‏های خود را با نام ابوبکر و عمر نامگذاری می‏کردند، و آن دو را لعن می‏کردند. وقتی که کسی در نزد آنان اسمش علی، جعفر، حسن یا حسین و این گونه اسم‏ها بود، با او با احترام برخورد می‏کردند و هیچ دلیلی برای انجام این کارشان نداشتند که او از آنان است.

برخی از رافضی‌ها چوب درخت گز را نمی‏سوزانند چون گفته می‏شود: خون حضرت حسین بر روی درخت گز ریخته شد. معلوم و مشخص است که خود این سوزاندنش مکروه نیست، حتی اگر بر روی آن هر خونی ریخته شده باشد پس چگونه خواهد بود درختی که خون به آن برخورد نکرده باشد.

از جمله حماقت‏های رافضی‌ها این است که از گفتن یا انجام چیزی که شمارش رقم ده باشد، کراهت دارند حتی در ساختمان سازی آن را بر، ده ستون بنا نمی‏کنند، و ده تیر سقف برایش قرار نمی‏دهند، و این گونه موارد چون که با بهترین صحابه که ده نفری هستند که بهشت برایشان گواهی داده شده است، به غیر از حضرت علی دشمنی دارند. در حالی که خداوند اسم ده را در چندین جا مدح نموده و می‏فرماید: ﴿تِلۡكَ عَشَرَةٞ كَامِلَةٞ﴾ [البقرة: 196]. «این ده روز كاملی است (كه نباید از آنها غفلت شود) این (بهره‌مندی و آغاز از عمره، یا قربانی و یا روزه‌داری) از آن كسی است...».

عجیب است که آنان لفظ نُه را دوست دارند چون با نُه نفر از آن ده نفر دشمنی دارند.

از جمله حماقت‏های آنان برپایی عزاداری‏ها و نوحه‏‌خوانی‏ها برای کسانی است که چندین سال است کشته شده‏اند. و واضح است که عده‏ای از انبیاء و غیر انبیاء به طور ظالمانه و از روی ستم کشته شده‏اند که از حضرت حسین برترند؛ حسینی که پدرش ظالمانه به قتل رسید و از او برتر بود، وحضرت عثمان ظالمانه کشته شد، و کشته شدن او، اولین فتنه‎ی بزرگ بود. کسی از مسلمانان و غیر مسلمانان بر مرده یا مقتولی پس از مدت زیادی از کشتن، عزاداری و نوحه‏خوانی برگزار نمی‏کند به غیر از این احمق‏ها که اگر از پرندگان بودند، کرکس می‏شدند، و اگر از چهارپایان بودند الاغ می‏شدند[[146]](#footnote-146).

 از دیگر حماقت‏های رافضی‌ها این است که برای امام منتظر خود چندین بارگاه قرار می‏دهند، و منتظر ظهور او در آن جا هستند؛ مانند سردابی که در سامرا است و آنان گمان می‏کنند که مهدی در آنجا غیب شد، و جا‏های دیگری نیز هستند([[147]](#footnote-147)).

معلوم است که اگر او موجود باشد و خداوند به او امر کند که بیرون بیاید او بیرون می‏آید و ظهور می‏کند چه ‏آنان او را صدا بزنند و یا صدا نزنند...[[148]](#footnote-148).

رافضی‌ها او را مدار دوستی و دشمنی قرار می‌دهند، همان طور که مشرکان بتها و خدایان خود را محور دوستی خود قرار می‌دادند. و او را یکی از ارکان مهم ایمان قرار می‌دهند، که ایمان بدون او معنی پیدا نمی‌کند. آن گونه که برخی از مشرکان خدایان خویش را تبجیل می‌کردند. خداوند متعال می‌فرمایند: ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤۡتِيَهُ ٱللَّهُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحُكۡمَ وَٱلنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُواْ عِبَادٗا لِّي مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِن كُونُواْ رَبَّٰنِيِّ‍ۧنَ بِمَا كُنتُمۡ تُعَلِّمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ وَبِمَا كُنتُمۡ تَدۡرُسُونَ ٧٩ وَلَا يَأۡمُرَكُمۡ أَن تَتَّخِذُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ أَرۡبَابًاۗ أَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡكُفۡرِ بَعۡدَ إِذۡ أَنتُم مُّسۡلِمُونَ ٨٠﴾ [آل‌عمران: 79-80]. «هیچ كسی (از پیغمبران) را نسزد كه خدا بدو كتاب و حكمت و نبوّت بخشد، آن گاه او به مردمان بگوید: به جای خدا، بندگان (و پرستش‌كنندگان) من باشید. بلكه (به مردمان این چنین می‌گوید كه:) با كتابی كه آموخته‌اید و یاد داده‌اید و درسی كه خوانده‌اید، مردمانی خدائی باشید (و جز او را بندگی نكنید و نپرستید) \* و (هیچ كسی از پیغمبران) به شما فرمان نمی‌دهد كه فرشتگان و پیغمبران را به پروردگاری خود گیرید. مگر (معقول است كه) شما را به كفر فرمان دهد، بعد از آن كه (مخلصانه رو به خدا كرده‌اید و) مسلمان شده‌اید؟!»

پس اگر آنان که فرشتگان و پیامبران را خدا تلقی می‌کردند این چنین مورد مؤاخذه و بازخواست قرار می‌گیرند، پس حال کسانی که شخصی گم‌شده که اصلاً وجود خارجی ندارد را امام قرار داده و به او پوستینی از صفات الهی می‌پوشانند چه خواهد بود؟! خدواند متعال می‌فرماید: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٣١﴾ [التوبة: 31]. «یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند (چرا كه علماء و پارسایان، حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می‌كنند، و خودسرانه قانونگذاری می‌نمایند، و دیگران هم از ایشان فرمان می‌برند و سخنان آنان را دین می‌دانند و كوركورانه به دنبالشان روان می‌گردند. ترسایان افزون بر آن) مسیح پسر مریم را نیز خدا می‌شمارند. (در صورتی كه در همه كتابهای آسمانی و از سوی همه پیغمبران الهی) بدیشان جز این دستور داده نشده است كه: تنها خدای یگانه را بپرستند و بس. جز خدا معبودی نیست و او پاك و منزّه از شرك‌ورزی و چیزهائی است كه ایشان آنها را انباز قرار می‌دهند».

در حدیث ترمذی و دیگران از عدی بن حاتم آمده که او گفت: ای رسول خدا، آنها را عبادت نمی‌کردند. آن حضرت فرمودند: مگر آنها حرام را برایشان حلال، و حلال را بر آنان حرام ننمودند، و آنان نیز از آنها پیروی کردند؟ این عبادت آنها بود.

این حکایت قومی است که افرادی زنده را در بین خود ارباب قرار دادند. اما اینها حلال و حرام را به امامی که اصلاً وجود خارجی نداشته و واقعیت ندارد آویزان کرده‌اند، و هر آنچه منسوبان به آن امام خیالی ادعا می‌کنند که او حلال نموده و یا حرام کرده، هر چند مخالف کتاب الهی و فرموده‎ی پیامبر اکرم و اجماع امت باشد عمل می‌کنند!.

شایان ذکر است که همه‎ی آن سخنان و اعمال ناپسند از جنس شیعه تنها در امامیه‎ی اثنا عشریه و زیدیه وجود ندارند، بلکه بسیاری از آن‏ها در میان غالیه و بسیاری از عوام آنان دیده می‏شود، همانند حرام کردن گوشت شتر و این که شرط طلاق رضایت زن است، و مانند این موارد که عوام آنان بر زبان می‏آورند هر چند که علمایشان چنین نظری ندارند، اما از آن جایی که اصل مذهب‏شان بر جهل تکیه دارد، بیشر از هر گروه و طایفه‏ای دروغگو و جاهل هستند[[149]](#footnote-149).

هدف شیعیان از برگزاری عزاداری و نوحه‏خوانی برای حضرت حسین

در روز عاشورا اندوه و نوحه‌خوانی همراه با بر سر و صورت زدن، گریه و شیون و تشنگی و مرثیه خوانی و آنچه که منجر به دشنام دادن به گذشتگان و لعن فرستادن بر آنان و وارد کردن افرادی بی‏گناه با گناهکاران می‏شود به طوری که به سابقین اولین در دین دشنام داده می‏شود، و اخبار مربوط به کشته شدن حضرت حسین که بسیاری از آنها دروغ هستند، خوانده می‏شوند.

هدف آنان از رواج دادن به این مسائل، گشودن باب فتنه و تفرقه بین امت اسلام است، چون به اتفاق مسلمانان این کارها نه واجب هستند و نه مستحب، بلکه برپایی نوحه‏خوانی و شیون و زاری برای مصیبت‏های قدیمی و گذشته از بزرگ‏ترین اموری هستند که خدا و پیامبر آن‏ها را حرام کرده‏اند[[150]](#footnote-150).

دروغ‏هایی که درباره‎ی کشته شدن حضرت حسین روایت می‏کنند

کسانی که جریان کشته شدن حضرت حسین را نقل کرده‏اند، موارد زیادی را به دروغ به آنها افزوده‏اند، همان‏گونه که به جریان کشته شدن حضرت عثمان دروغ‏هایی افزوده‌اند. همچنین به جنگ‌ها و فتوحات و مانند آنها چیزهایی افزوده‌اند.

برخی از کسانی که درباره‎ی اخبار کشته شدن حضرت حسین نوشته‏اند، همچون بغوی، ابن أبی‌الدنیا و برخی دیگر، اهل علم هستند، ولی با این وجود در آنچه که روایت می‏کنند اخباری منقطع و اموری باطل و بی اساس دیده می‏شود. اما آنچه که مصنفان بدون اسناد درباره‎ی کشته شدن حضرت حسین روایت می‏کنند بیشتر آنها دروغ هستند همانند ظاهر شدن نوری سرخ در آسمان در روز کشته شدن حضرت حسین که قبل از آن ظاهر نشده بود. این مطلب از امور پوچ و بی‏اساس است، و این سرخ رنگی همواره در آسمان ظاهر می‏شود و آن یک علت طبیعی از جانب خورشید دارد و به منزله‎ی شفق است. همچنین برخی می‏گویند: در آن روز هیچ سنگی در دنیا از زمین برداشته نمی‏شد مگر این که در زیر آن خون تازه‏ای یافت می‌شد. این هم یک دروغ آشکار است. اما آنچه که درباره‎ی به اسارت گرفتن زنان همراه حضرت حسین و چرخاندن آنان در سرزمین‏های مختلف و سوار کردن آنان بر شتران بی‏پالان ذکر کرده‏اندف همگی دروغ و بی اساس است، و به شکر خدا مسلمانان هرگز یک زن هاشمی را دشنام ندادند، و امت پیامبر هرگز اسیر کردن بنی‌هاشم را جایز ندانستند و هیچ یک از زنان آنان را بی‏حجاب و برهنه نبردند اما اهل هوی و هوس و جاهلان بسیار دروغ می‏گویند[[151]](#footnote-151).

چه کسی دستور قتل حضرت حسین را صادر کرد؟

افراد زیادی نقل کرده‏اند که یزید به قتل حضرت حسین دستور نداد و در این مورد هم غرضی نداشت بلکه او قصد داشت او را گرامی بدارد همان‏گونه که معاویه به او امر کرده بود. اما قصد داشت که مانع ولایت او شود و علیه او شورش کند. وقتی که حضرت حسین آمد و متوجه شد که اهل عراق او را تنها گذاشته‏ و او را تسلیم کرده‏اند، خواست که یا نزد یزید بازگردد و یا به محلی در کوه برود، اما آنان مانع رفتن او شدند تا این که او را اسیر کردند و با او جنگیدند تا این که مظلومانه شهید شد. خداوند از او راضی باد!.

وقتی خبر قتل او به یزید و خانواده‎ی یزید رسید، آنان را ناراحت کرد و به خاطر کشته شدن او گریستند. و یزید گفت: خداوند پسر مرجانه (یعنی عبیدالله بن زیاد) را لعنت کند! به خدا قسم اگر بین او و حضرت حسین رابطه‎ی خویشاوندی بود او را نمی‏کشت، و گفت: من از طاعت مردم عراق بدون کشتن حضرت حسین راضی می‏شدم. او برای خانواده‎ی حضرت حسین بهترین وسایل و امکانات را تدارک دید و آنان را به مدینه فرستاد، اما با این وجود از حضرت حسین دفاع نکرد و دستور نداد که قاتل او را به قتل برسانند و انتقام او را نگرفت.

سپس وقتی حضرت حسین کشته شد افرادی همراه با مختار بن ابی عبید ثقفی به بهانه‎ی خونخواهی او به پا خاستند و عبیدالله بن زیاد را به قتل رساندند. سپس وقتی مصعب بن زبیر آمد مختار را به قتل رساند. مختار دروغ‏گو بود و ادعا می‏کرد که به او وحی می‏شود[[152]](#footnote-152).

چه کسی با چوبدستی به دندان‏های پیشین حضرت حسین زد؟!

در روایت صحیح آمده که وقتی حضرت حسین کشته شد سر او به نزد عبیدالله بن زیاد آورده شد و او با چوبدستی بر دندان‏های پیشین او زد. در آن مجلس انس بن مالک و ابوبرزه اسلمی حضور داشتند. در صحیح بخاری به نقل از محمد بن سیرین به نقل از انس بن مالک آمده که ‏گوید: سر حضرت حسین به نزد عبیدالله بن زیاد آورده شد و آن را در یک تشت قرار دادند و او با چوبدستی خود بر آن زد، و در حسن و زیبایی آن چیزی ‏گفت. انس گفت: او بیشتر از همه به رسول خدا شباهت داشت، و با نوعی گیاه موی او رنگین شده بود.

همچنین در صحیح بخاری به نقل از ابونعیم آمده که ‏گوید: «شنیدم که مردی در مورد حکم مرد مُحرم که یک مگس را بکشد، از ابن عمر سؤال کرد، او گفت: ای اهل عراق! شما در مورد کشتن مگس سؤال می‏کنید در حالی که پسر دختر پیامبر را به قتل رساندید؟! و پیامبر فرمود: «آن دو (حسن و حسین) دو گل خوشبوی من در دنیا هستند»[[153]](#footnote-153).

با اسناد مجهول روایت شده که سر حضرت حسین در مقابل یزید بود و به نزد او آورده شد، و او بود که با چوبدستی بر دندان‏های پیشین حضرت حسین زد. با وجودی که این روایت، ثابت نشده، اما در آن مسأله‏ای هست که بر دروغ و ساختگی بودن آن دلالت دارد. صحابه‏ای که هنگام زدن چوبدستی بر دندان‏های او حاضر بودند در شام نبودند، بلکه فقط در عراق بودند[[154]](#footnote-154).

حضرت حسین مظلومانه کشته شد

اما شکی در این نیست که حضرت حسین مظلومانه شهید شد، همان‏طور که شهدای مظلوم دیگری همانند او کشته شدند، و قصد او از اول این نبود که مبارزه کند.

کشتن حضرت حسین از جانب کسانی که او را کشتند و در کشتن او دست داشتند و به آن راضی شدند، یک معصیت در برابر خدا و رسول اوست. مصیبتی بود که مسلمانان از خانواده‎ی او و غیر خانواده‎ی او به آن گرفتار شدند. کشتن حضرت حسین برای او شهادت و ارتقای جایگاه و منزلت عالی محسوب می‏شود. او و برادرش پیش از آن نیز به سعادتی از جانب خدا رسیده بودند که جز با تحمل بلا و مصیبت بدان نائل نمی‏شوند و سابقه‎ی آن دو همانند سابقه‎ی اهل بیت‏شان نبود. آن دو در آغوش اسلام و در عزت و امنیت تربیت یافتند که این یکی با مسمومیت مُرد[[155]](#footnote-155)، و دیگری کشته شد تا به این ترتیب به جایگاه خوشبختان و زندگی شهیدان نائل شوند. حال که این‏گونه است، پس در هنگام بروز مصیبت‏ها استرجاع (گفتن: إنا لله وإنا إلیه راجعون) و صبر واجب است[[156]](#footnote-156).

مردم نسبت به کشته شدن حضرت حسین سه دسته‏اند

مردم در قبال قتل حضرت حسین به سه دسته تقسیم شدند:

دسته‌ای معتقدند، حضرت حسین به حق کشته شد، چون او می‏خواست اتحاد مسلمانان را به هم بزند و جماعت را متفرق سازد، و در حدیث صحیح از پیامبر آمده که فرمود: «مَنْ جاءکم وَأَمْرُكُمْ عَلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ يُرِيدُ أَنْ يُفَرِّقَ جَمَاعَتَكُمْ فَاقْتُلُوهُ»[[157]](#footnote-157). «هر کس نزد شما بیاید در حالی که شما بر یک حاکمی اتفاق کرده‌اید، و او بخواهد جمع شما را متفرق سازد، او را بکشید». این دسته می‏گویند: حضرت حسین آمد در حالی که مسلمانان بر شخصی اتفاق کرده بودند، و او خواست جمع آنان را متفرق سازد.

دسته‎ی دیگری بر این باورند، او امامی بود که اطاعتش واجب بود و هیچ یک از امور ایمان جز با اطاعت از او عملی نمی‏شود، و هیچ جمعه و جماعتی بر پا نمی‏گردد مگر پشت سر کسی که او را دوست بدارد، و با هیچ دشمنی جز به اذن او جنگ نمی‏شود، و این‏گونه موارد.

اما دسته‎ی سوم که رأی میانه دارند و همان اهل سنت هستند که نه این را می‏گویند و نه آن را، معتقدند حضرت حسین مظلومانه شهید شد، و متولی امور امت نبود، و حدیث مذکور شامل او نمی‏شود، چون وقتی متوجه شد که با پسر عمویش مسلم بن عقیل چه کار کرده‏اند، از خواسته‎ی خود صرف نظر کرد و درخواست کرد یا به نزد یزید برود یا به مرزها برای جهاد برود و یا به وطن خود بازگردد، اما آنان این شرایط را برایش مهیا نکردند، و از او خواستند که اسیر آنان شود و این بر او واجب نبود[[158]](#footnote-158).

شیعه

پیدایش شیعه و تقسیم آنان به رافضیه و زیدیه

در دوران خلافت حضرت ابوبکر و حضرت عمر ب کسی نبود که شیعه نامیده شود، و شیعه نه به حضرت عثمان و نه به حضرت علی و نه دیگران اضافه نمی‏شود. وقتی حضرت عثمان کشته شد، مسلمانان دچار تفرقه شدند؛ گروهی به حضرت عثمان و گروهی به حضرت علی متمایل شدند، و دو گروه با هم جنگیدند. معاویه به ابن عباس گفت: تو بر آیین حضرت علی هستی؟ ابن عباس گفت: من نه بر آیین حضرت علی و نه بر آیین حضرت عثمان هستم بلکه من بر آیین رسول خدا هستم.

شیعیان اصحاب حضرت علی بودند و حضرت ابوبکر و حضرت عمر را مقدم می‏دانستند، و نزاع و درگیری فقط در مورد مقدم دانستن حضرت علی بر حضرت عثمان بود، و در آن زمان کسی امامیه و رافضی نامیده نمی‏شد.

اما عده‏ای که رافضی نامیده می‏شدند به این دلیل بود که وقتی زید بن علی بن حسین در زمان خلافت هشام در کوفه خروج کرد، شیعیان در مورد حضرت ابوبکر و حضرت عمر از او سؤال کردند و او بر آنان ترحم نمود، ولی گروهی او را ترک کردند او گفت: «رفضتمونی، رفضتمونی». «شما مرا ترک کردید. شما مرا ترک کردید». به این ترتیب رافضی نامیده شدند، و گروهی او را پذیرفتند و دنبال او رفتند و به دلیل انتساب به او زیدیه نامیده شدند، و از آن زمان شیعه به رافضی امامیه و زیدیه تقسیم شد.

بنابراین، شیعیان حضرت علی که همراه او مبارزه می‏کردند همراه با سایر مسلمانان بر مقدم بودن حضرت ابوبکر و حضرت عمر اتفاق نظر داشتند جز گروهی که این را انکار می‏کردند و مذمت می‏کردند. اینان با وجود تعداد اندک و حقارت و سستی و پراکندگی‏شان سه گروه هستند: گروهی درباره‎ی حضرت علی راه غلو و افراط را در پیش گرفتند و ادعای الوهیت او کردند. حضرت علی روزی بیرون آمد و آنان برایش سجده کردند. حضرت علی به آنان گفت: این چه کاری است؟ گفتند: تو همان هستی. گفت: من چه کسی هستم؟ گفتند: تو خدایی هستی که معبود برحقی جز او وجود ندارد. حضرت علی گفت: وای بر شما این کفر است، از آن برگردید و توبه کنید و گرنه گردن شما را می‏زنم. آنان در روز دوم و سوم نیز چنین کردند. او به آنان سه روز مهلت داد، چون به مدت سه روز از مرتد درخواست توبه می‌شود. اما وقتی آنان بر ‏ کار خود اصرار نمودند حضرت علی دستور داد چاله‏هایی از آتش آماده کنند. این چاله‏ها در کنار باب کنده حفر شدند و حضرت علی آنان را در آن آتش انداخت و گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لـما رأيت الأمر أمرًا منكرا| |  | أججت ناري ودعوت قنبرا |

«وقتی که کار آنان را امری ناپسند دیدم آتشم را بر افروختم و قنبر را صدا زدم».

گروهی هم به حضرت ابوبکر و حضرت عمر دشنام دادند. عبدالله بن سبأ این گروه را تأسیس نمود. حضرت علی خواست او را به قتل برساند اما او به مدائن گریخت. گروهی دیگر حضرت علی را بر حضرت ابوبکر و حضرت عمر برتر می‏دانستند. حضرت علی گفت: اگر به من خبر برسد که کسی مرا بر حضرت ابوبکر و حضرت عمر برتر دانسته است او را به حد شخص افترا زننده شلاق می‏زنم.

از حدود هشتاد طریق از حضرت علی روایت شده که او بر منبر کوفه گفت: بهترین این امت پس از پیامبرش، حضرت ابوبکر و سپس حضرت عمر است[[159]](#footnote-159).

این چیزی است که علمای بزرگ شیعه از گذشتگان و متأخرین به آن اعتراف می‏کنند. حتی کسی همچون ابوالقاسم بلخی این را ذکر می‏کند و می‏گوید: فردی از شریک بن عبدالله پرسید: کدام یک برتر‎‌اند، حضرت ابوبکر یا حضرت علی؟ او جواب داد: حضرت ابوبکر. فرد سؤال کننده به او گفت: تو که شیعه هستی این را می‏گویی؟! جواب داد: بله، هرکس این را نگوید شیعه نیست. به خدا قسم من به وسیله‎ی این چوبها طلسم شده بودم، و سپس گفت: آگاه باشید که بهترین این امت پس از پیامبرش حضرت ابوبکر و سپس حضرت عمر بودند. پس چگونه سخن او را نپذیریم و چگونه آن را تکذیب کنیم، به خدا قسم او دروغ‏گو نبود. عبدالجبار همدانی در کتاب تثبیت النبوة این را نقل کرده و می‏گوید: ابوالقاسم بلخی در نقض بر ابن راوندی به دلیل اعتراض او به جاحظ آن را ذکر کرده است[[160]](#footnote-160).

درمیان علمای حدیث کسی نیست که حضرت علی را بر حضرت ابوبکر و حضرت عمر برتر بداند

از حاکم نیشابوری که منسوب به تشیع است خواسته شد حدیثی در فضیلت معاویه بگوید. او گفت: از دل من نمی‏آید، از دل من نمی‏آید. او را به خاطر این امر زدند اما او چنین نکرد. او در «الأربعین» احادیثی ضعیف و حتی احادیثی جعلی در نزد بزرگان حدیث روایت می‏کند؛ مانند این روایت: «به جنگ با ناکثین، قانطین و مارقین بروید». اما تشیع او و امثال او از علمای حدیث مانند نسائی و ابن عبدالبر و امثال آنان به حدی نیست که حضرت علی را بر حضرت ابوبکر و حضرت عمر برتر بدانند. در میان علمای حدیث کسی نیست که حضرت علی را بر آن دو برتر بداند. بلکه نهایت علمای متشیع این است که او را بر حضرت عثمان برتر بدانند یا کلامی را از او ثابت کند و یا از ذکر محاسن کسانی که با او مبارزه کرده‏اند، خودداری کند، و این گونه موارد. چون علمای حدیث آن علم و شناختی که از احادیث صحیح دلالت کننده بر برتر بودن حضرت ابوبکر و حضرت عمر دارند، آنان را مقید و سالم می‌گرداند.

از میان کسانی که نوعی اشتغال به امر حدیث دارند، آنان که رافضی هستند همانند ابن عقده و امثال او، در نهایت همراه با آن‏چه که درباره‎ی فضائل حضرت علی آمده احادیث دروغ و جعلی می‏آورند، و نمی‏توانند آنچه را که به تواتر درباره‎ی فضائل شیخین آمده، کنار بگذارند در حالی که به اتفاق علمای علم حدیث این فضایلف از فضایل صحیح ذکر شده برای حضرت علی بیشتر و صحیح‏تر و در دلالت داشتن صریح‌ترند[[161]](#footnote-161).

تعداد فرقه‏های شیعه

اثنا عشریه، یا دوازده امامی، یکی از هفتاد فرقه از فرقه‏های شیعه است. به طور کلی فرقه‏های شیعه بسیار متعدد هستند، و فرقه‏های بزرگ آنان بیش از بیست فرقه‌اند[[162]](#footnote-162).

زیدیه:

مذهب زیدی‌ها راجع به برتری دادن میان حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت علی، و راجع به قضیه‎ی خلافت و شورش بر ائمه و راجع به احکام

زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب در زمان هشام بن عبدالملک در کوفه خروج کرد -امیر کوفه یوسف بن عمر ثقفی بود- . زید، علی بن ابی طالب را بر اصحاب رسول خدا برتر می‏دانست و حضرت ابوبکر و حضرت عمر را دوست داشت، و معتقد به شورش علیه ائمه‎ی جور و ستم بود. وقتی او در کوفه در نزد یاران خود که با او بیعت کرده بودند، ظاهر شد، از یکی از آنان توهین به حضرت ابوبکر و حضرت عمر شنید. زید کار آن فرد را ناشایست دانست، عده‏ای از کسانی که با او بیعت کردند، متفرق شدند و او به آنان گفت: شما مرا ترک کردید. سپس با یوسف بن عمر جنگید و کشته شد.

ابوحاتم بستی ‏گوید: زید بن علی بن حسین در سال بیست و دو هجری در کوفه کشته شد، و بر چوبی آویخته شد. او از فضلا و علمای اهل بیت بود، و شیعه مذهب او را بر می‏گزید. وقتی که بر صلیب بسته شد زاهدان شبانه نزد صلیب او می‏آمدند و در کنار او عبادت می‏کردند.

اشعری و سایرین نیز این را اظهار داشته و می‏گویند: آنان فقط به این خاطر که به قول زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب تمسک جستند، زیدیه نامیده شدند، و در زمان خلافت هشام بن عبدالملک در کوفه با یزید بیعت کردند.

اما شیعیان حضرت علی، بسیاری از آنان و یا اکثر آنان حضرت عثمان را مذمت می‏کنند و حتی زیدیه را که به حضرت ابوبکر و حضرت عمر رحمت می‏فرستند مذمت می‏کنند، و در میان آنان کسانی هستند که به حضرت عثمان دشنام می‏دهند و او را نکوهش می‏کنند. بهترین آنان کسی است که درباره‎ی حضرت عثمان سکوت می‏کند، نه به او رحمت می‏فرستد و نه او را لعن می‏کند.

شیعیان و معتزله در توحید، عدل، امامت و برتری دادن به حد زیادی مشارکت دارند.

بسیاری از بهترین شیعیان زیدیه می‏گویند: حضرت علی از حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان برتر بود، اما مصلحت دینی خلافت آنان را اقتضا می‏کرد، چون حضرت علی در دل بسیاری از مسلمانان جایی نداشت و بسیاری از نزدیکان مسلمانان را به قتل رسانده بود، و بر اطاعت از او توافقی وجود نداشت به این دلیل خلافت مفضول جایز شد.

بسیاری از بهترین شیعیان این را در نظر دارند، و آنان کسانی‌اند که گمان می‏کردند حضرت علی برتر است و خلافت حضرت ابوبکر و حضرت عمر را حق می‏دانستند که اشکالی در آن وجود ندارد. آنان بین این دو امر را این گونه جمع بسته بودند. عذر این گروه، اخبار و روایاتی هستند که شنیده‏اند و اموری هستند که آنان را به این گمان انداخته و اقتضا می‏کنند که حضرت علی بر آنان برتری داده شود.

شیخ الإسلام ابن تیمیه / وقتی احادیث امر به دست کشیدن از امرا را ذکر می‎کند همانند این سخن پیامبر که فرمود: «امرائی خواهند آمد که شما آنان را خوب می‏دانید و برخی را انکار می‏کنید. گفتند: آیا با آنان مبارزه نکنیم؟ فرمود: نه، تا زمانی که نماز بخوانند»[[163]](#footnote-163)، می‌گوید:

این حدیث بر این دلالت دارد که جایز نیست با شمشیر با آنان مخالفت کرد، همان‏گونه که خوارج، زیدیه، معتزله و گروهی از فقهاء و سایرین معتقدند که باید با والیان امر مبارزه‎ی مسلحانه کرد.

برخی از زیدیه، معتزله و خوارج می‏گویند: فسق همه‎ی نیکی‏ها را از بین می‏برد، و اگر همه‎ی نیکی‏ها از بین رفتند ایمان هم از بین می‏رود، و اگر ایمان از بین رود آن فرد کافر و مرتد می‏شود، و قتل او واجب می‏گردد.

نصوص کتاب و سنت و اجماع بر این دلالت می‏کنند که زناکار، سارق و تهمت زن کشته نمی‏شوند بلکه حد بر آنان جاری می‏شود، و این بیانگر آن است که آنان مرتد نیستند. همان‏گونه که خداوند می‏فرماید: ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩﴾ [الحجرات: 9]. «‏هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یكی از آنان در حق دیگری ستم كند و تعدی ورزد (و صلح را پذیرا نشود)، با آن دسته‌ای كه ستم می‌كند و تعدی می‌ورزد بجنگید تا زمانی كه به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی‌گردد و حكم او را پذیرا می‌شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و (در اجرای مواد و انجام شرائط آن) عدالت بكار برید، چرا كه خدا عادلان را دوست دارد‏».

زیدیه همانند معتزله معتقد به جاودانه شدن اهل گناهان کبیره در آتش جهنم هستند و امامیه در این زمینه دو قول دارند[[164]](#footnote-164).

خوارج پیشگامان و بزرگان این‏ رافضی‌ها هستند و رافضی‏ها اگر قدرت پیدا کنند از آنان بدترند

خوارج از دین بریده، در تکفیر اهل سنت و جماعت و در مبارزه با آنان پیشگامان این رافضی‌ها هستند. آنان برای اولین بار در اسلام (علیه مسلمانان) شمشیر کشیدند، و به طور کلی برخی از معتزله، زیدیه و فقها و غیر از این گروه‏ها همانند کسانی که همراه با عبدالله بن حسن بن حسین و برادرش ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسین و سایرین خروج کردند، در خروج علیه ائمه به وسیله‎ی شمشیر با خوارج موافق هستند.

این حالت عمومی اهل هوی و هوس همچون جهمیه است که کسانی را که با رأی و نظر آنان مخالفت می‏کنند، یا با قتل یا با حبس و یا با عزل و قطع رزق مجازات می‏نمایند. و رافضی‏ها اگر قدرت پیدا کنند از آنان بدترند. آنان با کفار دوستی و همکاری می‏کنند و با مسلمانانی که در رأی و نظرشان با آنان موافق نباشند دشمنی می‏کنند.

رافضی‏ها در اعتقاد از خوارج بدترند. اما خوارج در به کار بردن شمشیر و مبارزه کردن از آنان جسورتر و گستاخ‏ترند. در اظهار نظر و مبارزه با مسلمانان کارهایی کرده‏اند که سایر گروه‏ها که از جنس منافقانی هستند که چیزهایی را بر زبان می‏آورند که در دل ندارند، چنین نکرده‏اند.

سنت مستفیض از پیامبر و اتفاق اصحاب او ثابت شده که آنان اهل بدعت هستند و خطاکار و گمراه‌اند.

پس رافضی‏هایی که بیشر از همه از عقل و دین، صداقت، شجاعت، پرهیزکاری و همه‎ی خصلت‏های نیکو به دور هستند، چگونه خواهند بود[[165]](#footnote-165).

شری که در اثر خروج علیه حاکمان ایجاد می‏شود غالباً از خیر ناشی از آن بیشتر و بزرگ‏تر است

به ندرت کسی علیه امام صاحب قدرت خروج می‏کند مگر این که شر ناشی از اقدام او بیشتر و بزرگ‏تر از خیر آن باشد. همانند کسانی که در مدینه علیه یزید خروج کردند، و ابن اشعث که در عراق علیه عبدالملک خروج کرد، و ابن مهلب که در خراسان علیه پدرش خروج کرد، و ابومسلم صاحب دعوت که در خراسان علیه آنان خروج کرد و همانند کسانی که در مدینه و بصره علیه منصور خروج کردند و امثال این افراد.

نهایت این افراد این بود که یا شکست خوردند و یا پیروز شدند و حکومت و قدرتشان دوام نیاورد و عاقبت و سرانجام مناسبی برای آنان رقم نخورد. عبدالله بن علی و ابومسلم افراد زیادی را به قتل رساندند و هر دو توسط ابوجعفر منصور به قتل رسیدند. اما اهل حره و ابن اشعث و ابن مهلب شکست خوردند و یاران آنان نیز مغلوب شدند و نه دنیایی برایشان برقرار شد و نه دینی برایشان باقی ماند.

خداوند متعال به امری که نه صلاح دین و نه صلاح دنیا در آن محقق نشود امر نمی‏کند هر چند انجام دهنده‎ی این امر از بندگان پرهیزکار خداوند و از اهل بهشت باشد. بزرگان مسلمانان از خروج و مبارزه در فتنه نهی می‏کردند. بنابراین مطلب و به دلیل وجود احادیث صحیح، اهل سنت به این نتیجه رسیده که در فتنه‏ها جنگ ترک شود، و این را در عقایدشان ذکر می‌کنند و به صبر در مقابل ستم ائمه و ترک مبارزه با آنان امر می‏کنند[[166]](#footnote-166).

شیعه اساس هر فتنه و شری است

فتنه در اسلام فقط از طرف شیعه ظاهر می‎گردد، و آنان اساس هر نوع فتنه و شری بوده و محور فتنه‏ها هستند.

اولین فتنه‏ای که در اسلام به وجود آمد قتل حضرت عثمان بود که شیعیان در قتل او تلاش کردند، و این اولین فتنه بود. سپس در اطراف حضرت علی گرد آمدند، نه به خاطر دوستی با او و نه به خاطر دوستی با اهل بیت، بلکه فقط برای این که بازار فتنه را درمیان مسلمانان گرم نگه دارند. سپس همین کسانی که همراه حضرت علی بودند عده‏ای پس از آن، او را تکفیر و با او مبارزه کردند همانند خوارج که شمشیر آنان اولین شمشیری بود که بر جماعت مسلمانان کشیده شد.

برخی از خوارج به خلفای سه گانه توهین کردند همان کاری که رافضی‏ها کردند، و به واسطه‎ی آنان زندیق‏هایی همچون غالیه از نصیریه و دیگران و قرامطه باطنیه و اسماعیلیه و دیگران شکل گرفتند. بنابراین شیعیان منشأ هر نوع فتنه‏ای هستند.

از این رو می‏بینی که شیعیان از دشمنان اسلام که مرتد شده بودند، همچون پیروان مسیلمه کذاب دفاع کرده، با آنان اظهار همدردی کرده و می‏گویند: آنان مظلوم بودند. و از ابولؤلؤ کافر مجوسی دفاع می‌کنند، و در برابر مسلمانان با کفار همکاری می‏کنند و می‏خواهند کفر و اهل کفر غالب و چیره شوند[[167]](#footnote-167).

درمیان بزرگان و شیوخ رافضیه در هیچ زمینه‏ای از علوم اسلامی و زهد و سخن حق، امام و پیشوایی وجود ندارد

درمیان بزرگان و شیوخ رافضی در هیچ یک از زمینه‏های علوم اسلامی همچون حدیث، فقه، تفسیر، و قرآن امامی وجود ندارد بلکه شیوخ رافضی یا جاهل هستند و یا همانند شیوخ اهل کتاب زندیق هستند.

این کتاب‏های مسلمانان که در آنها زاهدان امت ذکر شده، یک رافضی درمیان آنان نیست. این افرادی که در میان امت به گفتن سخن حق مشهور هستند و در راه خدا سرزنش هیچ سرزنشگری آنان را باز نمی‏دارد، در میان آنان حتی یک رافضی هم وجود ندارد.

امامیه به طور کلی معتقد به صحت اسلام در باطن هستند به جز آن دسته از آنان که ملحدند و بسیاری از شیوخ شیعه در باطن بر غیر اعتقاد خود هستند: یا فلسفه باف ملحدند و یا موارد دیگر.

همچنین در میان اهل هر دینی فضلایشان را می‏بینی که غالباً به دین برحقّ اسلام می‌گروند و یا این که ملحد می‏شوند، مانند بسیاری از علمای نصارا که در باطن زندیق و ملحدند، و در میان‏شان هم عده‏ای نیز در باطن میل به دین اسلام دارند، چون فساد و بطلان دین نصارا برایشان محرز شده است.

برای هر انسان عاقلی معلوم و مشخص است که در میان علمای مشهور مسلمانان هیچ کس رافضی نیست بلکه همگی آنان بر جهل رافضی‏ها و گمراهی آنان اتفاق نظر دارند و همه‎ی کتاب‏های آنان شاهد این امر است. کتاب‏های همه‎ی طوایف همگی به این امر گواهی می‏دهند با وجود این که کسی آنان را مجبور نمی‏کند که به ذکر رافضی‏ها و جهل و گمراهی‏شان بپردازد، اما آنان دائماً از جهل و گمراهی رافضی‏ها سخن می‌گویند که با وجود آن به طور قطع مشخص می‏شود که آنان معتقدند، رافضی‏ها جاهل‏ترین و گمراه‏ترین مردم هستند و بیشتر از همه‎ی طوایف امت اسلام از هدایت به دورند[[168]](#footnote-168).

**از جمله‌ی آنان: ابن نعمان مفید، موسوی، طوسی، کراجکی، مراجعشان هستند**

از جمله‎ی شیوخ رافضی‏ها ابن نعمان مفید و پیروان او همچون کراجکی، ابوالقاسم موسوی، طوسی و امثال آنان می‌باشند.

رافضی‏ها در اصل، اهل علم و خبر از طریق نظر و مناظره و معرفت و شناخت ادله و موارد متعلق به آن‏ها همچون منع و معارضه نیستند. همچنین آنان در زمینه‎ی شناخت منقولات و احادیث و روایات و تشخیص صحیح آن‏ها از ضعیفشان، جاهل‏ترین مردمان‌اند.

اصل و اساس آنان در منقولات متکی به تاریخ‏های دارای اسناد منقطع است، و بسیاری از این تاریخ‌ها توسط افرادی که به دروغ و بی‏دینی مشهور هستند، جعل شده‏اند. علمای آنان به نقل و روایت افرادی چون ابو مخنف لوط بن علی و هشام بن محمد بن سائب و امثال این‏ها که در نزد اهل علم مشهور به دروغگویی هستند تکیه می‏کنند. با این وجود اینان از بزرگ‏ترین کسانی هستند که در نقل و روایت به آنها تکیه می‌کنند. همچنین آنان به کسانی که در نهایت جهل و افترا هستند و در کتاب‌ها نامی از آنان برده نمی‏شود و علمای اهل علم رجال آنان را نمی‏شناسند، تکیه می‏کنند.

طوسی استاد صاحب کتاب منهاج الکرامه، از جمله کسانی است که می‏گوید: خداوند موجب بالذات است. او معتقد به قدیم بودن عالم است همان‏گونه که در کتاب «شرح الإشارات» او آمده است. و در نزد عوام و خواص مشهور است که او وزیر اسماعیلیه باطنیه ملحد در «الـموت» بود. سپس زمانی که ترک‏های مشرک (هولاکو) آمدند به آنان پیشنهاد کرد که خلیفه و اهل علم و دین را به قتل برساند، و اهل صنایع و تجارت را که در دنیا به او نفع می‏رسانند، زنده بگذارد. او بر امور وقف مسلمانان استیلا یافت و مقدار فراوانی از آن را به علمای مشرکین و شیخ‌های ساحر مئاب نخشی و امثال آنان عطا می‏کرد.

وقتی او رصدخانه‎ی مراغه را به شیوه‎ی صابئی‏های مشرک بنا کرد کسانی که به اهل دین و آیین اسلام نزدیک‌تر بودند از آن ناچیزترین بهره را بردند و بیشترین بهره را افرادی همچون صابئی‌های مشرک، گروه‌های معطله و مشرکان می‌بردند که از اهل دین به دور بودند هرچند که آنان به وسیله‎ی نجوم و طب و مانند این‏ها ارتزاق می‏کردند.

مشهور است که او و پیروانش به واجبات و محرمات اسلام بی‏توجهی می‏کردند، و به واجبات‏ همانند نماز پایبند نبودند و از محارم خداوند همانند شراب خواری و فحشا و سایر منکرات پرهیز نمی‏کردند. حتی درباره‎ی آنان گفته می‏شود که در ماه رمضان نماز آنان فوت می‏شد و مرتکب امور فحشا و زشت می‏شدند و کارهایی دیگر انجام می‏دادند و آنان هیچ خودنمایی و قدرتی نداشتند مگر به همراه مشرکانی که دینشان از دین یهود و نصارا بدتر است.

بنابراین، هر چه اسلام در دوره‎ی مغول و سایر ترک‏ها قوی شد، قدرت اینان به دلیل مخالفت شان با اسلام و مسلمانان ضعیف‏تر شد. به همین دلیل، آنان در نزد «امیر تورون» مجاهد که در راه خدا شهید شد، و او پادشاه مغول غازان را به اسلام دعوت کرد، پایین‏ترین شأن و منزلت را داشتند. امیر تورون با پادشاه غازان عهد کرد که اگر اسلام آورد، او را کمک می‏کند. او مشرکان نخشیه ساحر و دیگران را که اسلام نیاوردند را به قتل رساند و فسادخانه‏ها را ویران نمود و بت‏ها را شکست و جمع آنها را کاملاً از هم پاشید و یهود و نصاری را ملزم به پرداخت جزیه کرد و آنان را خوار نمود. به سبب آن، اسلام و پیروان آن در دوره‎ی مغول قوی شدند.

به طور کلی قضیه‎ی طوسی و پیروان او در میان مسلمانان مشهورتر و معروف‏تر از آن است که توصیف شود. با وجود این، گفته می‏شود: او در اواخر عمرش نمازهای خود را جدی می‏گرفت، و به تفسیر بغوی و فقه و مانند این‏ها مشغول بود و اگر او از الحاد و بی‌دینی توبه کرده باشد خداوند نیز توبه را از بندگانش می‏پذیرد[[169]](#footnote-169).

حجت‏های آنان و نهایت جهل شان

درمیان گروه‏های اهل بدعت هیچ گروهی بیش از رافضی‏ها مشهور به استدلال سست و ضعیف نیست. استدلال آنان هرگز بر کسی جز بر یک جاهل و یا یک ظالم هوی پرست که آنچه موافق با میل او باشد چه حق و چه باطل، می‏پذیرد، اثر نمی‏کند.

بنابراین، درباره‎ی آنان گفته‌اند: آنان نه عقل و نه نقل و نه دین صحیح و نه دنیایی موفق دارند.

گروهی از علما گفته‏اند: اگر حکمی به جاهل‏ترین مردم نسبت داده شود، رافضی‏ها را در بر می‏گیرد، مثل این که کسی قسم بخورد که من با جاهل‏ترین مردم دشمن هستم. اما اگر به جاهل‏ترین مردم وصیت کرد، این وصیت درست واقع نمی‌شود، چون وصیت فقط برای نزدیکان و خویشاوندان می‌باشد[[170]](#footnote-170).

درمیان پادشاهان و وزرایی که اسلام را یاری دادند، یک رافضی یافت نمی‏شود. رافضی‏ها کجا یافت می‏شوند؟

خلفای سه‌گانه که سرزمین‏ها را فتح کردند و دین را در سر تا سر زمین آشکار کردند، یک نفر رافضی همراه شان نبود.

پس از آنان، بنی‏امیه، با وجود انحراف زیادی از آنان درباره‎ی حضرت علی، و دشنام دادن به او توسط بعضی از آنها، بر شهرهای اسلام غالب شدند و شرق و غرب را زیر سلطه‎ی خود در آوردند و اسلام در زمان آنان بسیار با عزت‏تر از دوران پس از آنان بود.

درمیان پادشاهانی که اسلام را یاری کردند و آن را بر پا داشتند و با دشمنان اسلام جنگیدند هیچ رافضی یافت نمی‏شود. و درمیان وزرایی که دارای سیره و سرنوشت ستودنی هستند، کسی رافضی نیست.

بیشتر رافضی‏ها یا در میان منافقان ملحد و زندیق و یا در میان جاهلانی که علمی به منقولات و معقولات ندارند و در دشت‏ها و کوه‏ها بزرگ شده‌اند یافته‏اند و از مسلمانان به دور بودند و با اهل علم و دین همنشینی نداشتند، یافت می‏شوند. یا این که آنان را در میان اهل هوی و هوس که از این طریق قدرت و یا مالی به دست می‏آوردند و یا به نسب خود تعصب می‏ورزیدند همان کاری که مردم جاهلیت می‏کردند، یافت می‏شدند.

رافضی را درمیان بدترین گروه‏ها همچون نصیریه، اسماعیلیه و ملحدهای طرقیه می‏توان یافت.

درمیان آنان دروغ، خیانت و خلف وعده دیده می‏شود که بر نفاق آنان دلالت می‏کند همان‏گونه که در صحیحین به نقل از پیامبر آمده که می‏فرماید: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلاَثٌ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ»[[171]](#footnote-171). «نشانه‏ی منافق سه تاست: هرگاه سخن بگوید دروغ می‏گوید، هرگاه وعده دهد خلف وعده عمل می‏کند و هرگاه امانتی به او سپرده شود، در آن خیانت می‏کند».

این خصلت‏های سه گانه را در هیچ یک از گروه‏های اهل قبله به اندازه‎ی رافضی‏‌ها یافت نمی‏شود[[172]](#footnote-172).

مذهب اثناعشریه بدعت‏ها و منکرات عظیمی را جمع کرده است

مذهب امامیه بدعت‏های ناپسند بزرگی را با هم جمع کرده است؛ چون آنان جهمیه، قدریه، و رافضیه هستند.

سخن گذشتگان و علما در مذمت هر یک از این دسته‏ها آن قدر زیاد است که فقط خدا تعدادش را می‏داند و کتاب‏هایی همچون کتاب‏های حدیث و روایات، فقه، تفسیر، اصول و فروع و غیره سرشار از این مذمت‏ها هستند.

این سه دسته از دیگر گروه‏های اهل بدعت‏ها، مثل مرجئه و حروریه بدترند.

اندیشمندان مسلمانان بر این امر اتفاق نظر دارند که در میان گروه‏های اهل قبله هیچ گروهی از گروه امامیه جاهل‏تر، گمراه‏تر، دروغ‏گوتر، بدعت‏گزارتر، نزدیک‏تر به هر نوع شری و دورتر از هر نوع خیری نیستند.

خداوند شاهد است که من با وجود بحث و مطالعه‏ام درباره‎ی شناخت سخنان و مذاهب مردم، مردی را نشناختم که در میان امت اسلام زبان صادقی داشته باشد، و به مذهب امامیه متهم باشد، چه رسد که در باطن به آن باور داشته باشد.

حسن بن صالح بن حی که یک فقیه زاهد بود به مذهب زیدیه متهم است. گفته می‏شود: این در حق او دروغ است، و به علاوه او در امامت حضرت ابوبکر و حضرت عمر شکی نداشته، کسی نگفته که او به حضرت ابوبکر و حضرت عمر توهین کرده است[[173]](#footnote-173).

اولین کسی که بدعت رفض را بنا نهاد یک منافق زندیق بود که قصد ایجاد فساد در اسلام را داشت

تعداد زیادی از اهل علم اظهار داشته‌اند که اولین کسی که بدعت رفض را بنا نهاد و قضیه‎ی منصوب شدن حضرت علی به عنوان امام و عصمت او را مطرح کرد، یک منافق زندیق بود که قصد ایجاد فساد در دین اسلام را داشت و می‏خواست با مسلمانان همان کاری را بکند که بولس با نصارا کرد. این قضیه در اواخر دوران خلفای راشدین بود. عبدالله بن سبأ و دار و دسته‎ی دروغگوی او این افترا را بنا نهادند. او نخست اظهار عبادت کرد و سپس امر به معروف و نهی از منکر نمود.

به شکر خدا در این امت همیشه گروهی هستند که حق را پشتیبانی می‏کنند و هیچ ملحد و بدعت‏گذاری نمی‏تواند با غلو خود آن را فاسد کند و یا بر حق پیروز شود. اما هر کس در گمراهی از او تبعیت کند، گمراه می‏شود.

هدف بافنده‌ی این موضوع، توهین به قرآن، پیامبر و دین اسلام بود. آنان احادیثی را جعل کردند که تصدیق آنها توهین به اسلام بود. و آن‏ها را بر گروه‏هایی عرضه کردند. عده‏ای که تابع امیال و هواهای نفسانی بودند به دلیل هوی و هوس خود آن‏ها را پذیرفتند و در حقیقت و ماهیت آنها دقت نظر نکردند. و عده‏ای که صاحب نظر و اندیشه بودند، در این عقاید اندیشیدند و دیدند که همه‌اش توهین به اسلام است، اما آن‏ها را پذیرفتند و به این دلیل به اسلام توهین کردند. حالا یا به دلیل فساد اعتقادشان در دین و یا به اعتقاد این که آن‏ها صحیح هستند، این عقاید را پذیرفتند.

از این رو، عموم زندیقها از این باب وارد شدند، و به واسطه‎ی دروغ‏هایی که رافضی‏ها انجام دادند، به توهین به دین اسلام پرداختند، و برای کسانی که از دروغ بودن آن اطلاع نداشتند، یک شبهه شد، اما برای کسانی که به حقیقت اسلام واقف بودند و شناختی عمیق از اسلام داشتند چنین نبود.

گروه‏های زیادی مانند اسماعیلیه و نصیریه و سایر گروه‏ها از زندیق‏های ملحد و منافق گمراه شدند، و اساس گمراهی‏شان، باورکردن دروغ‏های رافضیان بود که درباره‎ی تفسیر قرآن و حدیث ذکر می‏کردند.

بزرگان و ائمه‎ی عبیدی‏ها ادعاهای خود را با دروغ‏هایی که رافضی‏ها خلق کرده بودند، مطرح می‏کردند تا شیعیان گمراه در آن مورد ادعای آنان را می‏پذیرفتند. و به این ترتیب، آنان از توهین به صحابه به توهین به حضرت علی و سپس به پیامبر و سپس به الوهیت می‏رسیدند، همان‏گونه که این موارد را صاحب «البلاغ الأکبر والناموس الأعظم» برایشان ترتیب داده بود.

از این رو، رفض بزرگ‏ترین باب و دروازه‎ی ورود به کفر و بی‌دینی شد.

هرکس در کتاب‏های روایات که علمای منقولات بر صحت آن‏ها اتفاق نظر دارند و روایات‏ و منقولات متواتر در کتب حدیث همچون صحاح، سنن، مسانید، معجم‏ها، اسماء و فضایل و کتب اخبار صحابه و کتب سیره و مغازی و کتب تفسیر و فقه و سایر کتب بنگرد با تواتر یقینی پی خواهد برد که صحابه پیشوایان و ائمه‎ی هدایت و چراغ تاریکی‏ها بودند، و اصل و اساس هر فتنه و مصیبتی، شیعیان و کسانی بودند که به آنان ملحق شدند. و بسیاری از شمشیرهایی که علیه اسلام کشیده شدند از جانب آنان بود. همچنین پی می‏برد که اصل و ریشه‎ی آنان منافقانی هستند که دروغ‏هایی را به وجود آوردند، و آراء و نظرات فاسدی را بدعت گذاشتند تا به واسطه‎ی آن‏ها دین اسلام را از بین ببرند و کسانی را که صاحب خرد نیستند گمراه کنند[[174]](#footnote-174).

امیران آنها نیز هدفشان در حکومت، تباه کردن دین بود

بسیاری از شیعیان اعتراف می‏کنند که هدف آنان از حکومت، تباه کردن دین اسلام و دشمنی با پیامبر است؛ همان‏گونه که این موضوع از سخنان باطنیه و امثال آنان که جزو شیعه هستند، مشخص می‏شود. آنان اعتراف می‏کنند که در حقیقت اعتقاد به دین اسلام ندارند و فقط به دلیل کم عقلی شیعیان و جهل آنان، تظاهر به تشیع می‏کنند تا به واسطه‎ی آنان به اهداف و اغراض و امیال خود برسند. نخستین این افراد و بلکه بهترین آنان مختار بن ابی عبید کذاب است. او «امین شیعه» بود، و عبیدالله بن زیاد را به قتل رساند و تظاهر به یاری حضرت حسین نمود تا این که قاتل حضرت حسین را کشت. و به این ترتیب، به محمد بن حنفیه و اهل بیت نزدیک شد. سپس ادعای نبوت کرد و این که جبرئیل نزد او می‏آید. در صحیح مسلم به نقل از پیامبر آمده که فرمود: «سیکون فی ثقیف کذاب ومبیر»[[175]](#footnote-175). «درمیان قبیله‎ی ثقیف یک دروغگو و یک هلاک کننده خواهند آمد». دروغ‏گو همان مختار بود و هلاک کننده نیز حجاج بن یوسف ثقفی بود[[176]](#footnote-176).

غلات شیعه
اسماعیلیه، نصیریه و قرامطه باطنیه

اسماعیلیه

بنی عبید قداح که مدتی در مغرب اقامت داشتند و حدود دویست سال در مصر بودند به اتفاق نظر اهل علم و دین، ملحدند و نسب آنان باطل است. آنان نه در باطن و نه در دین نسبتی با رسول خدا ندارند، بلکه به دروغ نسب خود را بیان کردند و به تشیع تظاهر کردند تا به این طریق شیعه را به تبعیت خود درآورند؛ چون آنان کمتر از هر گروهی از عقل و دین بهره برده‏اند، و بیشتر از همه‎ی طوایف جاهل‌اند.

اما قضیه‎ی این عبیدی‏های منتسب به اسماعیل بن جعفر روشن‏تر از آن است که بر هر مسلمانی پوشیده بماند.

بنابراین، همه‎ی مسلمانانی که در میان طوایف شیعه مؤمن هستند از آنان اعلام بیزاری می‏کنند، و زیدیه و امامیه آنان را کافر و خود را از آنان مبرّا می‏دارند، و فقط اسماعیلیه‎ی ملحد خود را به آنان منتسب می‏کنند، کسانی که در میان‏شان کفری هست که د میان یهود و نصاری وجود ندارد. و ابن صباح برای آنان روش ‏ترور با چاقو را بنا نهاد[[177]](#footnote-177).

بزرگان اسماعیلیه همچون معز و حاکم و امثال آنان، ادعای داشتن علم غیب و کشف باطن شریعت و علو درجه می‏کردند که این ادعای آنان بزرگ‏تر از ادعای اثناعشریه برای امامانشان بود. و با وجود حلال کردن محرمات و ترک واجبات این امر را برای خود تضمین شده می‏دانند و به مردم می‏گویند: ما نماز، روزه، حج و زکات را از تو ساقط کردیم و به واسطه‎ی دوستی ما برایت بهشت را تضمین می‏کنیم، و ما در این مورد به طور قطع و یقین عمل می‏کنیم.

حقیقت قول اسماعیلیه تعطیل صفات خداست. اما پیروان «الناموس الأکبر والبلاغ الأعظم»[[178]](#footnote-178) که آخرین مرتبه در نزد آنان است، و از دهریه هستند، معتقدند که این عالم، فاعل و علت و خالقی ندارد.

آنان معتقدند بین ما و فلاسفه اختلافی وجود ندارد مگر درباره‎ی واجب الوجود. فلاسفه آن را قبول دارند در حالی که آن چیزی است که حقیقت و اساسی ندارد. آنان اسماء خدا و مخصوصاً اسم الله را مسخره می‏کنند. حتی برخی از آنان، آن را در کف پاهایش می‏نویسند و لگدمال می‏کنند.

اما غیر از این‏ها، معتقد به سابق و تالی هستند که در نزد فلاسفه از آنها به عقل و نفس و در نزد مجوس به نور و ظلمت تعبیر می‏شود. اسماعیلیه، ملحد و از نصیریه کافرترند[[179]](#footnote-179).

نصیریه

نصیریه از غلات رافضی هستند که قائل به الوهیت حضرت علی می‌باشند. آنان به اجماع مسلمانان از یهود و نصاری کافرترند. از جمله آیین نصیریه این است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أشهد أن لا إله إلا |  | حيدرة الأنزع البطين| |
| أشهد أن لا إله إلا |  | سلمان ذو القوة الـمتين |

«گواهی می‏دهم که هیچ معبودی جز حیدره(علی) دارای پیشانی خالی از مو و شکم بزرگ نیست».

«گواهی می‏دهم که هیچ معبودی جز سلمان دارای قدرت و قوت استوار نیست».

آنان می‏گویند: ماه رمضان اسامی سی مرد است. و سایر انواع کفر شنیع که وصف آنها طولانی است.

 نصیریه کسانی همچون تلمسانی، شیخ و رهبر قائلان به وحدت، را گرامی می‏دارند. تلمسانی به نصیریه گرایش یافت و برایشان کتابی را تصنیف کرد و آنان او را بسیار گرامی و بزرگ می‌دارند[[180]](#footnote-180).

قرامطه باطنیه

بدتر از اسماعیلیه، قرامطه بحرین، یاران ابوسعید جنابی هستند. آنان به طور کلی تظاهر به دین اسلام نمی‏کنند بلکه حجاج را به قتل رساندند و حجر الاسود را گرفتند و مدتی نزد آنان ماند. قضیه‌ای عبرت آمیز درباره‎ی آن پیش آمد تا این که بازگردانده شد[[181]](#footnote-181). با این وجود، آنان با اهانت نتوانستند بر کعبه مسلط شوند بلکه کعبه معظم و مشرف باقی ماند در حالی‏که آنان کفار و کافرترین خلق بودند[[182]](#footnote-182)**.**

تعطیل صفات خدا از شرک بزرگتر است

خداوند متعال مخلوقات را فقط برای عبادت خودش آفرید و در آنان غرایز را قرار داد تا به واسطه‎ی آن تا حد توان به عبادت او برسند. هر کس خداوند را عبادت نکند هلاک می‏شود، و خداوند این را نمی‏بخشاید که به او شرک ورزیده شود و همراه او کسی دیگر پرستش شود. پس کسی که عبادت خدا را تعطیل می‏کند و همانند فرعون و امثال او هرگز خدا را عبادت نکند چگونه خواهند بود؟ خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾ [النساء: 116]. «بی‌گمان خداوند شرک ورزیدن به خود را (از كسی) نمی‌آمرزد و بلكه پائین‌تر از آن را از هركس كه بخواهد (و صلاح بداند) می‌بخشد». تعطیل کم‌تر از شرک نیست بلکه بزرگ‏تر از آن است. و کسی که از عبادت خدا کبر دارد، جرمش بزرگ‏تر از کسانی است که خدا را عبادت می‏کنند و همراه خدا غیر او را هم عبادت می‏کنند، و خدا آنان را نمی‌بخشاید. پس این‏ها به طریق اولی بخشوده نمی‌شوند[[183]](#footnote-183).

علم به وجود صانع و حدوث عالم راه‌های زیادی دارد

هر نوع علم به وجود صانع و حدوث عالم راه‌های زیاد و متعددی دارد. اما طرق اثبات صانع قابل شمارش نیست بلکه آن چه جمهور علما بر آن هستند این است که اقرار به صانع یک امر فطری، ضروری و معروف در میان جماعت امت اسلام است. همچنین با ذات حدوث انسان، صانع او معلوم می‏شود، و همین گونه است حدوث هر چیزی که حدوثش مشاهده می‏شود. این روش در قرآن آمده است.

اما حدوث عالم می‏تواند با گوش و عقل به آن استدلال نمود. و می‏توان به ضرورت یا فطرت و یا مشاهده‎ی حدوث محدثات و یا با روش غیر از این‏ها به صانع علم پیدا کرد. سپس صداقت پیامبر با طرق دال بر آن که فراوان هستند، معلوم می‏گردد.

دلالت معجزات یکی از این طرق است، و طریق تصدیق در معجزات محصور نمی‏گردد. سپس با خبر دادن پیامبر و یا به وسیله‎ی عقل حدوث عالم معلوم می‌شود، مثل این که گفته ‏شود: بدون شک ما حوادث را مشاهده می‏کنیم مانند حدوث ابر، باران، کشتزار، درخت و حدوث خورشید و حدوث انسان و سایر حیوانات[[184]](#footnote-184) و حدوث شب و روز و سایر موارد، و به ضرورت عقل معلوم است که شیء حادث شده به ناچار باید حادث‌کننده داشته باشد، و تسلسل محدثات به این که یک محدِث یک محدِث دیگر داشته باشد و آن محدِث محدِث دیگری داشته باشد و تا بی نهایت، ممتنع است، و این تسلسل مؤثرات و علل و فاعلیت نامیده می‏شود، که به اتفاق نظر اهل عقلاء ممتنع است.

همچنین اگر گفته شود: موجود یا مخلوق است و یا مخلوق نیست، و مخلوق باید آفریدگاری غیر مخلوق داشته باشد. بر اساس این دو تقدیر، وجود موجودی که مخلوق نباشد ثابت می‏شود.

همچنین اگر گفته شود: موجود یا از غیر خود بی نیاز است و یا به غیر خود نیازمند، و فقیر و نیازمند، به غیر خود محتاج است و نیازش جز به واسطه‎ی یک بی‏نیاز از غیر خود مرتفع نمی‏شود. پس بر اساس این دو تقدیر، وجود موجودی بی نیاز لازم می‏گردد.

همچنین اگر گفته شود: موجود زنده یا خود به خود زنده است، یا زنده است و حیاتش را از غیر خود گرفته است، و هر آن‏چه که حیاتش را از غیر خودش بگیرد، آن غیر، به حیات شایسته‏تر است. و با این دو تقدیر، وجود یک موجود زنده که خود به خود زنده است، ثابت می‏شود.

همچنین اگر گفته شود: عالِم یا خود به خود عالِم است، و یا عالمی است که به دیگری علم آموخته است، و هر کس به دیگری علم بیاموزد، او شایسته است که عالم باشد، و اگر از غیر خودش چیزی نیاموخته باشد به خودی خود عالم است. بنابراین بر اساس این دو تقدیر، وجود عالم به نفس خود ثابت می‏گردد، و غیر از این دو تقدیر، تقدیر دیگری وجود ندارد.

حال وقتی که به غیر از این دو تقدیر ممکن نیست و بر اساس هر تقدیر عالم به نفس خود موجود است، زنده به نفس خود موجود است، بی نیاز به نفس خود موجود است، و قدیم واجب به نفس خود موجود است، وجود او در واقعیت امر لازم و عدم او ممتنع می‏شود، و آن مطلوب است[[185]](#footnote-185).

فرقه‎ی ناجیه وصف حال اهل سنت و جماعت است نه رافضی‏ها و سایر فِرق

حدیث فرقه‎ی ناجیه را صاحبان سنن همچون ابوداود، ترمذی و ابن ماجه و صاحبان مسانید همچون امام احمد و دیگران روایت کرده‏اند[[186]](#footnote-186).

تفسیر این حدیث از دو وجه روایت شده است: یکی این که هنگامی که از رسول خدا درباره‎ی فرقه‎ی ناجیه سؤال شد فرمود: «من كان على مثل ما أنا عليه اليوم وأصحابي». «کسانی هستند که بر آنچه که من و اصحابم امروز بر آن هستیم، باشند». در روایت دیگر فرمود: «هم الجماعة». «آنان جماعت هستند».

هر دوی این تفسیر‏ها با قول امامیه تناقض دارد، و اقتضا می‏کند که آنان خارج از این فرقه‎ی ناجیه هستند، چون آنان از جماعت مسلمانان خارج‌اند، و ائمه و بزرگان جماعت همچون حضرت ابوبکر، حضرت عمر و حضرت عثمان را همراه معاویه و پادشاهان بنی‏امیه و بنی‏عباس یا تکفیر می‏کنند و یا فاسق می‏دانند. آنان همچنین علما و پرهیزگاران اهل سنت و جماعت همچون مالک، ثوری، اوزاعی، لیث بن سعد، ابوحنیفه، شافعی، احمد، اسحاق، ابوعبید، ابراهیم بن ادهم، فضیل بن عیاض، ابوسلیمان دارانی و معروف کرخی و امثال این‏ها را یا تکفیر می‏کنند و یا فاسق می‏شمارند.

آنان بیشتر از هر کسی از شناخت سیره‎ی صحابه و اقتداء به آنان در دوران حیات پیامبر به دور هستند، و کسی جز عالمان به حدیث و منقولات و شناخت اخبار افراد ثقه، این را نمی‏شناسد.

آنان بیشتر از همه‎ی مردم نسبت به حدیث به دلیل کنار گذاشتن آن و دشمنی با اهل آن جهل و بی‌اطلاعی دارند.

پس اگر وصف فرقه‎ی ناجیه پیروی از صحابه در زمان رسول خدا باشد، و این شعار اهل سنت و جماعت است، بنابراین، فرقه‎ی ناجیه همان اهل سنت و جماعت هستند.

سنت آن چیزی است که پیامبر و یارانش در زمان خود حضرت بر آن بودند که شامل اقوال و کردار و تقریرات آن حضرت می‌شود.

اما جماعت کسانی‌اند که با هم اجتماع و یکپارچگی دارند و دینشان را فرقه فرقه نکرده و دچار حزب گرایی و گروه گرایی نشده‌اند. اما کسانی که دینشان را فرقه فرقه کرده و از فرقه‎ی ناجیه خارج هستند، خداوند، پیامبرش را از آنان مبرّا داشته است.

به این ترتیب، معلوم می‏شود که فرقه‎ی ناجیه وصف اهل سنت و جماعت است، و وصف رافضی‌ها نیست، و حدیث مذکور، فرقه‎ی ناجیه را به پیروی از سنتی که پیامبر و یارانش بر آن بوده‏اند و به همراهی با جماعت مسلمانان، توصیف کرده است.

اگر گفته شود: در حدیث فرموده است: «علی مثل ما أنا علیه الیوم و أصحابی» بنابراین کسانی که پس از پیامبر از این طریق خارج شدند، بر روش فرقه‎ی ناجیه نیستند و عده‏ای از مسلمانان نیز مرتد شدند، از فرقه ناجیه نیستند.

در جواب می‏گوییم: بله، این طور است و مشهورترین مردم که مرتد شدند دشمنان حضرت ابوبکر صدیق و پیروان آنان همچون مسیلمه کذاب و پیروان او و دیگران بودند، و رافضی‏ها آنها را دوست می‏دارند و می‏گویند: آنان بر حق بودند و حضرت ابوبکر صدیق به ناحق با آنان جنگید.

سپس کسانی که پیش از همه ارتدادشان آشکار بود، کسانی بودند که وقتی ادعای الوهیت حضرت علی را مطرح کردند، حضرت علی آنان را با آتش سوزاند. آنان سبئی‏ها پیروان عبدالله بن سبأ بودند که آشکارا به حضرت ابوبکر و حضرت عمر ب دشنام می‌دادند.

اولین کس از منتسبین به اسلام که آشکارا ادعای نبوت کرد، مختار بن ابی عبید بود که از شیعیان بود.

بنابراین، معلوم شد که بیشترین کسانی که مرتد شدند از میان شیعیان بودند، و هیچ ارتدادی بدتر از ارتداد اهل غلو همچون نصیریه و مرتدین اسماعیلیه باطنیه و مانند آنان دیده نشده است.

این نشان می‌دهد که مرتدینی که همواره مرتد می‏مانند و به گذشته و جاهلیت خود باز می‏گردند بیشتر به رافضی‏ها می‌چسبد تا به اهل سنت و جماعت، البته اگر در میان‏شان مرتدی باشد.

این حدیث بیان می‌دارد که فرقه‎ی ناجیه باید از هفتاد و دو فرقه جدا شود و دلالت می‏کند که هفتاد و دو فرقه همگی از همدیگر جدا هستند همان گونه که فرقه‎ی ناجیه از این فرقه‏ها جداست. در این حدیث چیزی که دلالت بر اشتراک هفتاد و دو فرقه در اصول عقاید داشته باشد، وجود ندارد بلکه ظاهر حدیث جز مخالفت همه‎ی هفتاد و سه فرقه با همدیگر را نشان نمی‏دهد. در این صورت معلوم می‏شود این افتراق مایه‎ی نکوهش است نه ستایش، و خداوند به اجتماع و همبستگی امر کرده و از تفرقه و اختلاف نهی فرموده است؛ می‏فرماید: ﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْ﴾ [آال‌عمران: 103]. «‏و همگی به رشته (ناگسستنی قرآن) خدا چنگ زنید و پراكنده نشوید». در جای دیگری می‏فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١٠٥ يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسۡوَدَّتۡ وُجُوهُهُمۡ أَكَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ فَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَ بِمَا كُنتُمۡ تَكۡفُرُونَ ١٠٦ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱبۡيَضَّتۡ وُجُوهُهُمۡ فَفِي رَحۡمَةِ ٱللَّهِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ١٠٧﴾ [آل‌عمران: 105-107]. «‏و مانند كسانی نشوید كه (با ترك امر به معروف و نهی از منكر) پراكنده شدند و اختلاف ورزیدند (آن هم) پس از آن كه نشانه‌های روشن (پروردگارشان) به آنان رسید، و ایشان را عذاب بزرگی است. (به یاد آورید روزی را كه در چنین) روزی، روهائی سفید و روهائی سیاه می‌گردند. و امّا آنان كه (به سبب انجام كارهای بد در پیشگاه پروردگارشان شرمنده و سرافكنده و بر اثر غم و اندوه) روهایشان سیاه است (بدیشان گفته می‌شود:) آیا بعد از ایمان (فطری و اذعان به حق) خود كافر شده‌اید؟! پس به سبب كفری كه می‌ورزیده‌اید عذاب را بچشید! ‏‏ و امّا آنان كه (به سبب انجام كارهای شایسته در پیشگاه آفریدگارشان سرافرازند و بر اثر شادی و سرور) روهایشان سفید است، در رحمت خدای غوطه‌ورند و جاودانه در آن ماندگارند!‏».

حال که چنین است، پس هر یک از طوایف که از جماعت بیشتر متفرق شده باشد و در درون خود هم بیشتر تفرقه داشته باشد بیشتر از همه‎ی طوایف شایسته‎ی نکوهش است، و هر کدام که کمترین تفرقه را دارد و کمتر از جماعت جدا شده است، به حق نزدیک‏تر است. از آنجا که امامیه بیشتر از سایر فرقه‌ها از سنت و جماعت متفرق و دورند مخصوصاً آنان در داخل خودشان نیز بیشتر از همه‎ی فرقه‏های امت اختلاف دارند و حتی گفته می‏شود: آنان هفتاد و دو فرقه هستند، پس بیشتر از همه‎ی فرقه‌ها از حق به دورند.

حسن بن موسی نوبختی و سایرین راجع به تعداد فرقه‏های شیعه کتاب‌هایی تصنیف کرده‏اند.

اما اهل سنت و جماعت از هر طائفه‏ی مخالفش کم‌ترین اختلاف را دارند. آنان در میان اهل اسلام گروهی میانه رو هستند همان‌گونه که اهل اسلام در میان اهل ادیان میانه رو هستند.

اهل سنت و جماعت در باب صفات خداوند متعال بین اهل تعطیل و اهل تمثیل هستند. رسول خدا فرموده است: «خير الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا». «بهترین امور وسط آن‌هاست». در این صورت اهل سنت و جماعت بهترین فرقه‏هاست.

آنان در باب قدر بین اهل تکذیب و اهل استدلال و احتجاج به آن هستند.

در باب اسماء و احکام، بین وعیدیه و مرجئه هستند.

در باب صحابه بین غلات و جفاکاران هستند.

درباره‎ی حضرت علی همچون رافضی‏ها غلو نمی‏کنند و همچون خوارج او را تکفیر نمی‏کنند. آنان حضرت ابوبکر و حضرت عمر را همچون رافضی‏ها و حضرت عثمان و حضرت علی را همانند خوارج تکفیر نمی‏کنند.

دورترین مردم از این طایفه‎ی هدایت شده و نصرت داده شده رافضی‏ها هستند، چون آنان در میان طوایف اهل هوی و امیال که منتسب به قبله هستند، جاهل‏ترین و ظالم‏ترین طایفه هستند.

گمراهی و گناه در هیچ طایفه‏ای از طوایف امت بیشتر از رافضی‏ها نیست، همان‏گونه که هدایت و راهیابی و رحمت در هیچ طایفه‏ای از طوایف امت بیشتر از اهل حدیث و سنت نیست که جز رسول خدا را یاری و نصرت نمی‏رسانند. اهل سنت برگزیدگان پیامبرند و پیامبر پیشوای مطلق آنان است. آنانی که از قول کسی حمایت نمی‌کنند مگر این که از قول پیامبر تبعیت کنند، و مقصود آنان تنها نصرت و یاری رساندن به خدا و پیامبر است.

هر چند صحابه و سپس اهل حدیث و سنت به هدایت و دین حق شایسته‏ترند و بیش از همه‎ی طوایف از گمراهی و گناه به دور هستند، اما رافضی‏ها عکس این هستند.

ادعای رافضی‏ها و سایر اهل هوی و هوس و کفر و بسیاری از گروه‏های غیر از آنان مانند خوارج و بسیاری از معتزله و جهمیه این است که فقط آنان اند که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‏اند نه غیر آنان، همانند یهود و نصاری که می‏گویند: ﴿وَقَالُواْ لَن يَدۡخُلَ ٱلۡجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوۡ نَصَٰرَىٰۗ تِلۡكَ أَمَانِيُّهُمۡۗ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١١١ بَلَىٰۚ مَنۡ أَسۡلَمَ وَجۡهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ فَلَهُۥٓ أَجۡرُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١١٢﴾ [البقرة: 11-112]. «‏و گویند: جز كسی كه یهودی یا مسیحی باشد هرگز (كس دیگری) به بهشت در نمی‌آید. این آرزو و دلخوشیهای ایشان است (و جز مشتی یاوه و سخنان ناروا نمی‌باشد). بگو: اگر راست می‌گوئید دلیل خویش را بیاورید. آری! هركس خالصانه روبه خدا كند و نیكوكار باشد، پاداش او در پیش خدایش محفوظ است، و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین خواهند گردید (و بهشت و سعادت اخروی در انحصار هیچ طائفه و نژاد خاصّی نیست)‏».

این امر به صورت عام برای هر کسی است که بر اساس اوامر خدا به خاطر او عمل می‏کند. پس عمل صالح، مورد امر واقع شده و سالم کردن نیت برای خدا، اخلاص برای خداوند است.

مراد از «اهل سنت» کسانی هستند که خلافت خلفای سه گانه را قبول دارند. بنابراین همه‎ی طوایف اسلامی به جز رافضی‏ها در این اصطلاح داخل می‏شوند.

و مراد از اهل حدیث و اهل سنت واقعی فقط کسانی هستند که صفات خداوند متعال را قبول داشته و معتقدند که قرآن مخلوق نیست و خداوند در آخرت دیده می‏شود، و قدر را قبول دارند و سایر اعتقاداتی که در نزد اهل حدیث و سنت معروف و مشهور هستند[[187]](#footnote-187).

حکم هفتاد و دو فرقه اگر در کفر و یا شرک واقع نشوند[[188]](#footnote-188)

این نشان می‎دهد که صحابه خوارج را تکفیر نکردند، این است که آنان پشت سر خوارج نماز می‏خواندند، و عبدالله بن عمر و دیگر صحابه پشت سر نجده حروری نماز می‏خواندند، و همچنین از او حدیث و فتوا می‏پذیرفتند، و همان‏گونه که یک مسلمان با مسلمانی دیگر صحبت می‏کند، با آنان هم صحبت می‏شدند همان‌گونه که عبدالله بن عباس هنگامی که نجده حروری کسی را نزد او فرستاد و درباره‎ی مسائلی از او پرسید، عبدالله بن عباس به او جواب داد، و این روایت در بخاری آمده است[[189]](#footnote-189). همان‏گونه که درباره‎ی مسائل مشهوری به نافع بن ازرق نیز جواب داد و نافع درباره‎ی مسائلی در قرآن با او مناظره می‏کرد همان‏طور که دو مسلمان با هم بحث و مناظره می‏کنند. سیره و روش مسلمانان همچنان به این ترتیب بوده و آنان را مرتد قرار ندادند، همانند کسانی که حضرت ابوبکرصدیق با آنان جنگید. این در حالی است که پیامبر در احادیث صحیح دستور به جنگ با آنان داده‌است.

همچنین سایر فرقه‏های اهل بدعت و هوی و هوس از شیعه، معتزله و دیگران نیز چنین هستند و هر کس هفتاد و دو فرقه را تکفیر ‏کند با کتاب و سنت و اجماع صحابه و تابعین واقعی آنان مخالفت کرده است.

این فرمایش پیامبر که فرمود: ثِنْتَانِ وَسَبْعُونَ فِى النَّارِ وَوَاحِدَةٌ فِى الْجَنَّةِ»[[190]](#footnote-190) از فرمایش خداوند بزرگ‌تر نیست که می‏فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلۡيَتَٰمَىٰ ظُلۡمًا إِنَّمَا يَأۡكُلُونَ فِي بُطُونِهِمۡ نَارٗاۖ وَسَيَصۡلَوۡنَ سَعِيرٗا ١٠﴾ [النساء: 10]. «‏بی‌گمان كسانی كه اموال یتیمان را به ناحق و ستمگرانه می‌خورند، انگار آتش در شكمهای خود (می‌ریزند و) می‌خورند. (چرا كه آنچه می‌خورند سبب دخول ایشان به دوزخ می‌شود) و (در روز قیامت) با آتش سوزانی‌ خواهند سوخت». و این فرمایش او که می‏فرماید: ﴿وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ عُدۡوَٰنٗا وَظُلۡمٗا فَسَوۡفَ نُصۡلِيهِ نَارٗاۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا ٣٠﴾ [النساء: 30]. «‏و كسی كه چنین كاری (یعنی خودكشی یا خوردن به ناحق اموال دیگران) را تجاوزگرانه و ستمگرانه مرتكب شود، او را با آتش دوزخ می‌سوزانیم، و این (عمل هم) برای خدا آسان است‏» و امثال این نصوص صریح که اشاره می‌کند هر کس چنین کند داخل آتش جهنم می‌شود.

با وجود این، ما برای کسی که مشخص شده که داخل آتش جهنم می‏شود، شهادت نمی‏دهیم که داخل آتش جهنم می‏شود؛ چون امکان دارد توبه کند، و یا حسنات از بین رفته داشته باشد یا این که خداوند به وسیله‎ی مصیبت‏ها و سایر موارد از او گذشت کرده باشد.

بسیاری از رافضی‏ها نه منافق هستند و نه کافر، بلکه برخی از آنان ایمان و عمل صالح دارند و برخی خطاکارند که امید مغفرت خدا برای آنان وجود دارد، اما جهل نسبت به معنای قرآن و حدیث خصلت همه‎ی آنان است، و در میان‏شان امامی از امامان مسلمانان در زمینه‎ی علم و دین وجود ندارد.

درمیان امامیه با وجود شدت جهل و گمراهی‏شان، عده‎ی زیادی در ظاهر و باطن مسلمان‌اند، و زندیق و منافق نیستند اما جهل دارند و از امیال خود تبعیت می‏کنند.

ارتداد گاهی از اصل اسلام صورت می‏گیرد، همانند ارتداد غلات از نصیریه و اسماعیلیه که این‏ها به اتفاق نظر اهل سنت و شیعه مرتد هستند. و گاهی ارتداد در بخشی از دین است همانند ارتداد رافضی‏های اهل بدعت و دیگران. و خدای متعال گروهی را می‏آورد که آنان را دوست دارد و آنان نیز او را دوست می‏دارند و با کسانی که از دین و یا بخشی از آن باز می‏گردند، مبارزه می‏کنند همان‏گونه که کسانی را می‏آورد که در همه‎ی زمان‏ها با رافضی‏های از دین بازگشته مبارزه می‏کنند[[191]](#footnote-191).

اهل بدعت‏ها اهل شبهات هستند

اهل بدعت، بدعت‏هایی را خلق کرده و آن‏ها را با آنچه که فرستادگان آورده‏اند، آمیخته‏اند، و دینشان را فرقه فرقه کرده و گروه گروه شده‌اند. پس در میان هر گروه عده‏ای بر حق و عده‏ای بر باطل هستند. آنان حقی را که با گروه دیگر است تکذیب و باطلی را که با خودشان است تصدیق می‏کنند، و در نتیجه شبهه ایجاد می‏شود، و گرنه باطل محض بر کسی مشتبه نمی‏شود.

این حال و وضعیت همه‎ی اهل بدعت است؛ چون آنان حق و باطل را با خود دارند. و آنان دینشان را فرقه فرقه و گروه گروه شده‌اند. هر گروهی با باطلی که همراه آن است آن حقی را که با گروه دیگر است تکذیب می‏کنند، همانند خوارج و شیعه.

خوارج فضایل ثابت شده امیر مؤمنان حضرت علی را تکذیب می‏کنند، و آن‏چه را که درباره‎ی فضایل حضرت ابوبکر و حضرت عمر ب روایت شده، تصدیق می‏کنند و آن‏چه که درباره‎ی تکفیر حضرت علی و تکفیر کسانی که او را دوست می‏دارند، بدعت کرده‏اند، تصدیق می‏نمایند.

شیعه آنچه را که درباره‎ی فضایل حضرت علی روایت شده، تصدیق می‏کنند و آن‏چه که درباره‎ی فضایل حضرت ابوبکر و حضرت عمر ب روایت شده، تکذیب می‏کنند، و آن‏چه را که درباره‎ی تکفیر حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان و توهین به آنان بدعت کرده‏اند تصدیق می‏کنند.

اهل سنت در اسلام در همه‎ی امورشان میانه رو هستند. آنان درباره‎ی حضرت علی مابین خوارج و رافضی‏ها هستند، و همچنین درباره‎ی حضرت عثمان مابین مروانیه و زیدیه هستند. همچنین درباره‎ی سایر اصحاب آنان مابین غلو کنندگان درباره‎ی آنان و توهین کنندگان به آنان هستند[[192]](#footnote-192).

اصول فقه شیعه

رافضی‏ها در دین خود عقلیات و شرعیاتی دارند[[193]](#footnote-193)

رافضی‏ها در دین خود عقلیات و شرعیاتی دارند که متأخرین آنان در زمینه‎ی عقلیات بر مذهب معتزله هستند به جز آنانی که به فلسفه می‏پردازند که یا فیلسوف هستند و یا آمیخته‏ای از فلسفه و معتزله هستند، و رافضی‏ بودن را هم به آن می‏افزایند.

اما در زمینه‎ی شرعیات، تکیه گاهشان آن چیزی است که از اهل بیت روایت می‏شود... ولی بیشتر آن‏چه که از اهل بیت نقل می‏شود دروغ است. و رافضی‏ها دانش و شناختی درباره‎ی اسناد و تمایز بین راویان ثقه و راویان غیر ثقه ندارند[[194]](#footnote-194).

تکیه‏گاه شیعیان در تفسیر

رافضی‏ها به حفظ قرآن و شناخت معانی و تفسیر آن و به دنبال ادله‎ی دال بر معانی آن اعتنا نمی‌کنند. کسانی از آنان همچون طوسی و موسوی که در زمینه‎ی تفسیر کتاب نوشته‏اند، تفسیر خود را از تفاسیر اهل سنت گرفته‏اند. در اینجا منظور از اهل سنت کسانی هستند که خلافت خلفای سه گانه را قبول دارند. بنابراین معتزله هم داخل در اهل سنت هستند، و رافضی‏ها در تفسیر منقولات از کلام معتزله کمک می‏گیرند. همچنین در بحث‏های عقلانی‏شان، هر چه درست است، آن را از اهل سنت گرفته‏اند. ویژگی آنان اعتقادشان درباره‎ی عیب‌جویی از صحابه و جمهور مسلمانان و ادعای تعیین امام و مانند این مسائل است[[195]](#footnote-195).

تکیه‏گاه شیعیان در حدیث

شیعیان در زمینه‎ی حدیث از شناخت اسناد و متن حدیث از همه بیشتر به دورند، و پیامبر و احوال او را نمی‏شناسند. بنابراین وقتی احادیثی را نقل می‏کنند، از همه‎ی مردم نسبت به آن جاهل‏ترند، و در هر کتابی آنچه را که موافق امیال آنان باشد، بیابند بدون شناخت آن حدیث آن را نقل می‏کنند.

اگر آنان آن چه را در کتاب‏هایی که از آن‏ها نقل می‏کنند مانند «تفسیر ثعلبی»، «فضائل صحابه» از احمد بن حنبل و «فضائل صحابه» از ابو نعیم و «زیادات قطیعی» موجود در کتاب احمد و «زیادات ابن احمد»، هم مطالب به نفع خود و هم مطالب علیه خود را نقل می‏کردند مردم حق خود را از آنان می‏گرفتند. اما آنان جز آنچه را که موافق امیال‌شان باشد، تصدیق نمی‏کنند[[196]](#footnote-196).

تکیه‏گاه شیعیان در فقه

اما درباره‎ی فقه، آنان بیش از همه‎ی مردم از فقه به دورند. اصل دینشان در شریعت همان مسائلی است که از برخی علمای اهل بیت، همچون علی بن حسین و پسرش ابوجعفر محمد، و جعفر بن محمد نقل می‏کنند. این افراد از بزرگان دین و سادات مسلمانان هستند، اما رافضی‏ها در اسناد به آنان نمی‏نگرند که آیا این نقل از آنان درست است یا نه. در واقع آنان هیچ شناختی به علم حدیث و اسناد حدیث ندارند. سپس هر گاه کسی از آنان چیزی را بگوید، آنان دلیل آن سخن را از کتاب و سنت از او نمی‏خواهند و با او مخالفت نمی‌کنند و آن‏چه را که مسلمانان درباره‌اش نزاع و اختلاف دارند، بنا به فرمان خدا و پیامبر، به خدا و رسولش ارجاع نمی‏دهند بلکه آنان برای خود سه اصل قرار داده‏اند:

هر یک از آنان امامی معصوم و به منزله‎ی پیامبر است و جز حق نمی‏گوید و کسی حق ندارد با او مخالفت کند و اگر کسی غیر از او درباره‎ی آن مطلب با او نزاع داشت به خدا و پیامبر ارجاع نمی‏دهند. و درباره‎ی او چیزهایی می‏گویند که او و اهل بیتش از آن مبرا هستند.

هر چیزی که یکی از آنها بگوید معلوم است که او گفته است: من هر آنچه را می‏گویم از پیامبر نقل می‏کنم[[197]](#footnote-197). کاش آنان به مراسیل تابعین همانند علی بن حسین قناعت می‏کردند بلکه آنان به ائمه‎ی متأخر همچون عسکری‌ها مراجعه می‌کنند و می‏گویند: هر چه که یکی از آنان بگوید، پیامبر آن را گفته است.

هر خردمندی می‏داند که عسکری‌ها همانند همتایان هاشمی خود در آن زمان بودند، و دارای علمی نبودند که آنان را از دیگران متمایز کند. آنان می‌خواهند هر چه را که یکی از آنان گفته، فرموده‎ی رسول خدا قرار دهند که خداوند آن را به منزله‎ی قرآن و سنت متواتر برای همه‎ی عالمیان فرستاده است. و این چیزی است که کسی دینش را بر اساس آن بنا نمی‌نهد مگر کسی که از همه‎ی مردم نسبت به روش اهل علم و ایمان دورتر باشد.

اجماع رافضی‏ها همان اجماع عترت است، و اجماع عترت معصوم است. عترت در نزد آنان دوازده نفر هستند، و ادعا می‌کنند هر آن‏چه که از یکی از آنان نقل شده، همه شان بر آن اجماع نموده‏اند.

این سخنان که برخی راست و برخی نسبت دادن دروغ به آنان است، برایشان به منزله‎ی قرآن و سنت و به منزله‎ی اجماع امت اسلام برای آنان در آمده است.

 برای هر عاقلی که از دین اسلام شناخت داشته باشد، تصور این امر بیش از نمک بسیار شور و حنظل بسیار تلخ برایش ناخوشایند خواهد بود، به خصوص اگر به روش‌های اهل علم هم شناختی داشته باشد، مخصوصاً مذاهب اهل حدیث و روایات صحیح شان که بدون شک از پیامبر معصومی که از روی هوی سخن نمی‏گوید، نقل شده‌اند.

کسانی که ادعای اجماع عترت دارند آن را درباره‎ی مسائلی قرار می‏دهند که نصی در باره‌اش نیست، و بلکه نص بر خلاف آن است. بنابراین آنان به دلیل و سند نمی‌نگرند و دنبال آن نمی‌روند بلکه همانند خارج شدن مو از خمیر از فقه و فهمِ دین خارج شده‏اند.

از آثار چنین حالتی این است که آنان هنگامی که در مساله‏ای بر سر دو قول که یکی صاحبش مشهور و شناخته شده است و دیگری صاحبش ناشناس است، اختلاف نظر پیدا می‏کنند، معتقدند، قول درست قول فرد ناشناس است. می‏گویند: اگر صاحب آن قول ناشناس باشد، این گفته از اقوال معصوم است. آیا این جز بزرگ‏ترین جهل چیز دیگری است؟!.

آنان به قیاس هم تکیه نمی‏کنند هر چند که قیاس جلی هم باشد[[198]](#footnote-198).

کتاب‏های رافضی‌ها درباره‎ی مسائل اختلافی، اصول فقه، شرح حال، زهد و پارسایی، عبادات و دعاها و سایر موارد

اگر هم کسی از آنان همچون موسوی و دیگران کتابی درباره‎ی مسائل اختلافی و اصول فقه نوشته باشند، اگر مسأله‎ی مورد نزاع بین علما باشد، حجت و استدلال موافقان خود را می‏گیرند و با استدلال آنان استدلال می‏کنند. و جواب موارد مخالف و معارض خودشان را با جواب آنان می‏دهند. و انسان ناآگاه و جاهل چنین می‌پندارد که این کتاب بزرگی درباره‎ی مسائل اختلافی و فقه و اصول فقه نوشته است، و نمی‏داند که قسمت عمده آن گرفته شده از کلام اهل سنتی است که آنان را تکفیر و با آنان دشمنی می‏کنند.

و آن چه که تنها خودشان نوشته‏اند، ارزش‌اش به اندازه‎ی مدادش هم نیست، چون مداد نفع می‏رساند و ضرر نمی‏رساند، اما این کار آنان ضرر می‌رساند و نفعی ندارد.

وقتی هم مسأله مخصوص به خودشان باشد، بر اصول سه گانه‎ی ذکر شده که در آن‏ها جهل و گمراهی آشکار وجود دارد، تکیه می‌کنند.

همچنین سخنان آنان درباره‎ی شرح حال، زهد و پارسایی، عبادات و دعاها و سایر موارد نیز این گونه است.

همچنین اگر به عبادات و اخلاق پسندیده‎ی آنان بنگری می‏بینی که بخشی از آن چیزی است که جمهور اهل سنت بر آن هستند[[199]](#footnote-199).

شیعه درباره‎ی هر آنچه که با اهل سنت در آن مخالفت می‏کنند، راه خطا را پیموده‌اند

خدای متعال عصمت را برای امت تضمین کرده است. عصمت امت زمانی تحقق پیدا می‌کند که تعدادی از علما را قرار دهد که هرگاه یکی در مسأله‏ای دچار خطا شد، دیگری درباره‎ی آن به درستی عمل کند تا این که حق ضایع نگردد. از این رو اگر قول برخی از آنان در مسائلی اشتباه باشد، صواب و درستی آن در قول دیگری است، و اهل سنت هیچ وقت بر گمراهی به اتفاق نظر نمی‏رسند.

 اما شیعه درباره‎ی هر آنچه که با اهل سنت در آن مخالفت می‏کنند، راه خطا را پیموده‌اند، همان‏گونه که یهود و نصارا درباره‎ی آنچه که با مسلمانان در آن مخالفت می‏کنند، راه خطا را پیموده‌اند.

امامیه در هیچ یک از مواردی که فقط به خودشان مربوط است و از جمهور مسلمانان جدا شده‌اند، به دلیل عقلی یا نقلی و نص و اجماع استناد نمی‏کنند[[200]](#footnote-200).

اهل سنت همان کسانی هستند که خداوند به واسطه‎ی آنان دینش را حفظ کرده است

مسلمانانی که در گذشته و حال دین اسلام را در شرق و غرب برپا می‏دارند، اهل سنت هستند.

رافضی‏ها تلاشی جز برای تباهی اسلام و کم ارزش کردن آن و ایجاد فساد و تباهی در اصول آن نداشته‏اند.

و مقدار اندکی از اسلام نیز که در بین آنهاست، به سبب برپا داشتن آن توسط جمهور مسلمانان است.

از این رو، قرائت قرآن در میان آنان اندک است، و هر یک از آنان که بسیار به خوبی قرآن حفظ کرده، آن را از اهل سنت آموخته است. همچنین در حدیث نیز فقط اهل سنت مشهور و قابل اعتماد هستند.

همچنین در زمینه‎ی فقه، عبادت، زهد، جهاد و مبارزه فقط گروه‏های اهل سنت مؤثر و مفید بوده‏اند، و همان اهل سنت‌اند که خداوند به واسطه‎ی آنان دین را از لحاظ علمی و عملی به کمک علما، عابدان و مبارزان آنان حفظ کرده است.

رافضی‏ها جاهل‏ترین مردم نسبت به دین اسلام هستند، و کسی چیز خاصی از جانب آنان ندیده است، مگر این که دشمن اسلام را شاد و دوست اسلام را ناراحت و آزرده می‌کند، و تمام سابقه‎ی آنان در اسلام تیره و تار است[[201]](#footnote-201).

فقه شیعه

احکام فرعی شیعیان سه دسته‏اند

بزرگان رافضی گمان می‏کنند که آنان شریعت خود را از ائمه دریافت کرده‏اند. در حالی که اغلب نظرات آنان در شریعت، موافق با مذهب اهل سنت است.

آنان در این زمینه مواردی جدا از مذاهب اربعه دارند که غیر از آنان سلف و ظاهریه و فقهای معتزله و گروه‏های دیگری آن‌ها را گفته‌اند. این موارد و موارد مشابه آن‏ها جزء مسائل اجتهادی است که کاری آسان برای مجتهدان و صاحب نظران است.

 آنان موارد زشت و ناپسند مخصوص به خود را دارند که کسی در آنها با آنان موافق نیست، و اصل و اساسی برای آنها در کتاب خدا و سنت پیامبر شناخته نشده و کسی قبل از آنان به این مسائل نپرداخته است[[202]](#footnote-202).

برخی از موارد ناپسند رافضی‌ها که در آن شبیه یهود و نصاری عمل کرده‎اند

درمیان طوایف منتسب به اسلام هیچ طایفه‎ای چون رافضی‏ها از اسلام بیگانه‌تر و دورتر نیست. از این رو می‏بینی که آنان در موارد خاص خودشان سخنانی در نهایت فساد دارند؛ مانند به تأخیر انداختن نماز مغرب تا طلوع ستاره که چون یهود عمل می‏کنند، در حالی که احادیث متواتری به نقل از پیامبر درباره‎ی تعجیل در نماز مغرب وجود دارد[[203]](#footnote-203).

یا همانند روزه گرفتن آنان دو روز قبل از مردم، همچون بدعت‌گران اهل کتاب که از روزه با رؤیت هلال به شمردن روزها عدول کرده‏اند و روزه را با حساب و شمردن روزها قرار داده‏اند. در صحیحین به نقل از پیامبر آمده که آن حضرت فرمودند: «إنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ لَا نَكْتُبُ وَلَا نَحْسُبُ»[[204]](#footnote-204). «ما امتی درس ناخوانده هستیم نه می‏نویسیم و نه حساب می‏کنیم». در جای دیگری می‌فرماید: «إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَصُومُوا، وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا»[[205]](#footnote-205). «هرگاه هلال ماه را دیدید روزه بگیرید و هرگاه هلال ماه را دیدید، بخورید». همچنین می‌فرماید: «فَإِنْ غُمَّ عَلَيْكُمْ فَاقْدُرُوا لَهُ»[[206]](#footnote-206). «هرگاه هلال ماه بر شما پنهان ماند، آن را حساب کنید». در روایتی دیگر آمده است: «فأکملوا العدة»[[207]](#footnote-207): «مدت آن را کامل کنید».

و همانند حرام دانستن برخی از انواع ماهی‏ها که همچون یهود نعمت‏های حلال را حرام می‏کنند.

و مثل کمک به کفار در جنگ با مسلمانان و ترغیب کفار برای مبارزه با مسلمانان که این مورد از هیچ یک از فرقه‏های امت دیده نشده است.

یا مانند نجس دانستن مایعاتی که اهل سنت با آن تماس داشته‏اند. این کار از جنس آیین سامره که رافضی‏های یهودند، می‌باشد. آنان در میان یهود همچون رافضی‏ها در میان مسلمانان هستند. و رافضی‏ها در موارد زیادی شبیه آنان هستند. سامری‏ها به هیچ پیامبری پس از موسی و هارون به غیر از یوشیع ایمان ندارند. همان‏گونه که رافضی‏ها فضل و امامت هیچ یک از خلفا و صحابه به غیر از حضرت علی را قبول ندارند.

سامری‏ها مایعاتی را که کسانی غیر از خودشان با آن تماس داشته‏ باشند، نجس می‏دانند. رافضی‏ها نیز چنین‌اند. رافضی‏ها جز گوشت حیواناتی که به وسیله‎ی خودشان ذبح می‏شوند، نمی‏خورند همان طور که رافضی‏ها نیز گوشت ذبح شده توسط اهل کتاب را حرام می‏دانند، و اکثر آنان ذبیحه‎ی جمهور اهل سنت را حرام می‏دانند؛ چون آنان مرتد شده‏اند و ذبح مرتد نزد آنان حلال نیست. سامری‏ها با وجود تعداد اندک و ذلت و خواری خود، کبر، بی خردی و حماقت و ادعاهای کاذب دارند و رافضی‏ها نیز این گونه‏اند.

رافضی‏ها نمازهای پنجگانه را سه تا قرار می‏دهند و همیشه نماز ظهر و عصر را با هم و مغرب و عشا را با هم می‏خوانند، و هیچ فرقه‏ای غیر از آنان چنین نمی‏کند، و این به دین و آیین یهودیان شباهت دارد؛ چون نمازها در نزد آنان سه تا هستند.

عبادت‌گران اهل غلو نماز چاشتگاه و نماز وتر و نماز شب را بر اصحاب خود واجب می‏گردانند و نماز در نزد آنان هفت وعده می‏شود و این همچون دین نصارا است.

رافضی‏ها نماز جمعه و جماعت را نه در پشت سر اصحاب و هم مذهبان خود و نه در پشت سر دیگران نمی‏خوانند مگر پشت سر امام معصوم، و امام معصومی هم ندارند. این مورد در میان هیچ یک از فرقه‏ به اندازه‎ی رافضی‏ها دیده نمی‏شود. سایر بدعت گزاران نماز جمعه و جماعت را جز پشت سر هم مذهبان خود نمی‌خوانند همان‏گونه که خوارج و معتزله و دیگران چنین عمل می‏کنند. اما شیعیان این نمازها را هیچ وقت نمی‏خوانند و این مختص رافضی‏هاست.

همچنین شیعیان در همه‎ی نمازها یا برخی از نمازها آمین نمی‏گویند و هیچ فرقه‏ای از امت اسلام این‏گونه نیستند بلکه این دین و آیین یهودیان است، و یهودیان به دلیل آمین گفتن مؤمنان به آنان حسادت می‏ورزند.

از گروهی از آنان نقل شده که گوشت شتر را حرام می‏دانند؛ چون حضرت عائشه سوار بر شتر شد. این از آشکارترین کفرهاست، و از جنس آیین یهودیان است.

بسیاری از عوام آنان می‏گویند: طلاق جز با رضایت زن جاری نمی‏شود، و علمایشان این را رد می‏کنند. این رأی را کسی غیر از آنان نگفته است.

شیعیان اعتقاد به امام منتظر موجود غائب دارند که چشمی او را ندیده و اثری از او دیده نشده است، و نه با حس و نه با خبر قابل شناخت نیست. و معتقدند، ایمان جز به واسطه‎ی او تحقق پیدا نمی‌کند.

همچنین برپایی مراسم سوگواری و نوحه‏خوانی و بر سر و صورت زدن و پاره کردن یقه‎ی جامه، بر سر پاشیدن خاکستر، آویختن گلیم و پشمینه و خوردن شوریجات تا این که تشنه شوند و آب نمی‏نوشند تا این که شبیه کسی شوند که مورد ظلم واقع شده و به قتل رسیده،[[208]](#footnote-208) از اعمال شیعیان است. این موارد از هیچ طایفه‏ای به غیر از آنان شناخته شده نیست. امور منحصر به رافضی‏ها که دلالت بر نهایت جهل و گمراهی‏شان دارند فراوانند.

 هیچ گروه و طایفه‏ای به غیر از اهل سنت و حدیث که پیرو احادیث پیامبر هستند از سایر طوایف جدا و متمایز نیستند. و رافضی‏ها در این مورد نیز بیش از دیگران از سایر طوایف جدا شده‌اند[[209]](#footnote-209).

شیعیان پاها را نمی‏شویند و خُفَّین را مسح نمی‏کشند

خداوند متعال می‏فرماید:

﴿فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِ﴾ [المائدة: 6]. «صورتها و دستهای خود را همراه با آرنجها بشوئید، و سرهای خود (همه یا قسمتی از آنها) را مسح كنید، و پاهای خود را همراه با قوزكهای آنها بشوئید».

لفظ آیه با آنچه به تواتر در سنت آمده، مخالفت ندارد. مسح اسم جنس است که دو نوع دارد: جاری کردن آب و بدون جاری کردن؛ همان‏گونه که عرب می‏گوید: «تمسحت للصلاة» «برای نماز در وضو مسح کشیدم». اگر مسح با جاری کردن آب باشد در این صورت غسل(شستن) است. مسح بر خفین و شستن دو پا در سنت به صورت متواتر از پیامبر نقل شده است[[210]](#footnote-210).

رافضی‏ها همچون خوارج با این سنت متواتر مخالفت می‏کنند؛ چون گمان می‏کنند که این کار با ظاهر قرآن مخالفت دارد. در حالی که تواتر شستن دو پا و مسح خفین بیشتر از تواتر قطع دست به خاطر یک چهارم دینار و یا سه درهم یا ده درهم یا مانند این موارد است.

ذکر مسح دو پا برای تنبیه و یادآوری در خصوص کم ریختن آب بر پا است، چون در شستنِ پا بسیار اسراف می‏شود. این عبارت، اختصار کلام است؛ چون اگر معطوف و معطوف علیه از جنس واحدی باشند به ذکر یکی از دو نوع اکتفا می‏شود.

در این آیه دو قرائت مشهور، کسره و نصب لفظ «أرجلکم» آمده است.

کسانی که آن را با نصب می‏خوانند، بسیاری از آنان می‏گویند: منظور شستن پا است، یعنی: «وامسحوا برءوسِکم واغسلوا أرجلَکم إلی الکعبین». این دو قرائت همانند دو آیه هستند.

کسانی که می‏گویند: این عبارت به محل جار و مجرور عطف شده، معنایش چنین است: «وامسحوا برءوسِکم وامسحوا أرجلَکم إلی الکعبین» «قسمتی از سرتان را مسح کنید وپاهایتان را تا قوزک‌ها مسح کنید».

این که بگویی: «مسحت الرِجلَ» «پا را مسح کردم»، مترادف عبارت «مسحت بالرجل» «قسمتی از پا را مسح کردم» نیست، چون وقتی فعل با حرف جر باء متعدی می‏شود منظور از آن الصاق است. یعنی چیزی را به آن مالیدم.

وقتی گفته شود: «مسحتُه» اقتضا نمی‏کند که به این معنی باشد که چیزی را به آن مالیدم بلکه بنابر اجماع فقط مسح با دست را اقتضا می‏کند.

در این صورت، مشخص می‏شود که منظور مسح پا با آب است. و این مجمل است که سنت آن را تفسیر می‏کند، همان‏طور که در قرائت مکسور بودن «أرجلکم» آمده است.

به طور کلی، در قرآن نفی ایجاب غسل (شستن) نیامده است، بلکه در آن ایجاب مسح آمده است. پس اگر فرض شود که سنت مقدار بیشتری از آن‏چه قرآن واجب کرده، واجب می‏کند این به معنای رفع و برداشتن معنای قرآن نیست، پس چگونه است وقتی سنت آن را تفسیر کند و معنایش را روشن نماید؟![[211]](#footnote-211).

رافضی‏ها کف و پشت پاهایشان را نمی‏شویند

در صحیح به نقل از پیامبر آمده که فرمود: «وَدِدْتُ أَنَّا قَدْ رَأَيْنَا إِخْوَانَنَا. قَالُوا أَوَلَسْنَا إِخْوَانَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: أَنْتُمْ أَصْحَابِى وَإِخْوَانُنَا الَّذِينَ لَمْ يَأْتُوا بَعْدُ. فَقَالُوا كَيْفَ تَعْرِفُ مَنْ لَمْ يَأْتِ بَعْدُ مِنْ أُمَّتِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلاً لَهُ خَيْلٌ غُرٌّ مُحَجَّلَةٌ بَيْنَ ظَهْرَىْ خَيْلٍ دُهْمٍ بُهْمٍ أَلاَ يَعْرِفُ خَيْلَهُ. قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: فَإِنَّهُمْ يَأْتُونَ غُرًّا مُحَجَّلِينَ مِنَ الْوُضُوءِ وَأَنَا فَرَطُهُمْ عَلَى الْحَوْضِ» «دوست داشتم که برادرانم را می‏دیدیم. گفتند: ای رسول خدا! مگر ما برادران تو نیستیم؟ فرمود: «شما اصحاب من هستید، برادران من آنانی هستند که هنوز نیامده‏اند». گفتند: ای رسول خدا! چگونه آن دسته از امتت را که هنوز نیامده‏اند می‏شناسی؟! فرمود: «بگویید: ببینم آیا مردی که اسبانی دارای دست و پاهای سفید داشته باشد و آن‏ها در میان اسبان سیاه باشند، آیا او اسبان خود را نمی‏شناسد؟» گفتند: آری، ای رسول خدا! فرمود:[[212]](#footnote-212) «آنان نیز در روز قیامت با چهره و دست و پاهای روشن به دلیل وضو گرفتن می‏آیند و من در پیشاپیش آنان بر حوض وارد می‏شوم...».

این حدیث بیان می‏کند که هر کس وضو بگیرد و صورت و دست و پاهای خود را بشوید جزو افراد روشن سیما و دست و پا نورانی قرار می‏گیرد. و این‏ افراد جمهور امت اسلام هستند که فقط حضرت ابوبکر و حضرت عمر را مقدم می‏دارند.

رافضی‏ها کف پاها و پشت پاهایشان را نمی‏شویند، پس پاهای آنان درخشان و نورانی نیستند. در صحیحین به نقل ار پیامبر آمده که فرمود**:**«وَيْلٌ لِلأَعْقَابِ وَبُطُونِ الأَقْدَامِ مِنَ النَّارِ». «وای بر پشت و کف پاها از آتش جهنم»[[213]](#footnote-213).

یک پنجم(خمس) درآمد و کار مسلمانان از آنان گرفته می‏شود و به جانشین معصوم در نزد رافضی‏ها پرداخت می‏گردد

علما درباره‎ی خمس آرای متفاوتی دارند، گروهی معتقدند خمس با وفات پیامبر ساقط شده، و هیچ یک از بنی‏هاشم مستحق چیزی از خمس نمی‏شود مگر این‏که در میان‏شان یتیم یا مسکینی باشد که به دلیل یتیم بودن یا مسکین بودن به او داده می‏شود. این مذهب ابوحنیفه و دیگران است.

گروهی بر این باورند، خمس برای نزدیکان ولی امر پس از خودش است، و هر ولی امری به نزدیکان خود عطا می‏کند. این رأی گروهی است که به گمانم حسن و ابوثور جزو آنان هستند. این قول از حضرت عثمان نیز نقل شده است.

عده‎ی دیگری معتقدند، خمس به پنج قسمت مساوی تقسیم می‏شود. این قول شافعی و قول مشهور احمد است.

گروهی دیگر می‏گویند: خمس بر اساس اجتهاد امام است، و خودش آن را در راه اطاعت خدا و پیامبر تقسیم می‏کند، همان‏گونه که فیء تقسیم می‏شود. این قول اکثر سلف است و رأی عمربن عبدالعزیز و مذهب اهل مدینه، مالک و دیگران است. همچنین این رأی، روایت دیگری از احمد است، و صحیح‏ترین اقوال است که کتاب و سنت نیز بر آن دلالت دارند.

اما آن‏چه که رافضی‏ها می‏گویند که یک پنجم کسب و کار مسلمانان از آنان گرفته شود و به کسی که جانشین معصوم می‏دانند، و یا کسی غیر از او داده می‏شود، این قول هرگز از جانب کسی از صحابه نه حضرت علی و نه دیگران و نه کسی از تابعین واقعی آنان و نه کسی از نزدیکان پیامبر، نه بنی‏هاشم و نه دیگران نقل نشده است.

تمام ‏آن‏چه که در این باره از حضرت علی یا علمای اهل بیت او همچون حضرت حسن، حضرت حسین، علی بن حسین، ابوجعفر باقر و جعفر بن محمد نقل می‏شود، دروغ نسبت به آنان است، و این خلاف روایات متواتر از سیره‎ی حضرت علیس است، چون او چهار سال و اندی خلافت را عهده‏دار شد و چیزی از اموال مسلمانان را نگرفت بلکه در ولایت او هرگز خمسی نبود.

نه حضرت علی و نه دیگران خمس اموالشان را ندادند. اما اموالی که از کفار به غنیمت گرفته شد بر اساس کتاب و سنت تقسیم می‏شد. اما در زمان او مسلمانان به دلیل فتنه و اختلافی که میان‏شان ایجاد شد وقتی را برای جنگ با کفار نیافتند.

همچنین ضرورتاً معلوم و مشخص است که پیامبر خمس اموال مسلمانان را نگرفت، و از کسی از مسلمانان خمس مالش را نخواست بلکه فقط صدقات را از آنان می‏گرفت[[214]](#footnote-214). و می‏فرمود که آل ‏پیامبر از آن بهره‏ای ندارند[[215]](#footnote-215). آن حضرت به آنان امر می‏کرد که با جان و مال خود جهاد کنند و او همان فیء را که خداوند نصیب مسلمانان می‏کرد، تقسیم و غنائم را بین مستحقان‌اش تقسیم می‏کرد و خمس و فیء را نیز به طور عادلانه میان مسلمانان تقسیم می‏نمود[[216]](#footnote-216).

رافضی‏ها متعه (ازدواج موقت) را جایز می‏دانند در حالی که متعه حتی در نزد اهل بیت حرام است

از پیامبر روایت شده که او پس از مدتی که ازدواج موقت را حلال کرده بود، آن را حرام کرد. همچنین این حدیث را افراد مورد اطمینان و ثقه در صحیحین و سایر منابع حدیثی به نقل از زهری از عبدالله و حسن دو پسر محمد ابن حنفیه از پدرشان محمد ابن حنفیه از علی بن ابی طالبس روایت کرده‏اند[[217]](#footnote-217) که وقتی ابن عباس ازدواج موقت را مباح دانست، حضرت علی به او گفت: تو انسانی گمراه هستی. پیامبر در سال خیبر، متعه و خوردن گوشت الاغ‏های اهلی را حرام اعلام کرد». این حدیث را زهری که عالم‏ترین و حافظ‏ترین اهل زمان خود در زمینه‎ی سنت بود و بزرگان و ائمه‎ی اسلام در زمان خودشان همچون مالک بن انس، سفیان بن عیینه و سایر افرادی که علم و عدل و حفظ آنان مورد توافق است، روایت کرده‏اند و محدثان در صحت و قبول این حدیث، اختلاف نظر ندارند. همچنین در حدیث صحیح آمده که پیامبر متعه را در جنگ‏ فتح مکه تا روز قیامت حرام اعلام کرد... رأی درست این است که متعه پس از این که در سال فتح مکه حرام شد، پس از آن دیگر حلال نشد.

از ابن عباس روایت شده که وقتی او حدیث نهی پیامبر از متعه را شنید، از نظر خود بازگشت[[218]](#footnote-218).

اهل سنت از آن‏چه که حضرت عمر و حضرت علی و سایر خلفای راشدین درباره‎ی متعه روایت کرده‏اند، تبعیت می‏کنند.

و شیعه با آنچه که حضرت علی از پیامبر روایت کرده مخالفت کرده و از قول مخالفان او تبعیت کرده‏اند.

همچنین خداوند پاک در کتاب خود فقط همسر و کنیز را مباح کرده است، و کامجویی از یک زن به صورت موقت جزو هیچ یک از این دو مورد نیست؛ چون آن زن اگر همسر بود، با شوهرش از همدیگر ارث می‏بردند، و عده‎ی وفات بر زن واجب می‏شد، و طلاق سه‏گانه بر او جاری می‏گردید؛ چون این‏ها احکام همسر در کتاب خداوند متعال است که می‏فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ٥ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ٦ فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ٧﴾ [المؤمنون: 5-7]. «‏و عورت خود را حفظ می‌كنند.‏ مگر از همسران یا كنیزان خود، كه در این صورت جای ملامت ایشان نیست. ‏اشخاصی كه غیر از این (دو راه زناشوئی) را دنبال كنند، متجاوز (از حدود مشروع) بشمار می‌آیند (و زناكار می‌باشند)». و در ازدواج موقت زنی که با او کامجویی می‌شود نه همسر است و نه کنیز. از این رو متعه به صراحت قرآن حرام شمرده شده است.

این که آن زن، مملوک و کنیز نیست مشخص است.

اما این که زن در ازدواج موقت، همسر نیست، بدین خاطر است که آثار نکاح درباره‎ی او منتفی است. از جمله آثار نکاح این است که نکاح موجب ارث بردن از یکدیگر و ثبوت عده‎ی وفات شوهر و طلاق سه‏گانه و نصف شدن مهریه با طلاق قبل از نزدیکی و سایر موارد است. خداوند متعال می‏فرماید: ﴿وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَآءَ ذَٰلِكُمۡ أَن تَبۡتَغُواْ بِأَمۡوَٰلِكُم مُّحۡصِنِينَ غَيۡرَ مُسَٰفِحِينَۚ فَمَا ٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِهِۦ مِنۡهُنَّ فَ‍َٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ [النساء: 24]. «این را خدا بر شما واجب گردانده است (پس آنچه را كه او بر شما حرام نموده است حرام بدانید و آن را مراعات دارید). برای شما ازدواج با زنان دیگری جز اینان (یعنی جز زنان مؤمن حرام) حلال گشته است و می‌توانید با اموال خود (از راه شرعی) زنانی را جویا شوید و با ایشان ازدواج كنید (بدان شرط كه منظورتان زنا و دوست‌بازی نباشد و) پاكدامن و از زنا خویشتندار باشید. پس اگر با زنی از زنان ازدواج كردید و از او كام گرفتید، باید كه مهریه او را (چنان كه مقرّر است بدون كم و كاست و در موعد خود) بپردازید».

در این آیه چیزی که دلالت کند متعه تا زمان مشخصی حلال است، وجود ندارد. خداوند در این آیه نفرموده که برای شما حلال است که تا زمان مشخصی از زنان کامجویی کنید بلکه می‏فرماید: ﴿فَمَا ٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِهِۦ مِنۡهُنَّ فَ‍َٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ [النساء: 24]. این آیه هر نوع کامجویی را که صورت گرفته، در بر می‏گیرد خواه حلال بوده باشد و یا از روی شبهه صورت گرفته باشد. از این رو در نکاح فاسد بر اساس سنت و اجماع، مهریه واجب می‏شود، و شخص کامجو اگر معتقد به حلال بودن متعه باشد و این کار را بکند، باید مهریه بپردازد. اما کامجویی حرام، این آیه شامل آن نمی‌شود؛ چون اگر کسی از زنی بدون عقد و با رضایت زن کام بجوید، این عمل، زناست و مهریه در آن نیست، و اگر زن به این کار مجبور شده باشد، اختلاف نظر مشهور در این باره وجود دارد[[219]](#footnote-219).

شیعیان عبارت «حی علی خیر العمل» را به اذان افزودند

شیعیان عبارتی را به اذان اضافه کرده‏اند که در زمان پیامبر نبوده است، و کسی نقل نکرده که پیامبر به چنین چیزی در اذان امر کرده است. این عبارت که شیعیان به اذان افزوده‌اند، عبارت «حی علی خیر العمل» است. نهایت آن‏چه که در این زمینه نقل می‏شود اگر صحیح باشد، این است که برخی از صحابه همچون ابن عمرب گاه گاهی این عبارت را برای تأکید می‏گفتند.

همان‏گونه که برخی از صحابه میان اذان و اقامه عبارت «حی علی الصلاة حی علی الفلاح» می‌گفتند. و این ندای امراء نامیده می‏شود، و برخی آن را تثویب می‏نامند. برخی از دانشمندان آن را جایز دانسته و اکثر علماء آن را مکروه دانسته‌اند، و کراهیت آن را از ابن عمر و پسرش و دیگران روایت کرده‏اند.

ما ضرورتاً می‏دانیم اذانی که بلال و ابن مکتوم در مسجد رسول خدا در مدینه می‏گفتند و ابومحذوره در مکه و سعد القرظ در قباء می‏گفت، این عبارت رافضی‏ها در آن نبود، و اگر این عبارت در اذان بود، قطعاً مسلمانان آن را نقل می‏کردند و از آن چشم پوشی نمی‏کردند، همان‏طور که چیزهایی ساده‏تر از آن را نقل کرده‌اند. پس معلوم می‏شود که این عبارت یک بدعت باطل است.

 این چهار فرد نامبرده به دستور پیامبر اذان می‏گفتند و از آن حضرت اذان را آموختند و در بهترین مساجد، یعنی مسجد مکه، مسجد مدینه، و مسجد قباء اذان می‏گفتند، و اذان آنان نزد عوام و خواص به تواتر نقل شده است.

پُرواضح است که نقل کردن اذان توسط مسلمانان از نقل اِعراب آیه‏ای مثل آیه‌ی: ﴿وَأَرۡجُلَكُمۡ﴾ و مانند این‏ها بیشتر و مهم‌تر است.

هیچ موردی از شعایر اسلامی چون اذان مشهور و معلوم نبوده و نیست؛ از این رو نقل و روایت آن از نقل سایر شعایر اسلامی بیشتر است.

اگر گفته شود: در کیفیت آن اختلاف نظر وجود دارد؟

در جواب گفته می‏شود: هر آنچه در روایات ثابت آمده همان سنت صحیح و روش درست پیامبر اکرم بوده است.

در آموزش اذان به ابومحذوره توسط پیامبر شک و تردیدی وجود ندارد، و در این آموزش، ترجیع (گفتن حی علی الصلاة و حی علی الفلاح) وجود دارد و اقامه به صورت دو تا دو تا همچون اذان می‌باشد[[220]](#footnote-220) [[221]](#footnote-221).

 ذکر هر عبارتی غیر از شهادتین در اذان از بزرگ‏ترین گمراهی‏هاست

همان طور که در شهادتین و اذان و نماز و سایر موارد جز ذکر خدا و پیامبر نیست، و اگر به غیر از خدا و پیامبر کسی از ائمه ذکر شود، این از بزرگ‏ترین گمراهی‏هاست[[222]](#footnote-222).

صلوات فرستادن فقط برای حضرت علی بدون دیگران اشتباه است

شیعه فقط بر حضرت علی صلوات می‏فرستند و بر غیر او صلوات نمی‏فرستند، و چنان وانمود می‌کنند که گویا صلوات در حق او امر شده و در حق دیگران به آن امر نشده است، و این کار به اتفاق همه‎ی دانشمندان اشتباه است. خدای متعال به صلوات فرستادن بر پیامبر خود امر کرده است. و پیامبر این دستور را به صلوات فرستادن بر خود و آل خود تفسیر کرده است. پس به تبع پیامبر بر همه‎ی آل او صلوات فرستاده می‏شود. آل پیامبر به اعتقاد شافعی و احمد کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام شد.

 گروهی از اصحاب مالک و احمد و سایرین بر این اعتقادند که آل حضرت محمد امت اوست. و دسته‏ای از صوفیه بر این باورند که آل حضرت محمد اولیاء امت او هستند که مؤمنان پرهیزگارند.

حنفی‌ها و دیگران می‏گویند: اگر از نظر جماعتی فقط بر حضرت علی صلوات فرستاده شود و بر سایر صحابه صلوات فرستاده نشود، و هرگاه او بر حضرت علی صلوات بفرستد، این گمان به وجود آید که او از این جماعت است، در این صورت صلوات فرستادن بر حضرت علی مکروه است تا گمان نشود که او رافضی است. اما وقتی معلوم شود که بر حضرت علی و سایر صحابه صلوات ‌فرستاده شود،، در این صورت صلوات فرستادن بر حضرت علی مکروه نیست. این نظر سایر ائمه و علما است، چون اگر در انجام یک مستحب یک مفسده‎ی قوی باشد آن عمل، دیگر مستحب نیست. از اینجا برخی از فقهاء معتقدند که اگر برخی از مستحبات برای مسلمانان به شعار و عادت خاص آنان تبدیل شوند باید ترک شوند. هر چند که ترک این کار واجب نیست. اما در انجام دادن این عمل، مشابهت با رافضی‌ها صورت می‌گیرد و دیگر سنی از رافضی مشخص نمی‏شود، و مصلحت تمایز از رافضی‌ها به جهت دوری از آنان و مخالفت با آنان از مصلحت این مستحب بیشتر است.

اما این یک امر عارضی است، و اقتضا نمی‏کند که امر مشروع همیشه مشروع نباشد. و اهل سنت صلوات بر غیر پیامبر اعم از امامان خودشان و دیگران واجب ندانسته‏اند، چون واجب کردن این امر از جمله بدعت‏های گمراه کننده و مخالف با شریعت خدای متعال است[[223]](#footnote-223).

اعلام رضایتِ فقط از حضرت علی و یا دوازده امام و یا کشیدن تصویر آنان بر دیوار و یا تلقین آنان بر میت بدعتِ ناپسند است. قصد آنان از این کار چیست؟

اهل سنت نمی‏گویند که نام بردن خلفاء در خطبه فرض است، بلکه می‏گویند: اکتفا کردن فقط به ذکر نام حضرت علی و ذکر نام دوازده امام بدعت ناپسندی است که کسی از صحابه و نه تابعین و نه بنی‏امیه و نه بنی‏عباس آن را انجام نداده‏اند. همچنین می‏گویند: دشنام دادن به حضرت علی و سایر پیشینیان صالح بدعتی ناپسند است. ناپسندتر از آن، کشیدن تصویر آنان بر روی دیوار و تلقین آنان به میت است که این یک بدعت ناپسندی است که ضرورتاً از دین اسلام معلوم می‏شود؛ چون این کار از بزرگ‏ترین بدعت‏ها در دین اسلام می‌باشد.

البته آنانی که شیعیان نام‏شان را می‌برند، قصدشان از این کار، دشمنی با سایر مسلمانان و کمک به کفار و منافقان و خاموش کردن نور هدایت و دین حقی است که خداوند، پیامبر را با آن فرستاده و وعده داده که آن را بر همه‎ی دین‌ها مسلط و پیروز گرداند. همچنین قصدشان از این کار، گشودن باب بی دینی و نفاق برای کسانی است که قصد تباه کردن امت اسلام را دارند.

اگر خطیب نام چهار خلیفه را ذکر نکند اشکالی بر او وارد نیست. فقط بسنده کردن به ذکر نام یکی از خلفا و رها کردن نام سه خلیفه‎ی اول که خلافتشان کامل‏تر و سیره‌شان برتر بود، امری ناپسند است. همان‏طور که حضرت عمر به دلیل این که ابوموسی نام او را بدون نام حضرت ابوبکر ذکر کرد کار او را ناپسند دانست. با وجودی که حضرت عمر آن موقع زنده و خلیفه‎ی وقت بود[[224]](#footnote-224).

آن‏چه که مشروع باشد به صرف انجام آن توسط اهل بدعت اعم از رافضی‏ها و دیگران، رها نمی‏شود

آن‏چه که ائمه‎ی اسلام بر آن هستند، این است که آن‏چه که مشروع باشد به صرف انجام آن توسط اهل بدعت اعم از رافضی‏ها و دیگران رها نمی‏شود؛ مانند مسطح کردن قبرها[[225]](#footnote-225). و سایه‏بان درست کردن برای قبر هر چند که این قول رافضی‏ها باشد.

همچنین مالک می‏گوید: سجده کردن بر چیزی غیر از جنس زمین مکروه است. رافضی‏ها هم سجده کردن بر غیر از زمین را درست نمی‏دانند.

همچنین احمد بن حنبل متعه‎ی حج را مستحب می‏داند و به انجام آن امر می‏کند. او و سایر علمای حدیث برای کسی که به صورت تنها و یا به صورت قارن احرام بسته، مستحب می‌دانند که آن را به عمره تغییر دهد و نیت تمتع کند؛ چرا که احادیث صحیح بر آن دلالت دارند. تا جایی که سلمه به امام احمد گفت: ای ابوعبدالله، تو وقتی برای اهل خراسان فتوا دادی که متعه‎ی حج صحیح است، قلب‏های رافضی‏ها را تقویت نمودی. او در جواب گفت: ای سلمه! از تو به من خبر می‌رسید که تو انسان احمقی هستی و من از تو دفاع می‌کردم اما حالا برایم ثابت شده که تو احمق هستی. من یازده حدیث صحیح از پیامبر در این زمینه سراغ دارم آیا آنها را به خاطر حرف تو رها ‏کنم؟

تمام آن‏چه که رافضی‏ها ناپسند می‏دانند، باطل نیست بلکه برخی از سخنان آنان سخنانی هستند که برخی از اهل سنت در آن‏ها با آنان هم نظر هستند، و برخی هم با آنان مخالف هستند در حالی که موافقان با آنان درست عمل می‏کنند. اما مهم این است که آنان هیچ مسأله‏ای مخصوص به خودشان را ندارند که در آن عقیده‏شان درست باشد[[226]](#footnote-226)**.**

فقهای اهل بیت

علمای اهل بیت ائمه‎ی اهل سنت نیز هستند

شیعیان به امامی دارای علم و زهد اقتدا نکرده‏اند مگر این که اهل سنت به او و به گروهی دیگر که در علم و زهد همانند او هستند بلکه از او عالم‏تر و زاهد‏تر هستند، اقتدا می‌کنند[[227]](#footnote-227).

علم حضرت علی

حضرت علی در زمان بعثت پیامبر ، به سن تمییز رسیده بود. او در آن‏چه از پیامبر روایت می‌کرد، مورد اطمینان و راستگو بود. یاران پیامبر در نقل حدیث از آن حضرت راست‏گوترین مردم بودند و در میان شان کسی نبود که به آن حضرت دروغ نسبت دهد.

حضرت علی دارای علم، بیان، دین، ایمان و سابقه و پیشگامی در اسلام است که بزرگ‏تر از آن هستند که فضیلتش این باشد که او شمشیری از شمشیرهای خداوند است، چون خاصیت شمشیر تنها جنگ و مبارزه است.

حضرت علی برخی از سنت را از حضرت ابوبکر آموخت.

علمای کوفه که با حضرت عمر و حضرت علی هم‏نشینی داشتند مانند علقمه، اسود، شریح و برخی دیگر، قول حضرت عمر را بر قول حضرت علی ترجیح می‏دادند. اما تابعین مدینه، مکه و بصره، این مسأله در نزدشان آشکارتر و مشهورتر از آن است که ذکر گردد. علم و فقه حضرت علی در کوفه فقط بنا به مقام و جایگاهش در کوفه و در نزد آنان در مدت خلافتش مشهور شد، و با وجود این، اهل کوفه قبل از این که حضرت عثمان به خلافت برسد، به قرآن و سنت علم داشتند.

علم آموختن حضرت معاذ به اهل یمن و جایگاه او در میان آنان بیشتر و بالاتر از حضرت علی بود. از این رو اهل یمن بیشتر از آن‏چه که از حضرت علی روایت کرده‌اند، از حضرت معاذ روایت کرده‏اند. و شریح و سایر بزرگان تابعین فقط در نزد معاذ بن جبل فقه و علم آموختند. و وقتی حضرت علی به کوفه آمد، شریح آنجا قاضی بود، و او و ابوعبیده سلمانی از غیر حضرت علی علم و فقه آموختند[[228]](#footnote-228).

بررسی روایاتی که راجع به علم حضرت علی نقل شده‎اند

این فرموده‎ی پیامبر : «أقضاکم علی» «شایسته‏ترین شما برای قضاوت حضرت علی است»، ثابت نشده و اسناد معتبری ندارد.

و این که حضرت عمر گفت: «حضرت علی از همه‎ی ما برای قضاوت شایسته‌تر است»، حضرت عمر این را فقط درباره‎ی حل و فصل خصومات در ظاهر گفته است، با وجود این که در باطن می‏تواند خلاف این باشد.

و حدیث: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» «من شهر علم و حضرت علی درِ آن است»، بسیار ضعیف‏ و بی اساس است. از این رو این روایت جزو روایات جعلی و ساختگی به شمار می‏رود هر چند که ترمذی آن را روایت کرده است. ابن جوزی آن را (در کتاب الموضوعات خود) آورده و بیان کرده که سایر طرق آن ساختگی هستند. دروغ بودن آن از خود متن‌اش معلوم است؛ چون اگر پیامبر شهر علم باشد و این شهر جز یک دَر نداشته باشد، و کسی جز یک نفر، علم او را دریافت نکند، در این صورت امور اسلام دچار تباهی و فساد می‏شود.

پس معلوم می‏شود که این روایت را یا یک زندیق نادان جعل کرده‏ و گمان کرده که این مدح است در حالی که این سخن، زندیق‏ها را به عیب و ایراد گرفتن بر اسلام سوق می‏دهد، که فقط یک نفر از او علم گرفته است.

به علاوه، این روایت مخالف چیزی است که به تواتر معلوم شده که علم پیامبر از طریق غیر حضرت علی به همه‎ی شهرهای اسلام رسیده است. اهل مکه و مدینه که مسأله در موردشان واضح و آشکار است. و همچنین اهل شام و بصره قضیه شان آشکار است، چون اینان جز مقدار اندکی از حضرت علی روایت نکرده‏اند. اما اکثر علم حضرت علی فقط در کوفه بود با وجود این اهل کوفه قبل از به خلافت رسیدن حضرت عثمان-صرف نظر از حضرت علی- به قرآن و سنت علم داشتند. و فقهای اهل مدینه دین را در زمان خلافت حضرت عمر آموختند[[229]](#footnote-229).

علوم باطلی که به حضرت علی نسبت داده‏اند

قرامطه باطنیه عقیده‎ی خود را به حضرت علی نسبت می‏دهند و اینکه خداوند یک علم باطنی خلاف ظاهر را به او عطا کرده است. در «الصحیح» به نقل از حضرت علی آمده که گفت: «وَالَّذِى فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَعْلَمُهُ إِلاَّ فَهْمًا يُعْطِيهِ اللَّهُ رَجُلاً فِى الْقُرْآنِ، وَمَا فِى هَذِهِ الصَّحِيفَةِ. قُلْتُ وَمَا فِى الصَّحِيفَةِ قَالَ الْعَقْلُ وَفَكَاكُ الأَسِيرِ، وَأَنْ لاَ يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ إلا فهما يؤتيه الله عبداً في الكتاب»[[230]](#footnote-230). «قسم به کسی که دانه را شکافت و روح را آفرید، پیامبر چیزی به من نگفت که به مردم نگفته باشد مگر آنچه که در این صحیفه است که عبارت است از: دیه‎ی عاقله و آزادی اسیر و این که مسلمان به خاطر قتل کافر، کشته نمی‏شوند. و خدا فهم این دو را در قرآن به یک بنده می‏دهد».

برخی از مردم سخن گفتن از حوادثی همچون جفر[[231]](#footnote-231) و غیره را به حضرت علی نسبت می‏دهند، و عده‏ای دیگر بطاقه[[232]](#footnote-232) و امور دیگری را به او نسبت می‏دهند که معلوم است حضرت علی از آن‏ها پاک و مبراست[[233]](#footnote-233).

حضرت علی علم غیب نداشت!

اگر بعضی از صحابه و یا افراد نیکوکار از برخی از امور آینده خبر دهند، این دلیل آن نیست که آنان از آینده باخبرند. افراط گرانی که حضرت علی را عالم به آینده می‌پندارند سخت در اشتباهند و این دروغی بیش نیست که بافته‌اند.

اطلاع از برخی مسائل آینده از ویژگیهای آن بزرگوار نبوده، و دانستن هر آنچه در آینده اتفاق می‌افتد نه در قدرت و توان ایشان است و نه در قدرت و توان دیگران.

از شواهدی که به صورت بسیار واضح و روشن نشان می‌دهند که حضرت علی از آینده اطلاع نداشت، این است که وی در ولایتش و در جنگهایش در زمان خلافتش چیزهایی را گمان می‌برد و انتظاراتی داشت که هیچ یک تحقق نیافت، و یا کاملاً عکس آن صورت گرفت. اگر ایشان گمان می‌برد که در جنگ با معاویه آنچه صورت گرفت به وقوع می‌پیوندد هرگز با ایشان نمی‌جنگید، چرا که اگر جنگ صورت نمی‌گرفت در مقام و عزت و قوت و پیروزی بود؛ چون بیشتر مردم طرفدار او بودند. و بیشترین سرزمین‌های اسلام از او فرمانبرداری می‌کردند، اما وقتی با آنها در افتاد قدرتش ضعیف‌تر شد، و بسیاری از سرزمینهایی که زیر فرمان او بود چون مصر و یمن به دشمنان پیوستند. و سرزمین حجاز گاهی با ایشان بود و گاهی با دیگران.

اگر می‌دانست با قضیه‎ی تحکیم دو قاضی به آنچه اتفاق افتاد حکم می‌کنند هرگز به تحکیم راضی نمی‌شد.

اگر می‌دانست یکی از قاضیان دیگری را گول می‌زند و او را برکنار می‌کند، کسی را که با برکناری او موافقت کند یا گول قاضی دیگر را بخورد، انتخاب نمی‌کرد.

و به رأی کسانی که به او گفتند فعلاً معاویه را در امارتش بگذار تا وضع کشور مستحکم شود، سپس اقدام به اجرای سیاست‌هایت کن، گوش می‌داد. این مشورت در واقع میان دوستان و اطرافیان آن حضرت بسیار سنجیده‌تر از آنچه صورت گرفت، بود.

خلاصه اینکه: اگر حضرت علی از آینده اطلاع ‌داشت، می‌دانست که قبول ولایت معاویه در ابتدای کار از جنگ صفین و از خونریزی و فساد و شر در آن، بسیار بهتر بود. در جنگ صفین نه تنها چیزی از مصلحت به دست نیامد بلکه خونهای بسیاری ریخته شد و فسادها و هرج و مرج‌های زیادی به بار آمد. اگر حضرت علی از آینده اطلاع داشت هرگز حاضر نمی‌شد این فساد و شر را بر این امر ترجیح دهد که از ابتدا معاویه را والی شام کند.

همچنین پشیمانی حضرت علی بر بسیاری از کارهایی که انجام داده بود، خود شاهدی است گویا از ندانستن آینده. او می‌گفت: بسیار ناتوان و درمانده‌ام، ولی عقب‌نشینی نمی‌کنم و با هوشیاری و ذکاوت بیشتر راهم را ادامه می‌دهم و این امرِ تکه پاره شده را به هم می‌دوزم.

و در شبهای صفین می‌گفت:«ای حسن، ای حسن، پدرت نمی‌دانست که کار به اینجا می‌کشد. چه خوش گفتند سعد بن مالک و عبدالله بن عمر، اگر کار درستی باشد حقا که اجر و پاداشی است بزرگ، و اگر کار اشتباهی باشد خطرش بسیار اندک است». این روایتی است که مصنفان آورده‌اند. و رأی امام حسن نیز بر ترک جنگ بود. روایت‌های صحیح بر درست بودن نظر امام حسن دلالت دارند. در بخاری از پیامبر اکرم آمده که ایشان فرمودند: «إِنَّ ابْنِى هَذَا سَيِّدٌ، وَسيصْلِحَ الله بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»[[234]](#footnote-234). «این پسر من آقا است، و به زودی خداوند بین دو گروه بزرگ از مسلمانان به واسطه‌ی او صلح و صفا برقرار می‌کند».

حضرت حسن و حضرت حسین ب، روایت، علم و زهدشان

حضرت حسن و حضرت حسین هنگامی که پیامبر وفات نمود خردسال و در سن تمییز بودند. بنابراین روایت این دو از پیامبر اندک است.

حضرت حسن از پدر خود و دیگران و حتی از تابعین علم می‏گرفت، و این نشانی از علم و تقوا و دیانت اوست.

اما اینکه آن دو در زمان خودشان زاهدترین و عالم‌ترین بودند، این سخنی بدون دلیل و بی اساس است[[235]](#footnote-235).

محمد بن علی بن ابی طالب (محمد بن حنفيه)

ایشان در سالی که حضرت ابوبکر وفات کرد، به دنیا آمد، و حضرت عمر را دید و از او و از پدرش و ابوهریره و عثمان و عمار بن یاسر و معاویه و دیگران روایت كرد.

پسرانش عبدالله، حسن، ابراهیم و عون، و سالم بن ابی‌جعد و منذر ثوری و ابوجعفر باقر و عبدالله بن محمد بن عقیل و عمرو بن دینار و محمد بن قیس بن مخرمه و عبدالأعلی بن عامر ثعلبی و دیگران از او حدیث نقل کرده‏اند. او به خدمت معاویه و عبدالملک بن مروان نیز آمده است ([[236]](#footnote-236)).

ابن عباس ب، روایت و فتواهای او

ابن عباس از چندین صحابه روایت می‏کند: او از حضرت عمر، ابوهریره، عبدالرحمن بن عوف، زید بن ثابت، ابی بن کعب و اسامه بن زید و چندین نفر از مهاجرین و انصار حدیث روایت می‏کند.

روایت او از حضرت علی بسیار کم است و صاحبان صحیح‏ حدیثی از او به نقل از حضرت علی روایت نکرده‌اند، و حدیث او را از حضرت عمر، عبدالرحمن بن عوف و ابوهریره و دیگران روایت کرده‌اند.

همچنین ابن عباس تفسیر را از حضرت عمر یاد گرفت. ابن عباس از ابن مسعود و سایر صحابه‏ای که چیزی از حضرت علی نیاموخته‏ بودند و تفسیر ثابت شده‏ای از او که در دست مسلمانان مشهور باشد وجود ندارد، آموخت.

کتاب‏های تفسیر و حدیث سرشار از روایاتی از صحابه و تابعین هستند که در آن‏ها روایت از حضرت علی بسیار اندک است.

ابن عباس بر اساس گفته‎ی حضرت ابوبکر و حضرت عمر فتوا می‏داد، و در مسائلی با حضرت علی بحث و مناظره کرد. مثلاً بخاری در صحیح خود روایت کرده، ‏گوید: «تعدادی زندیق را نزد حضرت علی آوردند و حضرت علی آنان را سوزاند. این خبر به ابن عباس رسید، او گفت: اگر من بودم آنان را نمی‏سوزاندم؛ چون پیامبر نهی کرد از اینکه کسی را با عذاب خداوند، عذاب داده شود، و من آنان را به قتل می‏رساندم، چون رسول خدا فرمود: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»[[237]](#footnote-237). «هر کس دینش را تغییر دهد، او را بکشید». این خبر به حضرت علی رسید و گفت: وای بر ابن عباس! چقدر خُرده گیر و دقیق است![[238]](#footnote-238).

علی بن حسین، روایت او و آن‏چه که از او روایت شده است، و مناقب این بزرگوار

او بیشتر از آن ‏که از حضرت حسین علم بیاموزد، از دیگران علم آموخت. حضرت حسین در سال61 در حالی که علی کم سن و سال بود، شهید شد. وقتی که او به مدینه بازگشت از علمای اهل مدینه علم آموخت. علی بن حسین از مادران مؤمنان - عائشه، ام سلمه، و صفیه- و از ابن عباس، مسور بن مخرمه و ابورافع غلام پیامبر و مروان بن حکم و سعید بن مسیب و سایرین علم آموخت.

تمجید و تعریف علما از علی بن حسین، و مناقب او فراوان است.

زهری می‏گوید: در مدینه کسی را بهتر از علی بن حسین نیافتم. یحیی بن سعید انصاری می‏گوید: او بهترین هاشمی است که من در مدینه دیده‏ام. حماد بن زید می‏گوید: به سخنان علی بن حسین گوش فرا داده‏ام ـ و او بهترین هاشمی بود که من دیدم ـ، که می‏گفت: «ای مردم، ما را با حب اسلام دوست بدارید. حب شما نسبت به ما همواره برایمان مایه‎ی عار شده است». محمد بن سعد در الطبقات نام او را آورده و می‌گوید: عارم به ما خبر داد و گفت که حماد به ما خبر داد. سپس ابن سعد می‏گوید: گفتند: علی بن حسین مورد اطمینان و مورد اعتماد بود و حدیث فراوان داشت و بلندمرتبه و ارجمند بود.

از شیبه بن نعامه روایت شده که می‏گوید: علی بن حسین به بخل متهم بود.، وقتی او فوت کرد، مردم دیدند که او مخفیانه معاش اهل یکصد خانه را در مدینه تأمین می‏کرد.

خشوع و صدقه دادن در پنهانی و سایر فضایل او مشهور است. حتی او به خاطر صلاح و دین خود از همنشینی با بزرگان می‏گذشت و با زید بن اسلم غلام حضرت عمر بن خطاب همنشینی و رفت و آمد داشت در حالی که او جزو بهترین تابعین اهل علم و ایمان بود. به او گفته می‏شد: مجالس قوم خودت را رها می‏کنی و با این شخص همنشینی می‏کنی؟! او در جواب گفت: انسان جایی می‏نشیند که صلاح قلب خود را آنجا بیابد.

ابوسلمه بن عبدالرحمن، یحیی بن سعید انصاری، زهری، ابوزناد، زید بن اسلم و پسرش، و ابوجعفر از او حدیث روایت کرده‏اند.

محمد بن علی، باقر، کسانی که او از آنان علم آموخته و کسانی که از او حدیث روایت کرده‏اند و علم او محمد بن علی باقر از بهترین اهل علم و دین است.

گفته می‏شود: او به این دلیل باقر نامیده شد چون علم را شکافت، نه به خاطر این که در اثر سجده پیشانی‏اش شکافته شده بود.

او علم را از جابر و انس بن مالک فرا گرفت، و همچنین از ابن عباس و ابوسعید و سایر صحابه و سعید بن مسیب و محمد بن حنفیه و عبدالله بن ابی رافع کاتب حضرت علی حدیث روایت کرده است.

ابواسحاق همدانی و عمرو بن دینار، زهری، عطاء بن ابی رباح و ربیعه بن ابی‌عبدالرحمن و اعرج در حالی که از او مسن‏تر است، و پسرش جعفر و ابن جریج و یحیی بن ابی کثیر و اوزاعی و دیگران از او حدیث روایت کرده‏اند.

اما این که او عالم‏ترین اهل زمانش بوده است، این نیاز به دلیل دارد. زهری از هم عصران اوست که در نزد مردم نسبت به احادیث پیامبر و احوال و سخنان او از باقر عالم‏تر است[[239]](#footnote-239).

جعفر بن محمد (صادق)

جعفر صادق س از بهترین‏های اهل علم و دین است.

او از جدش، پدر مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق و محمد بن منکدر و نافع -غلام ابن عمر- و زهری و عطاء بن ابی رباح علم آموخت.

یحیی بن سعید انصاری، مالک بن انس، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، ابن جریج، شعبه، یحیی بن سعید قطان، حاتم بن اسماعیل، حفص بن غیاث و محمد بن اسحاق بن یسار از او روایت کرده‏اند.

عمرو بن ابی مقدام می‌گوید: وقتی من به جعفر بن محمد نگاه می‏کردم می‏دانستم که او از سلاله‎ی پیامبران است. مالک از هیچ یک از ذریه‎ی او روایت نکرده، فقط از جعفر نُه حدیث روایت کرده است. او از هم عصران ابوحنیفه است، و ابوحنیفه با وجود شهرت علمی جعفر از وی علم فرا نگرفت.

به طور کلی، این چهار امام: - مالک، شافعی، ابویوسف، و احمد- هیچ یک چیزی از قواعد فقه را از جعفر فرا نگرفته است. اما از او حدیث روایت کرده‏اند همان‏طور که از غیر او نیز چندین برابر آن روایت کرده‏اند، و حدیث زهری و حدیث جعفر صادق از لحاظ قوت و کثرت قابل مقایسه نیست. بخاری در مورد برخی از احادیث او به شک افتاده است، چون سخنی از یحیی بن سعید قطان درباره‎ی او به گوش بخاری رسیده است، پس از او حدیثی نیاورده است[[240]](#footnote-240).

آنچه که به دروغ به او نسبت داده‌اند

این آفت از جانب کسانی که به او دروغ بستند ایجاد شد نه از جانب خود او. به همین خاطر انواع دروغ‏ها همچون کتاب بطاقه و سخنان ناسنجیده و سخن درباره‎ی نجوم و پیشگویی درباره‎ی رعد و برق‏ها و پریدن ناگهانی اعضای بدن و سایر موارد به او نسبت داده شده است[[241]](#footnote-241). حتی ابوعبدالرحمن سلمی در کتاب «حقائق التفسیر» دروغ‏هایی از او نقل کرده که خداوند، جعفر را از چنین دروغ‌هایی مبرا نموده است. حتی اگر کسی می‌خواست دروغ‏هایی را به خورد مردم دهد، آن‏ها را به جعفر نسبت می‏داد. و حتی گروهی از مردم گمان می‏کنند که کتاب «رسائل إخوان الصفاء» از او گرفته شده، و این از دروغ‏هایی آشکار است؛ چرا که جعفر در سال یکصد و چهل و هشت وفات کرده و این رسائل حدود دویست سال پس از او در زمان پیدایش دولت اسماعیلیه باطنیه- که قاهره معزِّیه را سال سیصد و پنجاه و اندی بنا کردند- نوشته شد. در این اوقات بود که این رسائل به سبب ظهور این مذهبی که ظاهرش رفض و باطنش کفر محض است، نوشته شدند.

اگر کسی گمان کند که در نزد ائمه علمی پنهان وجود داشت که در نزد دیگر بزرگان وجود نداشت، اما آنان آن را کتمان می‏کردند، باید گفت: پس علم پنهان چه سود و فایده‏ای به مردم می‏رساند...؟!.

و اگر کسی بگوید: ائمه آن علم نزد خود را برای خواص خود بیان می‏کردند و برای دیگر بزرگان بیان نمی‏کردند.

در جواب گفته می‏شود: **اولاً** این دروغ است که به آنان نسبت داده شده است، چون پس از جعفر بن محمد کسی همچون او نیامد، و او علم را از این بزرگان همچون مالک، ابن عیینه، شعبه، ثوری، ابن جریج، یحیی بن سعید و سایر علمای مشهور و برجسته، فرا گرفته است.

ثانیاً اگر کسی گمان کند این امامان علم را از افرادی همچون آنان پنهان می‏کردند و فقط برای افراد ناشناس که در میان امت اعتباری هم ندارند، بیان می‏کردند، در واقع به آنان گمان بد زده است[[242]](#footnote-242).

موسی بن جعفر(کاظم)

امام موسی بن جعفر کسی است که ابوحاتم رازی درباره‌اش می‏گوید: او از بزرگان مورد اطمینان، امین و راستگوی، و از ائمه‎ی مسلمانان است.

‏گویم: موسی در سال یکصد و بیست و اندی در مدینه به دنیا آمد، و مهدی او را به بغداد آورد، سپس او را به مدینه بازگرداند، و او در آنجا تا زمان رشید اقامت گزید. سپس هارون که از عمره باز می‏گشت موسی را با خود به بغداد برد و او را در آنجا زندانی کرد تا این که در زندان وفات نمود.

از موسی بن جعفر روایت‏های زیادی وجود ندارد. او از پدرش جعفر روایت کرده، و برادرش علی از او روایت کرده است. ترمذی و ابن ماجه روایت او را آورده‌اند[[243]](#footnote-243).

علی بن موسی (رضا)

او دارای محاسن و بزرگواری‌های شناخته شده و مدح و تمجیدهای مناسب حال خود است که اهل معرفت او را به واسطه‎ی آن‏ها می‏شناسند.

در زمان او، افرادی از او عالمتر و زاهدتر بوده‌اند؛ مثل شافعی، اسحاق بن راهویه، احمد بن حنبل، اشهب بن عبدالعزیز، ابوسلیمان دارانی، معروف کرخی و امثال اینان.

این در حالی است که کسی از علمای حدیث چیزی از او روایت نکرده و چیزی از او در کتاب‏های سنت روایت نشده است. فقط ابوصلت هروی و امثال او نسخه‏هایی به نقل از پدران او، از وی روایت می‏کنند که در آن‏ها دروغ‏هایی هست که خداوند انسان‏های صادق را از آن‏ها پاک و مبرا داشته است[[244]](#footnote-244).

محمد بن علی (جواد)

او از بزرگان بنی‏هاشم بود و به سخاوت و بزرگواری مشهور بود، و از همین رو جواد نامیده شد. وی در سن بیست و پنج سالگی از دنیا رفت.

مأمون دخترش را به ازدواج او درآورد، و هر سال، هزار هزار درهم (یک میلیون درهم) برای او می‏فرستاد. معتضد او را به بغداد آورد و او آن‏جا از دنیا رفت.

شیخ الإسلام ابن تیمیه / می‏گوید: کسی که بهره‏ای از علم برده باشد، شکی در این امر نخواهد داشت که مالک بن انس، حماد بن زید، حماد بن سلمه، لیث بن سعد، اوزاعی، یحیی بن سعید، وکیع بن جراح، عبدالله بن مبارک، شافعی، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه و امثال آنان در زمینه‎ی حدیث رسول خدا از موسی بن جعفر، علی بن موسی و محمد بن علی عالم‏تر و آگاه‏تر بودند. این امری است که روایات و اخبار مکتوب و نقلی به آن شهادت می‏دهند.

آن چه که این امر را روشن می‏کند این است که احکام اسناد داده شده به پیامبر که از این افراد نقل می‏شود، چندین برابر آن از علمای نامبرده نقل می‏گردد.

اما کسی که ادعا می‏کند که هر چه یکی از این افراد فتوا داده، در نزد خودش از پیامبر نقل شده است، به این افراد دروغ نسبت داده است، چون آنان آن‏چه را که از پیامبر نقل می‏کردند از دیگر روایات مشخص می‏کردند. به عنوان مثال حضرت علی می‏گوید: «هرگاه از رسول خدا برایتان حدیثی آوردم قسم به خداوند این که از آسمان بر زمین بیفتم برایم دوست داشتنی‌تر از آن است که بر پیامبر دروغ ببندم، و هرگاه درمورد آنچه که بین من و شماست با شما صحبت کنم، این بحث دیگری است و احتمال صحت و عدم صحت آن وجود دارد»[[245]](#footnote-245).

علی بن محمد (هادی) که به او عسکری هم گفته می‏شود

درباره‎ی او حکایتی دارای اسناد منقطع ذکر شده است. البته فضیلتی در آن وجود ندارد و این خصلت در بسیاری از عامه‎ی مسلمانان نیز وجود دارد، و آن‏چه را که در سایر مسلمانان وجود دارد از این فضیلت او بزرگ‏تر است[[246]](#footnote-246).

حسن بن علی (عسکری)

علمای مشهور در زمینه‎ی روایت که در زمان حسن بن علی عسکری بودند، روایت مشهوری در کتب اهل علم درباره‎ی او ندارند در حالی که بزرگان کتاب‏های اهل سنت، بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی، نسائی، و ابن ماجه در آن زمان و نزدیک به آن زمان قبل و بعد از آن بودند.

حافظ ابوالقاسم بن عساکر اسامی شیوخ همه‎ی این امامان را جمع آوری کرده است. در میان این افراد کسی از حسن بن علی عسکری روایت نکرده با وجودی که هزاران حدیث از اهل حدیث روایت کرده‏اند[[247]](#footnote-247).

محمد بن حسن عسکری (مهدی منتظر)

امام منتظر وجود ندارد و مفقودی است که خیری برای شیعیان ندارد[[248]](#footnote-248)**.**

خلاصه‏ای درباره‎ی فضیلت و علم امامان دوازده‏گانه

از جمله‎ی این دوازده امام، حضرت علی است که خلفای سه‏گانه از او برتر و خلافت و امامتشان از او کاملتر بود. اما سایر دوازده امام چند دسته‏اند: برخی از آنان صحابه‏ای هستند که به بهشتی بودن آنان شهادت داده شده مانند حضرت حسن و حضرت حسین، که در این مورد تعداد زیادی از صحابه که به بهشتی بودن آنان نیز شهادت داده شده، مثل آنان هستند.

در میان سابقین اولین کسانی هستند که از این دو برترند؛ مانند اهل بدر. و آن دو هر چند سرور جوانان اهل بهشت‌اند اما حضرت ابوبکر و حضرت عمر سرور میانسالان اهل بهشت‌اند و این دسته از دسته‎ی قبلی برترند.

درمیان دوازده امام برخی همچون علی بن حسین و پسرش ابو جعفر، و پسر او جعفر بن محمد در علم و دین مشهور بودند. این‏ها حکم امثال خود را دارند، و درمیان امت افراد زیادی همچون این‏ها و برتر از آنان وجود دارند.

در میان این دوازده امام، امام منتظر هست که وجود ندارد و مفقود است، و هیچ نفعی برای شیعیان ندارد.

اما راجع به سایر امامان باید گفت که در میان بنی‏هاشم از علویان و عباسیان افراد زیادی در علم و دین همچون آنان بودند و برخی هم از آنان عالم‏تر و دین دارتر بودند[[249]](#footnote-249).

شافعی مطلبی

از آنجایی که شافعی دارای علم و فقهی قابل استفاده بود، مسلمانان او را به این ویژگی شناختند و از او بهره بردند و ذکر نام او همراه با علم و فقه آشکار شد[[250]](#footnote-250).

بنی‏هاشم در زمان ابن تیمیه /

در این زمینه، عالمانِ به قرآن و حدیث و فقه زمان خودت را در نظر بگیر می‏بینی که بسیاری از بنی‏هاشم قرآن حفظ نمی‏کنند، و جز مقداری اندک چیزی از حدیث پیامبر را نمی‏شناسند، و معانی آن‏ها را نمی‏دانند. اگر کسی گفت: جد ما از جبرئیل و او از خداوند باری تعالی روایت کرده است.

در جواب گفته می‏شود: آری، این‏ها در آنچه که جد شما از جبرئیل روایت کرده، از شما عالم‏ترند و شما در این زمینه به آنان مراجعه می‏کنید.

اگر بگوید: منظور من از این‏ها امامان دوازده‏گانه است.

به او گفته می‏شود: آن‏چه که علی بن حسین و ابوجعفر و امثال این‏ها، از حدیث جدشان روایت کرده‏اند، مورد قبول است. همان گونه که این‏ها از امثال آنان نیز پذیرفته می‏شود.

اگر مردم در نزد مالک، شافعی و احمد، بیش از آن چه که در نزد موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی یافته‏اند، نمی‏یافتند، این‏ها را رها نمی‌کردند و به سمت آنان نمی‌رفتند و مالک و شافعی و احمد را بر موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی ترجیح نمی‌دادند[[251]](#footnote-251).

1. - منهاج السنة النبویة: جزء (1/2). [↑](#footnote-ref-1)
2. - بخاری این روایت را در کتاب الدعوات (80) ب (33) و مسلم آن را در باب الصلاة علی النبی بعد التشهد ج (1) ص(306) و امام احمد در ج (5) ص(374) با لفظ «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ، وَعَلَى أَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ...» استخراج کرده‏اند. [↑](#footnote-ref-2)
3. - ﴿فَرَاغَ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦ فَجَآءَ بِعِجۡلٖ سَمِينٖ ٢٦﴾ [الذاریات: ٢٦] «‏به دنبال آن، پنهانی به سوی خانواده‎ی خود رفت، و گوساله‎ی فربه‌ای را (كه بریان كرده بودند، برای ایشان) آورد». ﴿فَأَسۡرِ بِأَهۡلِكَ بِقِطۡعٖ مِّنَ ٱلَّيۡلِ﴾ [الحجر: ٦٥] «بنابراین، در پاسی از شب خانواده‌ات را با خود بردار». [↑](#footnote-ref-3)
4. - منهاج السنة النبویة: چاپ بولاق ص (21، 105، 65، 66) و منهاج السنة: ج2 ناشر (مکتبة الریاض الحدیثة ص 336-337). [↑](#footnote-ref-4)
5. - حدیث پیش از این ذکر شد. [↑](#footnote-ref-5)
6. - مسلم با شماره (215) و بخاری در کتاب (78) ب(14) و امام احمد در ج (4) ص (203) آن را آورده‌اند. [↑](#footnote-ref-6)
7. - امام احمد به نقل از معاذ بن جبل روایت کرده است: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِىَ الْمُتَّقُونَ مَنْ كَانُوا وَ حَيْثُ كَانُوا»: «مستحق‌ترین افراد به من، پرهیزکاران هستند، هر کس و هر کجا که باشد». [↑](#footnote-ref-7)
8. - مسلم در ک(2) ص(249) و بخاری در ک(4) ب(3) آن را آورده‌اند. [↑](#footnote-ref-8)
9. - ج(4) ص(21، 22). [↑](#footnote-ref-9)
10. - در اصل این گونه بوده و شاید هم صحیح نباشد. [↑](#footnote-ref-10)
11. - ج (3) ص223-225، 241، 242. [↑](#footnote-ref-11)
12. - کسان دیگری چون ابوالقاسم طبری در «شرح أصول السنة» و دیگران این را از ائمه نقل می‏کنند. [↑](#footnote-ref-12)
13. - ج (1)، (229، 296) درباره‎ی شرایعی که رافضی‏ها دریافت کردند، هنگام ذکر اصول فقه شیعه، بحث خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-13)
14. - ج (2) ص (76، 77، 135). به مجموع الفتاوی: ج (3) چاپ ریاض سال (81) ج(3) ص (40) ج(1) ص (89) مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-14)
15. - با اندکی تفصیل. [↑](#footnote-ref-15)
16. - در صحاح و سنن و مسانید نگا: صحیح بخاری: ج(8) ص (179-186) و صحیح مسلم: ج1 ص(163-171) و سنن ابوداود: جزء (4) ص (23، 234) و سنن ابن ماجه و سنن ترمذی. ابن قیم آن را به طور کامل در کتاب «حادی الأرواح إلی بلاد الأفراح» خود آورده و آیات را ذکر کرده و دلالت آن‏ها را بر آن توضیح داده‌است. [↑](#footnote-ref-16)
17. - این کتاب به صورت نسخه‎ی خطی در آلمان شرقی بلیبرگ به شماره‎ی (318/1) موجود است و سه جزء از آن چاپ شده و دو جزء دیگر آن برای تحقیق باقی مانده‏اند و به صورت نسخه‎ی خطی در کتابخانه‎ی استاد شیخ حماد بن محمد انصاری در مدینه منوره قرار دارند. [↑](#footnote-ref-17)
18. - نگا: نسخه‎ی خطی مذکور ص (57). [↑](#footnote-ref-18)
19. - نگا: نسخه‎ی خطی ص(45). [↑](#footnote-ref-19)
20. - نگا: ص (46) از نسخه‎ی خطی. [↑](#footnote-ref-20)
21. - نگا: ص (47) از نسخه‏های خطی مذکور. که روایتی نظیر این را از علی بن حسین نیز ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-21)
22. - نگا: ص (50) از نسخه‎ی خطی مذکور. [↑](#footnote-ref-22)
23. - ج(2) ص(335) ج(1) ص(288) و نگاه کنید به ج (12) مجموع الفتاوی: ص(119). [↑](#footnote-ref-23)
24. - نام برخی از این تألیفات در این زمینه ذکر خواهد شد. قبلاً گفته شد که از جمله‎ی این تألیفات جامع برای ذکر عقاید سلف و اهل بیت در زمینه‎ی توحید، قدر، برتری دادن حضرت ابوبکر و حضرت عمر بر سایر صحابه، امامت و سایر موارد، کتاب «شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة اثر لالکائی/» است که روایت او همراه با سند متصل به آنان است. [↑](#footnote-ref-24)
25. - ج (2) ص (143، 144(96-105، 111). [↑](#footnote-ref-25)
26. - امامیة نفی صفات خدا و اعتقاد به خلق قرآن و عدم رؤیت خدا در روز قیامت، را در بحث توحید وارد می‏کنند که بحث آن خواهد آمد. و تکذیب قدر را در بحث عدل وارد می‏کنند و ایرادهایی به نبوت وارد می‏کنند. اما درباره‎ی امامت پست‏ترین و فاسدترین سخنان برای عقل و دین را اظهار می‏کنند که به امید خدا به طور مفصل از آن سخن به میان می‌آید. [↑](#footnote-ref-26)
27. - ج (4) ص (145) ج(1) ص (230،29) ج (2) ص(335). [↑](#footnote-ref-27)
28. - این بحث که خداوند جسم است یا جسم نیست، بحثی است که اهل کلام درباره‎ی آن اختلاف نظر دارند و یک مسأله‎ی عقلی است و عالمان در این زمینه سه قول دارند: نفی، اثبات و وقف و تفصیل. این قول اخیر قول درستی است که سلف صالح و پیشوایان دینی بر آن بوده‏اند. ابن تیمیه / در رساله‎ی تدمیریه و سایر آثار خود به تفصیل آن را مورد بحث قرار داده است. [↑](#footnote-ref-28)
29. - ج (1) ص(19، 20) ج(2) ص(96-105) ج(1) ص(288، 229، 365، 257، 318، 319، 320) ج(1) ص(346، 348). [↑](#footnote-ref-29)
30. - ان شاء الله بحث شباهت آنان با نصارا در زمینه‎ی رسالت هنگام بحث از امام منتظرشان خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-30)
31. - مسلم آن را در ک (5) ج (531) با این لفظ روایت کرده است: «لعنة الله علی الیهود والنصاری اتخذوا قبور أنبیائهم مساجد یحذروا ما صنعوا». و بخاری آن را در ک (8) ب (55) آورده است. [↑](#footnote-ref-31)
32. - ک (5) ح(532) «ألا وإن من کان قبلکم...». [↑](#footnote-ref-32)
33. - احمد و ابوحاتم در صحیح خود آن را روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-33)
34. - مالک در الموطأ آن را روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-34)
35. - ج (1) ص (174-179) ج (2) ص(115). [↑](#footnote-ref-35)
36. - ج(1) ص(177-179) ‏گویم: حافظ ابراهیم خطاب به شیخ محمد عبده می‏گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1- إمام الهدی إنی أری الناس أحدثوا |  | لهم بدعاً عنها الشریعة تعــزف |
| 2- رأوا فـی قبـور الـمیتـین حیـاتـهم |  | فقاموا إلی تلك القبور وطوّفوا |
| 3- وبـاتـوا علـیهـا عاکـفیـن کأنّهم |  | علی صنم في الجاهلیة عُکَّــف |

1- ای امام و پیشوای هدایت، مردم را می‏بینم که برای خود بدعت‏هایی ایجاد کرده‏اند که شریعت از آن‏ها روی‏گردان است.

2- زندگی خود را در قبرهای مردگان دیده‏اند و به نزد این قبرها می‏روند و آن‏ها را طواف می‏کنند.

3- و شب را در اطراف آن به سر می‏کنند گویا این که بر بتی در دوره‎ی جاهلیت معتکف شده‏اند.

ﻫ برگرفته از «مشکلات الأحادیث النبویة» تألیف عبدالله بن علی نجدی قصیمی (چاپ رحمانیه در مصر به سال 1353 ﻫ). [↑](#footnote-ref-36)
37. - ج (2) ص(73). نگا: مجموع الفتاوی ج(8) ص(459) و ج(3) ص(113). برخی مطالب مرتبط با قدر بیان شد. [↑](#footnote-ref-37)
38. - همان طور که درباره‎ی اصول چهارگانه‎ی آنان بیان شد. همچنین معتزله در اصول پنجگانه‏شان: توحید، عدل، منزلت بین منزلتین، عملی شدن بیم‏ها، امر به معروف و نهی از منکر چنین هستند و مسائل امامت به آن مربوط است. [↑](#footnote-ref-38)
39. - ج (1) ص(357،284،258،29) بنگرید به الفتاوی: ج(8) ص(452) ج(1) ص(39،40)، ج(2)، ص (73،38) ج(1) ص(364،366). [↑](#footnote-ref-39)
40. - ج(1) ص (357،358). [↑](#footnote-ref-40)
41. - قدریه در اوایل سده‎ی اول در زمان ابن زبیر و عبدالملک به وجود آمدند. [↑](#footnote-ref-41)
42. - ج (3) ص(23) ج (2) ص(33،40) ج (1) ص (368، 361، 366). [↑](#footnote-ref-42)
43. - افسانه‎ی غرانیق ساخته و پرداخته‎ی دشمنان و مخالفان بی‌خبری است كه براى تضعیف موقعیت قرآن و پیامبر چنین حدیث بى اساسی را جعل كرده‏اند. آنها در این افسانه گفته‌اند: پیامبر خد ا در مكه مشغول خواندن سوره «النجم» بود، چون به آیاتى كه نام بتهاى مشركان در آن بود یعنی: ﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ ١٩ وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ ٢٠﴾ [النجم: 19-20] رسید، (نعوذ بالله) شیطان این دو جمله را بر زبان او جارى ساخت که: «تلك الغرانیق العلى، وإن شفاعتهن لترتجى»! یعنی: «اینها پرندگان زیباى بلند مقامى هستند و از آنها امید شفاعت است»! در این هنگام پیامبر سجده كرد و آنها هم سجده كردند، جبرئیل نازل شد و به پیامبر اخطار داد كه این دو جمله را من‏ براى تو نیاورده بودم، این از القائات شیطان بود.

قرائن و شواهد فراوانی نشان مى‏دهد كه این روایت، مجعول و ساختگى و دروغین است. لذا تمام محققان اسلامى این حدیث را به شدت نفى کرده و آن را ساخته و پرداخته‎ی دروغگویان مکار دانسته‌اند. [↑](#footnote-ref-43)
44. - ج(1) ص(174، 306) ج(4) ص(37) ج(2) ص(335، 133). [↑](#footnote-ref-44)
45. - ج(3) ص(247-257). [↑](#footnote-ref-45)
46. - ج(3) ص(257،259،117). [↑](#footnote-ref-46)
47. - اسماعیلیه یا باطنیه فرقه‌ای از شیعه‎ی امامیه است که محمد بن اسماعیل برادرزاده‎ی امام موسی کاظم / را آخرین امام می‌دانند. ظهور این فرقه در اصل نتیجه‎ی اختلاف در امامت اسماعیل بن جعفر صادق با برادرش موسی بن جعف / بوده ‌است. اسماعیلیان معتقدند که پس از رحلت امام جعفر صادق(در قرن هشتم میلادی) امامت به پسر بزگتر وی می‌رسد؛ اما چون پسرش اسماعیل پیش از پدر درگذشته بود، امامت به محمد بن اسماعیل منتقل شد که سابع تام است و دور هفت با او تمام می‌شود و پس از او امامت در خاندان وی باقی ماند. آنها در میان اهل سنت به «باطنیان» مشهورند و شیعه‎ی هفت امامی نیز نامیده می‌شوند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-47)
48. - ج(1) ص(305). [↑](#footnote-ref-48)
49. - ج(1) ص(177) ج(3) ص(173،175،309،310). [↑](#footnote-ref-49)
50. - بخاری: ک(64) ب(59) در مبحث «الـمغازی» و «الأحکام» و «خبر الواحد». مسلم آن را به شماره(1840) با لفظ «لَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيةٍ إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ» روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-50)
51. - احمد آن را روایت کرده است ج(1) ص(40) ج(5) ص(66). [↑](#footnote-ref-51)
52. - «مَنْ أَمَرَكُمْ مِنْهُمْ بِمَعْصِيَةٍ فَلاَ تُطِيعُوهُ» «هر کس از آنان شما را به معصیت خدا امر کند از او اطاعت نکنید». ابن ماجه در «مبحث الجهاد» به شماره (40) آن را روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-52)
53. - ج(2) ص(106، 171، 172). [↑](#footnote-ref-53)
54. - مسلم آن را به شماره (1855) روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-54)
55. - مسلم آن را به شماره (1854)روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-55)
56. - ج(1) ص(35،36) ج(2) ص(109، 105، 112). [↑](#footnote-ref-56)
57. - مسلم آن را در مبحث «الـمساجد» به شماره (648) و مبحث «الإمارة»، به شماره (1837) روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-57)
58. - صحیح مسلم به شماره (1298): «إن أمر علیکم عبد مجدع حبشیاً قالت: أسود...» تا آخر حدیث. [↑](#footnote-ref-58)
59. - بخاری ک (93) ب(4). [↑](#footnote-ref-59)
60. - بخاری ک(93) ب(2) «ما بقی منهم اثنان»، مسلم به شماره (1828). [↑](#footnote-ref-60)
61. - صحیح مسلم شماره(1818) بخاری ک(61) ب (1). [↑](#footnote-ref-61)
62. - صحیح مسلم: شماره (1819). [↑](#footnote-ref-62)
63. - بخاری: ک(61) ب(2). [↑](#footnote-ref-63)
64. - ج(2) ص(105). [↑](#footnote-ref-64)
65. - ج(4) ص(24) ج(1) ص(225). [↑](#footnote-ref-65)
66. - ج(4) ص(238)، (ج(3) ص(213). [↑](#footnote-ref-66)
67. - ج(4) ص(118). [↑](#footnote-ref-67)
68. - ج(3) ص(216). [↑](#footnote-ref-68)
69. - ج(3) ص(214). [↑](#footnote-ref-69)
70. - یعنی (آنها با توجه به فضایل و جایگاه ویژه‎ی حضرت عثمان و با در نظر گرفتن آنچه ادعا نموده‌اند که از او سرزده و با زندگی سایر صحابه مغایرت دارد، در مورد صدور حکم بر کفر یا ایمان او در حیرت مانده‌اند) نگا: الـملل و النحل: ج(1) ص(161). [↑](#footnote-ref-70)
71. - ج(1) ص(357) ج(4) ص(118). [↑](#footnote-ref-71)
72. - ج(3) ص(209). [↑](#footnote-ref-72)
73. - گفته می‏شود که این روایت بر خلافت حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان و حضرت علی و معاویه و یزید و عبدالملک و فرزندان او که در میان آنان عمر بن عبدالعزیزس است منطبق است. [↑](#footnote-ref-73)
74. - مسلم آن را به شماره (1821) روایت کرده است. بخاری ک(93) ب(51) با لفظ «یکون اثناعشریه أمیراً...» تا آخر حدیث. [↑](#footnote-ref-74)
75. - صحیح مسلم شماره (1821). [↑](#footnote-ref-75)
76. - «لاَ يَزَالُ الإِسْلاَمُ عَزِيزًا» (1821) صحیح مسلم. و «لاَ يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا مَنِيعًا إِلَى اثْنَىْ عَشَرَ خَلِيفَةً... كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ». [↑](#footnote-ref-76)
77. - ج(4) ص(213،207) ج(3) ص(117) ج(1) ص(195،211). [↑](#footnote-ref-77)
78. - ج(2) ص(164،190) ج(3) ص(248) ج(1) ص(29،37). [↑](#footnote-ref-78)
79. - ج(2) ص (143،144،129،133). [↑](#footnote-ref-79)
80. - ج(3) ص(248) ج(2) ص(171،170) ج(1) ص(307،308)ج(4) ص(213). [↑](#footnote-ref-80)
81. - ج (4) ص (199،200). [↑](#footnote-ref-81)
82. - مسلم آن را به شماره (1783) با این لفظ روایت کرده است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى كِنَانَةَ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَاصْطَفَى قُرَيْشًا مِنْ كِنَانَةَ وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشٍ بَنِى هَاشِمٍ وَاصْطَفَانِى مِنْ بَنِى هَاشِمٍ».. [↑](#footnote-ref-82)
83. - بخاری آن را با این لفظ روایت کرده است: «النَّاسُ مَعَادِنٌ خِيَارُهُمْ في الجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ في الإسْلاَمِ إِذَا فَقهُوا». جزء(4) ص(122)، مسلم: ج (1958)، و احمد: ج(2) ص (260،438،485،498). [↑](#footnote-ref-83)
84. - ج(2)، ص (338، 342). [↑](#footnote-ref-84)
85. - بخاری، ابوداود و نسائی آن را روایت کرده‏اند. [↑](#footnote-ref-85)
86. - ج(3) ص(172،173). [↑](#footnote-ref-86)
87. - ج(3) ص(134) ج(2) ص(226) ج(4) ص(29،30،90). بعداً این مطلب می‌آید که اهل سنت جزو ناصبی‏ها نیستند. [↑](#footnote-ref-87)
88. - این نسخه موجود است، و همان جزء یازدهم است که در کتابخانه شیخ حماد انصاری در مدینه، به شماره(327) قرار دارد، و گفته که او آن را از مکتبه ظاهری دمشق یافته است. [↑](#footnote-ref-88)
89. - موجود است و به چاپ رسیده است. [↑](#footnote-ref-89)
90. - در حال حاضر در انتشارات طیبه منتشر می‌شود. و به صورت نسخه‎ی خطی در کتابخانه شیخ حماد انصاری مدینه موجود است. [↑](#footnote-ref-90)
91. - به صورت نسخه‎ی خطی در نزد شیخ حماد انصاری است و گفته که این نسخه‎ی خطی جلد کوچک و بزرگ دارد که جلد کوچک چاپ شده و جلد بزرگ در حال تحقیق است. [↑](#footnote-ref-91)
92. - با تحقیق شیخ محمد حامد فقی در سال 1369 هـ به چاپ رسیده است. [↑](#footnote-ref-92)
93. - سه جزء از آن به چاپ رسیده‏ و دو جزء آن برای تحقیق باقی مانده است، و نسخه‎ی خطی آن در نزد شیخ حماد انصاری، و یک نسخه خطی در ظاهریه به شماره‌های (37،124،3) و یک نسخه خطی آن در (بلیبرگ به شماره1318) وجود دارد. [↑](#footnote-ref-93)
94. - کتاب الأسماء والصفات، و او کتابی در سنت ندارد. شیخ حماد انصاری آن را اظهار داشته است. [↑](#footnote-ref-94)
95. - اما کتاب سنت اثر ابوذر هروی و طلمنکی هرگز به دست نیامد. [↑](#footnote-ref-95)
96. - در نزد شیخ حماد به صورت تحقیق شده موجود است. [↑](#footnote-ref-96)
97. - در دانشگاه ام القری، در دو مجلد آن را به چاپ رسانده است. [↑](#footnote-ref-97)
98. - به صورت نسخه‎ی خطی در نزد شیخ حماد انصاری وجود دارد. [↑](#footnote-ref-98)
99. - به صورت نسخه‎ی خطی و در هشت مجلد در نزد شیخ حماد وجود دارد. [↑](#footnote-ref-99)
100. - ج(4) ص(105). ‏گویم: در جزء (أبوبکر الصدیق أفضل الصحابة وأحقهم بالخلافة) که نسخه‎ی خطی است، آورده‌ام و جواب‏هایی را که رافضی‏ها در برتر بودن حضرت علی و مستحق بودن او برای خلافت به آن‏ها استدلال می‏کنند، ذکر کردم. [↑](#footnote-ref-100)
101. - تخریج آن در ص (42) ذکر شد. [↑](#footnote-ref-101)
102. - ج(4) ص(206،211). [↑](#footnote-ref-102)
103. - ج(1) ص (209،210). [↑](#footnote-ref-103)
104. - رافضی‏ها به جز چند نفر به همه‎ی صحابه عیب و ایراد می‏گیرند. ج(4) ص (29). [↑](#footnote-ref-104)
105. - ج(3) ص(39،40) ج(4) ص(29). [↑](#footnote-ref-105)
106. - ج (4) ص(128). [↑](#footnote-ref-106)
107. - ج(3) ص(157،158) ج(3) ص(115). [↑](#footnote-ref-107)
108. - شیخ الإسلام ابن تیمیه این مطلب را در منهاج السنة جزء(3) ص(179) آورده است. [↑](#footnote-ref-108)
109. - ج(3/115). ابن تیمیه جواب را به طور مفصل ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-109)
110. - ج (1) ص(204، 6-10). [↑](#footnote-ref-110)
111. - این حدیث را بخاری در ك(10)، باب (46)، و مسلم در ك(4)، ب(21) روایت كرده‌اند. [↑](#footnote-ref-111)
112. - ج (3) ص (33، 31). [↑](#footnote-ref-112)
113. - مسلم آن را به شماره‎ی (2540) و بخاری در ک(62) ب(5) روایت کرده‌اند. در روایتی آمده است: «میان خالد بن ولید و عبدالرحمن بن عوف اختلافی ایجاد شد. خالد او را دشنام داد، رسول خدا فرمود:«لاَ تَسُبُّوا أَصْحَابِى» «اصحاب مرا دشنام ندهید». [↑](#footnote-ref-113)
114. - بخاری در ک(92) ب(8) و مسلم ص(81) آن را روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-114)
115. - پیامبر بر هر یک از مسلمانان که می‏مرد، نماز می‏خواند و او از نماز خواندن بر منافقان نهی شد همان‏گونه که خداوند متعال فرمود: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِۦٓۖ إِنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَمَاتُواْ وَهُمۡ فَٰسِقُونَ ٨٤﴾ [التوبة: ٨٤]: «و هرگز به جنازه هیچ كدام از آنان نماز مخوان و بر گورش [براى دعا و طلب آمرزش‏] نایست زیرا آنان به خدا و پیامبرش كافر شدند و در حالى كه فاسق بودند، از دنیا رفتند». [↑](#footnote-ref-115)
116. - ﴿ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡ﴾ [التوبة: ٨٠] «براى آنان [منافقان] چه آمرزش بخواهى چه نخواهى [یكسان است‏] اگر براى آنان هفتاد بار هم آمرزش بخواهى، خدا هرگز آنان را نخواهد آمرزید». [↑](#footnote-ref-116)
117. - ج(3)، ص (58- 59)، ج(2)، ص (294- 295). [↑](#footnote-ref-117)
118. - ج(1) ص(345 - 346)، شاید منظور کسانی است که واجبات اسلام را انجام می‏دهند. [↑](#footnote-ref-118)
119. - مسلم آن را به شماره (78) باب «دلیل بر این که حب انصار و علی، جزو ایمان است»، روایت کرده است. ابتدای روایت این گونه است: «والذی فلق الحبة وبرأ النسمة إنه...» ترمذی و نسائی آن را روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-119)
120. - ج(2) ص(329،320،311). [↑](#footnote-ref-120)
121. - رافضیان و باطنیان و اسماعیلیان چون دریافتند مسلمانان در محبت اهل بیت رسول اکرم و احترام آنها، و محبت و دوستی و احترام آنها با هم متفقند، خود را در ظاهر به آنها چسبانیدند، و در محبت ساختگی و دوستی دروغین و یاد و ذکر آنها و ساختن مناقب و حکایات و قصه‌های خیالی و نسبت دادن به آنها از دیگران پیشی گرفتند، تا جایی که حقیقتشان بر عموم مردم پوشیده شد و مردم گمان بردند که آنان دوستان و پیروان اهل بیتند، و از دیگران به اهل بیت اولاتر و نزدیکترند! سپس مکر و حیله و نیرنگ و عقاید باطله‌ی خود را با نسبت دادن آن به اهل بیت مشروعیت بخشیدند.

و چه بسیار گمراهیها و بدعت‌ها را با نسبت دادن به اهل بیت در جامعه‎ی اسلامی منتشر ساختند که اهل بیت از آنها به کلی بیزار است؛ مانند بیزاری رسول خدا از بدعت‌ها و گمراهیها، و بیزاری حضرت عیسی از عبادت صلیب و سه‌گانه پرستی مسیحیان.( با اختصار از الصواعق ص/442) [↑](#footnote-ref-121)
122. - ج(1) ص(266). [↑](#footnote-ref-122)
123. - ج(2) ص(157). [↑](#footnote-ref-123)
124. - ج(2) ص(336). [↑](#footnote-ref-124)
125. - ج(4) ص(107-109) ج(2) ص(157، 214، 336 - 337) ج(3) ص(8). [↑](#footnote-ref-125)
126. - مسلم: ص (54)، بخاری، ک(23)، ب(81). [↑](#footnote-ref-126)
127. - مسلم آن را روایت کرده است، ص(55). [↑](#footnote-ref-127)
128. - صحیح مسلم: ص(195) و بخاری ک(78)، ب(115). «يَغْلِى مِنْهُ دِمَاغُهُ» «در اثر آن درون مغزش به جوش می‏آید». [↑](#footnote-ref-128)
129. - ج(2) ص(248-249). [↑](#footnote-ref-129)
130. - بخاری: آن را در ک(42) ب(2، 15)، ك(64) ب(34)، و مسلم ک(49) ح (56- 58) روایت كرده‌اند. [↑](#footnote-ref-130)
131. - ج(2) ص (246، 249، 250). و به کتاب بعض فضائل عایشه ج(2) ص(228،241، 242) مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-131)
132. - ج(4) ص(263) ج(2) ص (215). [↑](#footnote-ref-132)
133. - صحیح بخاری کتاب ایمان ب(24)، و صحیح مسلم: ص(78). [↑](#footnote-ref-133)
134. - ج(2) ص(115، 103) ج (3) ص (38، 39). [↑](#footnote-ref-134)
135. - آن واقعه در سال 699 هجری بود، و غازان قازان پادشاه مغول بود و او برادر خدا‌بنده است، کسی که رافضی برای او کتاب (منهاج الکرامة) را نگاشت. نگا: البدایة والنهایة: ج(14) ص(699). [↑](#footnote-ref-135)
136. - صحیح مسلم: ص(69). [↑](#footnote-ref-136)
137. - ص(259-261) ج(4) ص(41) ج(1) ص(18). [↑](#footnote-ref-137)
138. - ج (1) ص (213،18). [↑](#footnote-ref-138)
139. - ج(4) ص(51-53-227). [↑](#footnote-ref-139)
140. - ج(2) ص(111) ج(2) ص(111) ج(4) ص(110) ج(1) ص(209). مؤلف رحمه الله بعد از اینکه تفاسیر رافضی‏ها را به این آیات ارائه می‏کند می‏گوید: و امثال این سخنان که هر کس به خدا و کتاب او ایمان داشته باشد، آن‏ها را به زبان نمی‏آورد، و این بیشتر به هذیان‌گویی شباهت دارد تا به تفسیر قرآن، می‏گوید: از همین نوع است که کسی می‏گوید: ﴿مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ﴾ حضرت علی و حضرت فاطمه، ﴿بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٞ لَّا يَبۡغِيَانِ ٢٠﴾ پیامبر ، ﴿يَخۡرُجُ مِنۡهُمَا ٱللُّؤۡلُؤُ وَٱلۡمَرۡجَانُ ٢٢﴾ حضرت حسن و حضرت حسین هستند. هر کس کوچک‌ترین بهره‏ای از علم و عقل برده باشد به ضرورت به بطلان این تفسیر پی می‏برد. ابن عباس این را نگفته است، و این از نوع تفسیری است که در تفسیر ثعلبی است، و آن را با اسنادی که مجهول و ناشناس هستند آورده، و اسناد آن از طریق سفیان ثوری شناخته شده نیست. این دروغی است که به سفیان نسبت داده شده است. ثعلبی می‏گوید: حسن بن محمد دینوری به من گفت: موسی بن محمد بن علی بن عبدالله برای ما روایت کرد و گفت: پدرم که حسن بن محمد بن علویه قطان است، از کتاب خود برای من خواند و من گوش می‏دادم: یکی از یاران ما روایت کرد که مردی از اهل مصر که طسم نامیده می‏شد، روایت کرد که ابوحذیفه به نقل از پدرش و او به نقل از سفیان ثوری روایت کرده که ﴿مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ يَلۡتَقِيَانِ ١٩ بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٞ لَّا يَبۡغِيَانِ ٢٠﴾ حضرت فاطمه و حضرت علی هستند و آیه‎ی ﴿يَخۡرُجُ مِنۡهُمَا ٱللُّؤۡلُؤُ وَٱلۡمَرۡجَانُ ٢٢﴾ حضرت حسن و حضرت حسین هستند. این اسناد کاملاً مبهم و تاریک است و چنین اسنادی قابل اثبات نیست، و کذب و دروغ بودن آن از چند وجه روشن می‏شود:

اول: این موضوع در سوره‎ی رحمن است، و این سوره به اجماع مسلمانان سوره‎ی مکی است، در حالی که حضرت حسن و حضرت حسین در مدینه به دنیا آمدند.

دوم: نامگذاری این دو نفر به دو بحر، و نام گذاری این یکی به لؤلؤ و دیگری به مرجان و قرار دادن نکاح به عنوان درهم آمیختن، چیزی است که نه به صورت حقیقت و نه به صورت مجاز در زبان عربی نمی‏گنجد بلکه همان‏طور که یک دروغ بر خدا و قرآن است، یک دروغ بر زبان هم است.

سوم: در این آیه چیز زیادی که دلالت از آن چه که در سایر بنی آدم باشد، وجود ندارد.

چهارم: خداوند در آیه‎ی دیگری لفظ مرج البحرین را ذکر کرده ، و در سوره‎ی فرقان می‏فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ هَٰذَا عَذۡبٞ فُرَاتٞ وَهَٰذَا مِلۡحٌ أُجَاجٞ﴾ [الفرقان: ٥٣] که اگر منظور او حضرت علی و حضرت فاطمه باشد، در این آیه به اجماع اهل سنت و شیعه مذمت یکی از آن دو آمده است.

پنجم: خداوند می‏فرماید: ﴿بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٞ لَّا يَبۡغِيَانِ ٢٠﴾ اگر منظور از آن دو حضرت علی و حضرت فاطمه باشد، برزخ میان آن دو به گمان آنان پیامبر و یا کس دیگری است که مانع می‌شود، تا یکی از آن دو به دیگری ستم نکند، و این بیشتر به مذمت شباهت دارد تا به مدح.

ششم: همان‏گونه که ابن جریر و سایرین ذکر کرده‏اند علمای تفسیر برخلاف این برداشت اتفاق نظر دارند. ابن عباس می‏گوید: دریای آسمان و دریای زمین هر سال با هم برخورد می‏کند. و حسن می‌گوید: منظور دریای روم و فارس هستند ﴿بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٞ﴾ همان الجزایر است، و این که می‌فرماید: ﴿يَخۡرُجُ مِنۡهُمَا ٱللُّؤۡلُؤُ وَٱلۡمَرۡجَانُ ٢٢﴾ زجاج می‏گوید: از دریای شور خارج می‏شود و آن دو را با هم جمع کرده، چون وقتی از یکی از آن دو بیرون آید از هر دو بیرون آمده است، همانند این آیه: ﴿وَجَعَلَ ٱلۡقَمَرَ فِيهِنَّ نُورٗا﴾ [نوح: ١٦] ابن جریر می‏گوید: به این دلیل می‌گوید: ﴿مِنۡهُمَا﴾ چون از صدف‌های دریا و قطرات آسمان خارج می‏شود. و اما (لؤلؤ و مرجان) در موردشان دو قول وجود دارد: اول- مرجان چیزی کوچک‏تر از لؤلؤ است، دوم- لؤلؤ بزرگتر است. این قول اکثر علما است. ج(4) ص(66-68). بیان بطلان بقیه‎ی تفاسیرشان از برخی آیات ذکر شد. نگا: ج(4) ص(68-80) هر کس بخواهد به آنجا مراجعه کند. [↑](#footnote-ref-140)
141. - ج(1) ص(16- 18). [↑](#footnote-ref-141)
142. - ج(4) ص(11). [↑](#footnote-ref-142)
143. - ج(2) ص(299، 255) ج(1) ص(227). [↑](#footnote-ref-143)
144. - صحیح مسلم: شماره حدیث (675). [↑](#footnote-ref-144)
145. - بخاری در كتاب روزه، (باب روزه‎ی روز عاشوراء) آن را روایت کرده است. همچنین مسلم آن را روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-145)
146. - ج(1) ص(10، 7، 20، 13) ج(3) ص(43، 44) ج(2) ص(121، 180، 183). [↑](#footnote-ref-146)
147. - مانند مسجد و چاه جمکران در قم. (مصحح) [↑](#footnote-ref-147)
148. - ج(1) ص(12- 13). [↑](#footnote-ref-148)
149. - ج (1) ص (16). [↑](#footnote-ref-149)
150. - ج (3) ص (44). [↑](#footnote-ref-150)
151. - ج(3) ص(44) ج(2) ص (322، 323) ج(1) ص(171). [↑](#footnote-ref-151)
152. - ج(4) ص(324). [↑](#footnote-ref-152)
153. - صحیح بخاری ک(62) ب(22). [↑](#footnote-ref-153)
154. - ج(2) ص(323) ج(3) ص(226). [↑](#footnote-ref-154)
155. - منظور حضرت حسن است. اما با یک دلیل شرعی و با یک اقرار معتبر و یا روایت قطعی ثابت نشده که معاویه او را مسموم کرد اما گفته می‏شود: همسرش او را مسموم کرد. [↑](#footnote-ref-155)
156. - ج(2) ص(331، 322، 323) ج(2) ص(291، 150، 152). [↑](#footnote-ref-156)
157. - صحیح مسلم: شماره‎ی حدیث (1852). «مَنْ أَتَاكُمْ وَأَمْرُكُمْ جَمِيعٌ عَلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ يُرِيدُ أَنْ يَشُقَّ عَصَاكُمْ، أَوْ يُفَرِّقَ جَمَاعَتَكُمْ فَاقْتُلُوهُ». [↑](#footnote-ref-157)
158. - ج(3) ص(322). [↑](#footnote-ref-158)
159. - بخاری آن را روایت کرده است. ک(62) ب(5) جزء(4) ص(195). [↑](#footnote-ref-159)
160. - ج(1) ص(4، 226-228-110) ج(4) ص(137). [↑](#footnote-ref-160)
161. - ج(4) ص(99). [↑](#footnote-ref-161)
162. - ج(2) ص(129) نگا: تعریف لغوی شیعه. شیعه غالباً در باب نکوهش به کار برده می‌شود. و شاید در جایی از قرآن کریم نیز جز در معنای نکوهش نیامده است. (بدائع الفوائد.ج/1، ص/155). [↑](#footnote-ref-162)
163. - صحیح مسلم: شماره (1480، 1481) «لا، ما أقاموا فیکم الصلاة» «نه، تا زمانی که در میان شما نماز بر پا دارند». صحیح مسلم شماره (1481، 1482) فرمایش او ذکر شد: «ما أقاموا الدین» تا زمانی که دین بر پای می‏دارند. بخاری در باب «الأمراء من قریش» آن را روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-163)
164. - ج(2) ص(130- 133- 107- 108- 109- 106) ج(1) ص(9- 10- 286) ج(3) ص(19- 219- 278). [↑](#footnote-ref-164)
165. - ج(2) ص(316، 317)، ج(3) ص(229). [↑](#footnote-ref-165)
166. - ج(2) ص (313- 314). [↑](#footnote-ref-166)
167. - ج(3) ص(241). [↑](#footnote-ref-167)
168. - ج(4) ص(76) ج(1) ص(226، 227) ج(3) ص(264) ج(2) ص(122، 123). [↑](#footnote-ref-168)
169. - ج(1) ص(16) ج(2) ص(122). [↑](#footnote-ref-169)
170. - ج(4) ص(47). [↑](#footnote-ref-170)
171. - تخریج آن در بحث دوستی خوارج با دشمنان خدا ذکر شد. [↑](#footnote-ref-171)
172. - ج(1) ص(223) ج(4) ص(41) ج(3) ص(258). [↑](#footnote-ref-172)
173. - ج(2) ص(178) ج(1) ص(345). [↑](#footnote-ref-173)
174. - ج(3) ص (208،261، 243) ج(4) ص(269،4،60،210،266) ج(1) ص(4، 8). [↑](#footnote-ref-174)
175. - صحیح مسلم: ک(44) ص(2545) با لفظ «إن في ثقیف کذاباً ومبیراً»، و در مسند احمد: ج(2)، ص(87،91)، و ترمذی در الفتن (44) و در الـمناقب: (73). [↑](#footnote-ref-175)
176. - ج(1) ص(220). [↑](#footnote-ref-176)
177. - حسن صباح اصل قتل و ترور را وسیله‏ای برای محقق ساختن اهداف خود به کار گرفت. درباره‎ی او و پیروانش از طایفه‎ی اسماعیلیه به كتاب الـملل والنحل: ج (1) ص(175) مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-177)
178. - مؤلف آن ابوالقاسم قیروانی است. [↑](#footnote-ref-178)
179. - ج(3) ص(228) ج(2) ص(309،137) ج(1) ص(320). [↑](#footnote-ref-179)
180. - ج(2) ص(309) ج(1) ص(320،350). [↑](#footnote-ref-180)
181. - ج(1) ص(281) (بنگرید به مجموع الفتاوی) ج(2) ص(446، 447) و فهرست‏های عام مجموع الفتاوی: ج(1) ص(21-31).

ابن کثیر/ می‏گوید: چندین نفر اظهار داشته‌اند که وقتی قرامطه حجرالأسود را گرفتند آن را سوار بر چندین شتر حمل کردند که همه‎ی آنها خسته و کوهان‏هایشان زخم شده و بیمار شدند، و وقتی آن را بازگرداندند آن را بر یک شتر که مخصوص نیازهای چوپان بود حمل کردند و هیچ مشکلی هم برایشان پیش نیامد. حجرالأسود بیست و دو سال نزد آنان ماند تا این که آن را بازگرداندند (البدایة والنهایة: ج1/161، 223).

برخی در اینجا یک سؤالی دارند و می‏گویند: خداوند پاک اصحاب فیل را که نصارا بودند مجازات کرد، بر اساس آنچه در کتابش بیان کرده است در حالی که آنان کاری را که قرامطه کردند انجام ندادند، و معلوم است که قرامطه از یهود و نصارا و مجوس و بلکه از بت پرستان بدترند. پس آیا آنان به این دلیل عذاب و مجازاتی ندیدند؟!.

جواب سؤال این است که اصحاب فیل به جهت نشان دادن شرافت بیت مجازات شدند؛ چون که قصد شد با ارسال پیامبر بزرگوار به سرزمینی که در آن بیت الحرام بود، شریف و بزرگ داشته شود. وقتی خواستند به کعبه اهانت کنند بلافاصله خدا آنان را هلاک گردانید. شریعت‏ها به فضیلت آن اقرار نکرده بودند، و اگر آنان داخل آن می‌شدند و آن را خراب می‏کردند، قلب‏ها فضیلت آن را انکار می‏کردند.

اما این قرامطه بعد از اقرار شریعت‏ها و فراهم سازی قواعد و علم به شرافت مکه و کعبه که از طریق دین خدا حاصل شد، آن کار را کردند لذا احتیاج به مجازات سریع آنان نبود بلکه خداوند متعال مجازات آنان را برای روزی که در آن چشم‏ها خیره می‏شوند به تأخیر انداخت. (با اختصار از البدایة والنهایة: ج(11) ص(162). [↑](#footnote-ref-181)
182. - ج(3) ص(228) ج(2) ص(309، 330). [↑](#footnote-ref-182)
183. - ج(3) ص(98). [↑](#footnote-ref-183)
184. - در نزد گذشتگان و آیندگان مشهور است که خداوند باران را از هوا و از بخار متصاعد می‌آفریند، اما آفرینش باران از هوا توسط آن همانند آفرینش انسان از نطفه و آفرینش درخت و گیاه از دانه و هسته است. این شناخت ماده‏ای است که از آن می‌آفریند و به اتفاق نظر اندیشمندان خود ماده موجب آنچه از آن خلق می‏گردد، نمی‏شود، بلکه به ناچار باید چیزی باشد که به واسطه‎ی آن این شکل به این وجه آفریده شود. و این دلیل بر وجود قادر مختار حکیمی است که باران را به مقدار معلوم و در وقت مورد نیاز می‌آفریند. برای زمین بایر از آن جایی که باران می‏بارد، آب می‏آید همان طور که خداوند متعال می‏فرماید: ﴿أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّا نَسُوقُ ٱلۡمَآءَ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ٱلۡجُرُزِ فَنُخۡرِجُ بِهِۦ زَرۡعٗا تَأۡكُلُ مِنۡهُ أَنۡعَٰمُهُمۡ وَأَنفُسُهُمۡۚ أَفَلَا يُبۡصِرُونَ ٢٧﴾ [السجدة: ٢٧] «‏آیا نمی‌بینند كه ما آب را (در لابلای ابرها و بر پشت بادها) به سوی سرزمین‌های خشک و برهوت می‌رانیم و به وسیله آن كشتزارها می‌رویانیم كه از آن هم چارپایانشان می‌خورند، و هم خودشان تغذیه می‌نمایند؟ آیا نمی‌بینند؟». بنابراین، زمین بایر همانند سرزمین مصر باران به اندازه‎ی کافی بر آن نمی‏بارد و اگر باران همیشگی ببارد برای آن کفایت نمی‏کند؛ چون آن سرزمین گِل ابلیز (ابلیز و گِل ابلیز: گِل مصر است که پس از بریده شدن سیلاب رودخانه‎ی نیل بر روی زمین باقی ماند. نگاه کنید به الـمعجم الوسیط. گویم: کلام ابن تیمیه در وصف آن واضح است). و اگر باران زیاد مانند باران به مدت یک ماه ببارد خانه‏ها خراب می‏شوند، بنابراین بر اساس حکمت و رحمت خداوند باری‏تعالی باران در سرزمینی دور دست می‏بارد، سپس آن آب به سرزمین مصر می‏آید. بنابراین، بر اساس این آیه به علم خالق و قدرت و مشیت و حکمت و اثبات ماده‏ای که باران و درخت و انسان و حیوان از آن خلق شده‏اند، استدلال می‏شود. [الـمنهاج: ج(3) ص(111)]. [↑](#footnote-ref-184)
185. - ج(1) ص(281- 284) بنگرید به مجموع الفتاوی: ج(2) ص(446-447) و فهرست‏های عام مجموع الفتاوی ج(1) ص(21- 31). [↑](#footnote-ref-185)
186. - ابوداود به نقل از معاویه روایت کرده که ‏گوید: رسول خدا از میان ما برخاست و فرمود: «ألا إن من كان قبلكم من أهل الكتاب افترقوا على ثنتين و سبعين ملة وإن هذه الأمة ستفترق على ثلاث وسبعين، ثنتان وسبعون في النار وواحدة في الجنة وهي الجماعة» «بدانید کسانی از اهل کتاب که قبل از شما بودند به هفتاد و دو فرقه، پراکنده شدند و این امت به هفتاد و سه فرقه متفرق خواهد شد که هفتاد و دو فرقه‎ی آن در آتش و یک فرقه در بهشت قرار خواهد گرفت که آن یک فرقه، جماعت است». ابوداود با شماره(4596) در سنت و باب شرح سنت استخراج کرده است: «كُلُّهُمْ فِى النَّارِ إِلاَّ مِلَّةً وَاحِدَةً قَالُوا وَمَنْ هِىَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِى»، ترمذی به شماره(2643) آن را استخراج کرده و در مسند امام احمد: در ج(2) ص(332) آمده است. نگا: کنز العمال: شماره(1053، 1055،1057،1059،1060). [↑](#footnote-ref-186)
187. - ج(2) ص(125، 129، 140) ج(3) ص(241، 242) ج(1) ص(272) ج(4) ص (70). [↑](#footnote-ref-187)
188. - اما اگر از آنان کفر و یا شرک سر بزند حکمشان در این مورد همانند حکم امثالشان است. و گفته شده که حضرت علی غلو کنندگان درباره‎ی خود را سوزاند. علما در باب حکم مرتد مسائلی که موجب کفر می‏شوند همانند شرک به خداوند را به تفصیل بیان کرده‏اند، و در کلام مؤلف نیز اقسام ارتداد و انواع مرتدین خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-188)
189. - مسلم در صحیح خود در کتاب (جهاد و سیر) آن را آورده است. من این حدیث را در بخاری نیافتم. [↑](#footnote-ref-189)
190. - تخریج آن ذکر شد. [↑](#footnote-ref-190)
191. - ج(3) ص(62، 63، 208) ج(4) ص(60). [↑](#footnote-ref-191)
192. - ج(3) ص(40، 46). [↑](#footnote-ref-192)
193. - گفته شده که آنان اعتقادشان را از اهل بیت دریافت نکرده‏اند و فقط به گمان خود شریعت خود را از امامان دوازده گانه دریافت کرده‏اند. [↑](#footnote-ref-193)
194. - ج(3) ص(40) ج(1) ص(19). [↑](#footnote-ref-194)
195. - ج(3) ص(246،240) ج(1) ص(356، 275). [↑](#footnote-ref-195)
196. - ج(3) ص(264). [↑](#footnote-ref-196)
197. - اما این ادعا که هر چه یکی از آنان فتوا کرده، در نزد او از پیامبر نقل شده، دروغ نسبت به آنان است، چون آنان بین آن‏چه که از پیامبر روایت می‏کردند و آن چه که خود می‏گفتند و سایر مطالب فرق قائل می‏شدند. علی می‏گوید: «هرگاه من از رسول خدا برای شما حدیث روایت کردم به خدا قسم اگر از آسمان به زمین بیفتم برای من دوست داشتنی‏تر از آن است که به او دروغ نسبت دهم، و هرگاه درباره‎ی آن چه که میان من و شماست با شما صحبت کردم، این بحث دیگری است. ج(1) ص(307). [↑](#footnote-ref-197)
198. - ج(3) ص (40، 41، 174، 204، 264 265)، ج(2) ص (309، 310) ج(1) ص(19، 305). [↑](#footnote-ref-198)
199. - ج(3) ص(246). [↑](#footnote-ref-199)
200. - ج(2) ص(112) ج(4) ص(233). [↑](#footnote-ref-200)
201. - ج(4) ص(111). [↑](#footnote-ref-201)
202. - ج(1) ص(296، 297). [↑](#footnote-ref-202)
203. - همچنان که در حدیث به نقل از رافع بن خدیج آمده که ‏گوید: ما همراه پیامبر نماز مغرب می‏خواندیم که اگر یکی از ما پس از نماز می‌خواست برود اسباب و اثاثیه‎ی خود را هنوز مشاهده می‌کرد. بخاری این حدیث را در باب وقت المغرب و مسلم: (51) ص(637) روایت کرده‏اند. و شیخین، ترمذی و ابوداود به نقل از سلمة بن اکوع روایت کرده‏اند که می‏گوید: رسول خدا زمانی که آفتاب غروب می‏کرد و تاریک می‏شد، نماز مغرب می‏خواند. بخاری آن را در مبحث «اوقات نماز» باب وقت المغرب (2/36) و مسلم در ک(5/636) و ابوداود در شماره(417) در باب «وقت الـمغرب» و ترمذی در شماره(164) در باب «الصلاة» روایت کرده‏اند. ابوداود به نقل از ابوایوب روایت کرده است: «لاَ تَزَالُ أُمَّتِى بِخَيْرٍ - أَوْ قَالَ عَلَى الْفِطْرَةِ - مَا لَمْ يُؤَخِّرُوا الْمَغْرِبَ إِلَى أَنْ تَشْتَبِكَ النُّجُومُ» شماره(418): «امت من همواره خوب است- یا فرمود- بر فطرت است مادامی که نماز مغرب را تا زمان بر آمدن ستارگان به تأخیر نیندازند». [↑](#footnote-ref-203)
204. - صحیح مسلم: ص(761) ک(3) ب(11). [↑](#footnote-ref-204)
205. - صحیح مسلم: ص(760) صحیح بخاری ک(30) ب(13). [↑](#footnote-ref-205)
206. - صحیح مسلم: ص(759) صحیح بخاری ک(30) ب(11). [↑](#footnote-ref-206)
207. - صحیح مسلم: ص(762) صحیح بخاری ک(30) ب(11). [↑](#footnote-ref-207)
208. - منظور از این قتل حضرت حسین است که قبلاً گفته شد، و بخشی از آن می‏آید. [↑](#footnote-ref-208)
209. - ج(3) ص(43، 44) ج(1) ص(6). [↑](#footnote-ref-209)
210. - صحیح مسلم: ص(227،230)، صحیح بخاری: ک(4)، ب(48)، ابوداود حدیث شماره (154) كتاب طهارت، باب مسح بر خفین، و ترمذی شماره(93)، در كتاب طهارت، باب مسح بر خفین، و نسائی ج(1) ص(81) در كتاب طهارت، باب مسح بر خفین. [↑](#footnote-ref-210)
211. - ج(2) ص(191، 194). [↑](#footnote-ref-211)
212. - صحیح مسلم: ک(2) ح(249)، صحیح بخاری ک(4) ب(3). [↑](#footnote-ref-212)
213. - صحیح مسلم: ص(213،215) بخاری آن را روایت کرده است ک(3) ب(3) ص(27، 29) «وَيْلٌ لِلأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ» ترمذی می‏گوید: از پیامبر روایت شده که فرمود: «وَيْلٌ لِلأَعْقَابِ وَبُطُونِ الأَقْدَامِ مِنَ النَّارِ». نگا: شماره(41). امام احمد در ج(4) ص(191) با لفظ: «وَيْلٌ لِلأَعْقَابِ وَبُطُونِ الأَقْدَامِ مِنَ النَّارِ» روایت کرده، و حاکم: ج(1) ص(162) آن را آورده است. [↑](#footnote-ref-213)
214. - خداوند متعال می‏فرماید: ﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا﴾ [التوبة: ١٠٣] و در جای دیگری می‏فرماید: ﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلۡفُقَرَآءِ﴾ [التوبة: ٦٠] [↑](#footnote-ref-214)
215. - و به حسن گفت: «آیا نمی‌دانی که ما صدقه نمی‌خوریم». مسلم آن را روایت کرده است، ص(751). [↑](#footnote-ref-215)
216. - ج(3) ص(154، 156). [↑](#footnote-ref-216)
217. - بخاری می‏گوید: مالک بن اسماعیل برای ما نقل کرد که ابن عیینه به ما گفت که او از زهری شنیده که گفت: حسین بن محمد بن علی و برادرش عبدالله به نقل از پدرش به ما خبر داد که حضرت علی به ابن عباس گفت: «پیامبر در زمان خیبر از متعه و خوردن گوشت الاغ‏های اهلی نهی کرد». بخاری: (67) ب(31).

مسلم روایت کرده که یحیی بن یحیی به ما گفت: از ابن شهاب از عبدالله و حسن پسران محمد بن علی از پدرشان از حضرت علی بن ابی طالب برای مالک نقل کردم که حضرت علی گفت: رسول خدا در روز خیبر از متعه‎ی زنان و خوردن گوشت الاغ‏های اهلی نهی کرد». (نگاه کنید به حدیث شماره 1407). عبدالله بن محمد بن اسماء ضبعی روایت می‏کند که جویرة از مالک با این اسناد نقل می‏کند و می‏گوید: از حضرت علی بن ابی طالب شنید که به فلانی گفت: تو انسان گمراهی هستی، رسول خدا ما را نهی کرد از.... (همانند حدیث یحیی بن یحیی از مالک).

ابوبکر بن ابی شیبة برای ما نقل کرد و گفت که یونس بن محمد برای ما نقل کرد و گفت که عبدالواحد بن زیاد برای ما نقل کرد و گفت که ابوعمیس از ایاس بن سلمة از پدرش روایت کرد که گفت: «رسول خدا در سال اوطاس به مدت سه روز اجازه‎ی متعه داد سپس از آن نهی کرد». (حدیث شماره 1405)

محمد بن عبدالله بن نمیر برای ما نقل کرد و گفت که پدرم برای ما نقل کرد و گفت که عبدالعزیز بن عمر برای ما نقل کرد و گفت که ربیع بن سبرة جهنی برای ما نقل کرد و گفت که پدرش به او گفته که با رسول خدا بوده است، و رسول خدا فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّى قَدْ كُنْتُ أَذِنْتُ لَكُمْ فِى الاِسْتِمْتَاعِ مِنَ النِّسَاءِ وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ ذَلِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ مِنْهُنَّ شَىْءٌ فَلْيُخَلِّ سَبِيلَهُ وَلاَ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا» «ای مردم، من به شما اجازه‎ی کام‏جویی از زنان را دادم و خداوند متعال آن را تا روز قیامت حرام کرد. پس هر کس زنی به صورت موقت در اختیار دارد رهایش کند و از آن چه که به آنان داده‏اید چیزی را از آنان پس نگیرید».

اسحاق بن ابراهیم برای ما نقل کرد و گفت که یحیی بن آدم برای ما نقل کرد و گفت که ابراهیم بن سعد به نقل از عبدالملک بن ربیع بن سبرة جهنی به نقل از پدرش و او به نقل از جدش برای ما نقل کرد و گفت: «رسول خدا در سال فتح مکه هنگامی که وارد مکه شدیم به ما امر کرد متعه کنیم. سپس از مکه خارج نشدیم تا این که ما را از آن نهی کرد». (صحیح مسلم: حدیث شماره1406). [↑](#footnote-ref-217)
218. - ترمذی به نقل از ابن عباس روایت می‏کند که او می‏گوید: در آغاز اسلام متعه بود و هرگاه مردی به جایی می‏آمد که در آن‏جا شناختی نداشت به اندازه‏ای که او قرار بود در آن‏جا ساکن باشد، با زنی ازدواج می‏کرد و آن زن مورد کامجویی او قرار می‌گرفت تا این که آیه‌ی: ﴿إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ٦﴾ نازل شد. ابن عباس ‏گوید: هر نوع نزدیکی و کام جویی غیر از این دو حرام است. (ترمذی شماره1122 در نکاح و باب تحریم متعه). ابن حجر در کتاب فتح الباری می‏گوید: روایات متعددی در زمینه‎ی منصرف شدن ابن عباس از نظرش نقل شده که همدیگر را تقویت می‏کنند. [↑](#footnote-ref-218)
219. - ج(2) ص(196). برای توضیح بیشتر راجع به این آیه به مرجع مذکور نگاه کنید. [↑](#footnote-ref-219)
220. - به لفظ اذان ابومحذورة که پیامبر آن را به او تعلیم داده، در صحیح مسلم به شماره (379) مراجعه کنید. ابن تیمیه می‏گوید: ترک ترجیع ( تکرار مجدد شهادتین) چیزی است که صاحبان سنن در اذان بلال آن را روایت کرده‏اند. همچنین فرد بودن اقامه در اذان بلال و زوج بودن اقامه در اذان ابومحذورة در صحیح ثابت شده است. اما احمد و دیگر فقهای حدیث به اذان و اقامه‎ی بلال عمل کرده و شافعی به اذان ابومحذورة و اقامه‎ی بلال عمل کرده و ابوحنیفه به اذان بلال و اقامه‎ی ابومحذورة عمل کرده است. همه‎ی این امور بر اساس سنت رسول خدا جایز هستند، هر چند که برخی از فقها این را مکروه می‏شمارند؛ چون معتقدند که سنت بودن آن در اذان ثابت نشده است، و این در علم کسی که دانسته که آن سنت است ، اشکالی وارد نمی‏کند. (ج3 ص159). [↑](#footnote-ref-220)
221. - ج(3) ص(205). [↑](#footnote-ref-221)
222. - ج(2) ص(337). [↑](#footnote-ref-222)
223. - ج(2) ص (184، 335، 337). [↑](#footnote-ref-223)
224. - ج(2) ص(187، 188، 191). [↑](#footnote-ref-224)
225. - مذهب ابوحنیفه و احمد این است که برآمده کردن قبرها از مسطح نمودن آن بهتر است همان‏طور که در صحیح آمده است: «أن قبر النبی کان مسنماً» «قبر پیامبر برآمده بود». بخاری آن را در کتاب «الجنائز» روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-225)
226. - ج(2) ص(183) ج(12). برخی از این مطالب راجع به احکام فرعی‏شان که مختص خودشان است و از اهل سنت جدا شده‌اند، گفته شد. [↑](#footnote-ref-226)
227. - ج(2) ص(173). [↑](#footnote-ref-227)
228. - ج(1) ص(306، 307، 309) ج(2) ص(295) ج(4) ص(137) آن‏چه که مربوط به یاد گرفتن تفسیر و فتوای ابن عباس از حضرت علی است، هنگام سخن از ابن عباس می‏آید. [↑](#footnote-ref-228)
229. - ج(4) ص(137، 142) برخی از این مطلب نیز گفته شد. [↑](#footnote-ref-229)
230. - بخاری این روایت را در: ک(56) ب(171) به نقل از ابوجحیفه روایت کرده که او می‏گوید: به حضرت علی گفتم: آیا به جز آنچه در این کتاب خدا هست وحی دیگری نیز نزد شما وجود دارد؟ گفت: نه، قسم به کسی که دانه را شکافت...(حدیث). و مسلم به نقل از ابراهیم تیمی از پدرش روایت کرده که می‏گوید: علی بن ابی طالب برای ما سخنرانی کرد و گفت: هر کس گمان کند که چیزی به جز کتاب خدا و این صحیفه (راوی ‏گوید: صحیفه‎ای در غلاف شمشیرش آویزان بود) نزد ماست که آن را می‌خوانیم دروغ گفته است. در این صحیفه احکام متعلق به شتران و چیزهایی در مورد جراحات است، و در آن این روایت است که پیامبر فرمودند«الْمَدِينَةُ حَرَامٌ مَا بَيْنَ عَيْرٍ إِلَى ثَوْرٍ...». «مدینه از منطقه‎ی عیر تا منطقه‎ی ثور حرم است». مسلم به (شماره 1370) آن را روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-230)
231. - جفر یک ظرف چرمی است که گمان می‏کردند در آن علم پیامبران، اوصیاء و علمای گذشته‎ی بنی اسرائیل است. [↑](#footnote-ref-231)
232. - بطاقه بنا به گمان شان صحیفه‏ای است به طول هفتاد گز براساس بازوی پیامبر که شامل املا کردن پیامبر و دستخط حضرت علی است، که در آن هر نوع حلال و حرام و هر آنچه که مردم به آن احتیاج پیدا می‏کنند، حتی درباره‎ی خسارت در جراحت آمده است. (احسان الهی ظهیر آن را نقل کرده است). [↑](#footnote-ref-232)
233. - ج(4) ص(145، 146). [↑](#footnote-ref-233)
234. - ج(4) ص(179 ـ 181). [↑](#footnote-ref-234)
235. - ج(1) ص(306، 307) ج(2) ص(150، 151) ج(4) ص(144). [↑](#footnote-ref-235)
236. - سیر أعلام النُّبلاء. [↑](#footnote-ref-236)
237. - بخاری این را در باب حکم مرتد روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-237)
238. - ج(4) ص(144، 155، 153، 154). [↑](#footnote-ref-238)
239. - ج(2) ص(153، 154) ج(1) ص(307، 308). [↑](#footnote-ref-239)
240. - ج(2) ص(154) ج(4) ص(143). [↑](#footnote-ref-240)
241. - قبلاً گفته شد که برخی از این موارد به علی بن ابی طالب نیز نسبت داده شد، و آنها در حق وی دروغ بودند. [↑](#footnote-ref-241)
242. - ج(2) ص(154، 176) ج(4) ص(146، 147، 143). [↑](#footnote-ref-242)
243. - ج(2) ص(155). [↑](#footnote-ref-243)
244. - ج(2) ص(156). [↑](#footnote-ref-244)
245. - ج(2) ص(155، 158) ج(1) ص(307، 308، 109). [↑](#footnote-ref-245)
246. - ج(2) ص(160، 163). [↑](#footnote-ref-246)
247. - ج(2) ص(164). [↑](#footnote-ref-247)
248. - درباره‎ی امام دوازدهم در بحث امامت به طور مفصل بحث شد هر کس بخواهد می‏تواند به آنجا مرا جعه نماید. [↑](#footnote-ref-248)
249. - ج(2) ص(190) ج(3) ص(248). [↑](#footnote-ref-249)
250. - ج(3) ص(348). [↑](#footnote-ref-250)
251. - ج(1) ص(177). [↑](#footnote-ref-251)